توانا بود هر که دانا بود

وزارت فرهنگ

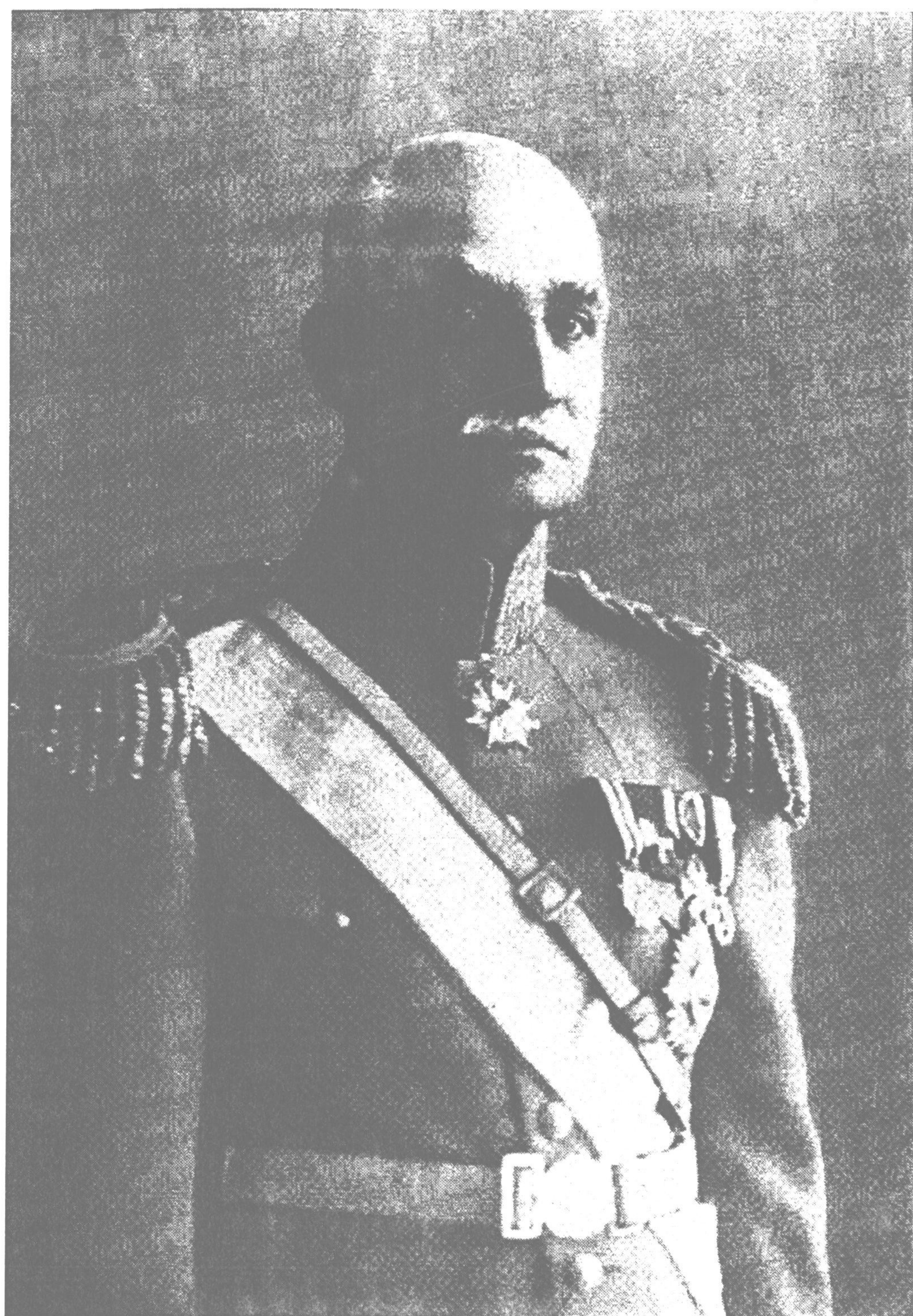
کتاب تاریخ

سال اول دبیرستانها

۱۳۱۸

چاپخانهٔ مجلس







توانا بود هر که دانا بود

وزارت فرهنگ

کتاب تاریخ

سال اول دبیرستانها

۱۳۱۸

چاپخانه مجلس

آغاز

در این عصر خجسته که اراده خسروانه شاهنشاه دانش پرور اعلیحضرت رضا شاه پهلوی و توجهات حکیمانه والاحضرت همایون ولایتعهد بتوسعه و ترقی علوم و فنون و رفع هرگونه نقص و اختلاف در شئون اجتماعی کشور معطوف است، وزارت فرهنگ لازم دانست که برنامه آموزشگاههارا با این منظور عالی کاملا موافق نماید، و نخست باصلاح برنامه تحصیلات متوسطه پرداخت، و چون اجراء برنامه بی اصلاح کتب درسی سودمند نبود در تاریخ ۲۷ مهرماه ۱۳۱۷ تصویبنامه از هیئت وزیران گذرانید که نگارش کتب دبیرستانی از نظر وحدت و داشتن شرایط لازم ایجاب میکرد، و بموجب آن هیئتی از استادان و دانشیاران و دبیران که پیشینه تألیف و تدریس داشتند بنام کمیسیون تهیه و چاپ کتب برگزیده شد تا برای انجام این امر مقرراتی وضع کنند که همه کتب دبیرستانی بر طبق یک اسلوب مطلوب و موافق با اصول آموزش و پرورش نگارش یافته علاوه بر مواد علمی و ادبی مؤید خصال ملی و ملکات راسخه باشد که از عهد باستان سرشته نهاد ایرانیان بوده، مانند میهن پرستی و شاه دوستی

و راست گفتاری و درست کرداری و دیگر صفات و اخلاق نیکو که منظور اصلی از هر تعلیم و تربیت میباشد .

سپس به پیشنهاد این کمیسیون تالیف کتاب درسی هر یک از مواد برنامه بچند تن از کسانی که آزموده و شایستگی داشتند ارجاع شد .

اینک کتاب تاریخ برای سال اول دبیرستانها که تالیف آن به :

جناب آقای عبدالحسین شیبانی استاد دانشگاه

آقای غلامرضا رشید یاسمی استاد دانشگاه

آقای دکتر رضازاده شفق استاد دانشگاه

آقای حسین فرهودی .

آقای نصرالله فلسفی استاد دانشگاه

واگذار شده بود از طرف وزارت فرهنگ منتشر میشود که در همه دبیرستانهای پسران و دختران کشور منحصراً تدریس شود .

وزیر فرهنگ

[signature]

بخش نخست

تاریخ ملل مشرق، یونان، روم

مقدمه

کلیات

تاریخ و پیش از تاریخ

انسان همه وقت نوشتن و خواندن نمیدانسته است و بنابرین مدتها در روی زمین زندگانی کرده و آثار نوشته از خود نگذاشته است و باین واسطه آن زمان تاریخ ندارد و دوره تاریخی زندگانی انسان از زمانی شروع میشود که از آن اطلاعات و اسناد نوشته در دست است و دوره های پیش ازین زمان را دوران پیش از تاریخ میگویند.

از دوره پیش از تاریخ هم آثاری از زندگانی بشر بجای مانده است مثل استخوانها که در لایه خاک پیدا شده. و دیگر اسباب و آلاتیکه در غارها و زیر زمین بدست آمده و طرز زندگانی انسان قدیم را نشان میدهد زیرا که از تفاوت های بزرگ انسان با جانوران یکی اینست که جانور تنها با قوه بدن خود کار میکند اما انسان برای رفع حاجتهای خویش اسباب و آلات میسازد و کار خود را آسان مینماید و این یکی از نشانیهای عمده تمدن است.

از روی آلات و اسبابیکه در غارها و زیر زمین پیدا شده معلوم میشود بشر قرنها در جهان بوده و غیر از سنگ آلات و افزاری نداشته و تقریباً مانند جانوران زندگانی میکرده است. سپس فلزها را پیدا کرده و اسبابی با آنها ساخته است. بنابراین دوره پیش از تاریخ را چنین تقسیم میکنند:

۱ـ زمانی که انسان هنوز بصیقلی کردن سنگ پی نبرده بود و آنرا صیقلی نکرده در دفاع از خویشتن و شکار و امثال آن بکار میبرد.

۲ ـ زمانی که انسان صیقلی کردن سنگ را دریافت و توانست آنرا برطبق احتیاجات خود بشکلهای گوناگون درآورد و از آن اشیاء و آلات مختلف مانند تبر و تیشه و امثال آن بسازد.

۳ ـ دورهٔ فلزها که شروع آن تقریباً از نه هزار سال پیش است و آن را نیز به دورهٔ مس و مفرغ و آهن تقسیم کرده اند.

انسان اول بکشف مس و طلا نائل شد زیرا این دو فلز را غالباً بصورت خالص نیز میتوان یافت و محتاج به بیرون آوردن از سنگ نیست. در آغاز دورهٔ فلزات هنوز انسان آلات و افزار زندگانی را از سنگ صیقلی فراهم میکرد و چون دوام مس از سنگ کمتر بود آنرا در ساختن اشیاء با سنگ بکار می برد ولی کم کم بوجود قلع و طریقهٔ آمیختن آن با مس و بدست آوردن مفرغ پی برد.

یکی از اکتشافات مهم انسان آتش بود که چون وسیلهٔ ایجاد آنرا دریافت توانست فلزها را آب کند و اسلحه و اسباب دیگر برای خود بسازد.

نژادهای بشر

مردم روی زمین همه از یک نژاد نیستند. بعضی سفید پوستند مثل ما ایرانیها و اروپائیها. بعضی سیاه پوستند مثل بسیاری از افریقائیها. بعضی زرد پوستند مثل چینیها و ژاپنیها. بعضی سرخ پوستند مثل مردم قدیم امریکا. نژادهای دیگر هم هستند که کمتر از این چهار نژاد اهمیت دارند.

نژاد سیاه و نژاد سرخ در تمدن مقام مهمی ندارند و تقریباً وحشی هستند. نژاد زرد تمدنش قدیم است اما متوقف شده است. نژاد سفید شاید دیرتر از نژاد زرد متمدن شده اما از او پیش افتاده است چنانکه قسمت مهم روی زمین امروز در تصرف نژاد سفید است و تاریخ تقریباً منحصر بسرگذشت نژاد سفید میباشد.

نژاد سفید هم چند شعبه است : از همه مهمتر شعبهٔ اریائی است و شعبهٔ سامی .
ما ایرانیها و هندیها و اروپائیها از شعبهٔ اریائی هستیم و عرب و یهود از شعبهٔ سامی میباشند.

تعریف تاریخ چنانکه در فوق اشاره شد آغاز دورهٔ تاریخی زندگانی انسان زمانیست که بشر باختراع خط نائل گشته و از گزارش زندگانی او اطلاعات و اسناد کتبی بدست آمده است .

بنابراین تاریخ هر ملتی مرکب از شرح تمام حوادث و وقایعی است که در دورهٔ تاریخی زندگانی آن ملت روی داده و اساس آن بر اسناد و مدارک کتبی باشد .

موضوع تاریخ بیان وقایع و حوادثی است که در دورهٔ زندگانی اجتماعی بشر اتفاق افتاده و وجود انسان در آنها مؤثر بوده است، مثل تشکیل و انقراض دولتها، روابط دوستانه و خصمانهٔ ملل، میزان تمدن اقوام مختلف ، و خدمات ایشان در علوم و ادبیات و صنایع وغیره .

فایدهٔ تاریخ بدیهی است که افراد بشر از روز نخست متمدن نبوده‌اند و این تمدنیکه ما امروز از آن برخورداریم نتیجهٔ رنجهای فراوان و تدابیر و افکار عاقلانهٔ پدران ما در قرون گذشته است .

تاریخ چون آئینهٔ تابناکی است که پیشرفت تدریجی تمدن را در آن میتوان دید و از آن برای ادامه دادن باین پیشرفت سرمشقهای نیکو میتوان گرفت . تاریخ درس گذشته ایست که برای آینده بکار بایدبست . بهترین سرمشقهای جوانمردی و فداکاری و مردانگی و وفا و شجاعت در گنجینهٔ تاریخ زندگانی پدران ما نهفته است . خواندن تاریخ ما را باین گنجینهٔ

گرانبها رهبری میکند و مایهٔ قوت قلب و روح و احساسات ما میشود .

تاریخ با اخلاق نیز بستگی کامل دارد و مفیدترین دستیار آنست . هیچکس نمیتواند حس حقشناسی و تقدیری را که از مطالعهٔ کارهای خوب مردان بزرگ در وی پدید آمده و نفرت وخشمی را که از خواندن شرح حال افراد ستمکار و خیانت پیشه در خود احساس کرده است انکار کند بنابراین مسلم است که خواندن تاریخ احساسات نیک را تحریک و تقویت میکند . اراده را نیرو و امید بدهد و در دلهای سرد حرارت و هیجان پدید می آورد . گذشته از آنچه گفته شد خواندن تاریخ در میهن پرستی نیز تأثیر بسیار دارد . ما تا تاریخ میهن خود را نخوانیم بارزش حقیقی آن پی نمیبریم . تاریخ ما را از میزان کوشش و همتی که پدران ما برای ایجاد عظمت و تأمین شوکت و استقلال ایران بکار برده اند ، و از رنجها و مصائبی که در راه حفظ میهن از آسیب بیگانگان و بدخواهان کشیده اند آگاه میسازد . از آموختن تاریخ باهمیت سلسلهٔ اسلاف خود که بزرگی و استقلال و بلند نامی و سعادت ایران نتیجه کار و کوشش و همت ایشانست پی میبریم و باین نکته متوجه میشویم که ایران امروز میراث مقدسی است که از گذشتگان بما سپرده شده و ما نیز باید آنرا بصورتی نیکوتر از آنچه هست بفرزندان بسپاریم .

تاریخ میان ایرانیان امروز و پدران و نیاکان در گذشتهٔ ایشان بستگی و رابطه ای ایجاد میکند که بنیان میهن پرستی بر آن استوار است .

آغاز تاریخ — در تاریخ باید زمان حدوث هر واقعه ای معلوم باشد وگرنه تاریک ومبهم و مغشوش خواهد بود . برای اینکه زمان وقایع تاریخی معلوم گردد باید برای تاریخ آغاز و مبدائی تعیین کرد تا زمان وقایع با آن سنجیده شود

عیسویان سال تولد حضرت عیسی و مسلمانان سال هجرت حضرت رسول را از مکه بمدینه آغاز تاریخ خویش قرار داده و هر یک زمان وقایع تاریخی را با مبدأ تاریخ خود می سنجند .

اکنون ۱۳۱۸ سال شمسی از هجرت پیغمبر ما و ۱۹۳۹ سال شمسی از میلاد مسیح گذشته است پس اگر مثلاً در تاریخ خواندیم که واقعه ای در ۵۳۲ سال پیش از میلاد روی داده و خواستیم بدانیم که چند سال از حدوث آن واقعه گذشته است باید ۵۳۲ را بر ۱۹۳۹ بیفزائیم .

تقسیمات تاریخ

اروپائیان تاریخ را از روی وقایع مهمی که در دنیا روی داده است بچهار قسمت کرده اند : اول ـ تاریخ قدیم از قدیمترین دوره های تاریخی تا سال تقسیم امپراطوری روم بروم غربی و شرقی (سال ۳۹۵ میلادی)

دوم ـ تاریخ قرون وسطی از تقسیم امپراطوری روم تا فتح قسطنطنیه پایتخت روم شرقی بدست ترکان عثمانی در سال ۱۴۵۳ بعد از میلاد .

سوم ـ تاریخ قرون جدید از فتح قسطنطنیه تا ظهور انقلاب بزرگ فرانسه در سال ۱۷۸۹ بعد از میلاد .

چهارم ـ تاریخ قرون معاصر از انقلاب بزرگ فرانسه تاکنون .

تاریخ قدیم شامل تاریخ چین و هند و مصر و کلده و آسور و ایلام و فنیقیه و بنی اسرائیل و ایران و یونان و روم است . از این میان چون تاریخ چین و هندوستان با تاریخ ایران ارتباط زیادی ندارد از بیان آن چشم می پوشیم . در بیان تاریخ سایر ملل قدیم هم بیشتر از تمدن و آثار ایشان و خدماتیکه بعلوم و ادبیات و صنایع کرده اند سخن خواهیم گفت و تاریخ قدیم ایران را مشروحتر خواهیم نگاشت .

فصل اوّل

تاریخ مِصر

۱ — وضع جُغرافیائی مِصر و مردم قدیم آن

کشور مصر در شمال شرقی افریقا واقع است . از شمال بدریای مدیترانه و از مشرق بدریای سرخ و از جنوب به نوبه و از مغرب به بیابان لیبی محدود میباشد . مصر آباد در حقیقت آن قسمت از درهٔ نیل است که میان آبشار آسوان و دریای مدیترانه واقع شده است .

رود نیل

مصریها نظر به برکت و نعمتی که رود نیل بآنها میداد آنرا مقدس میدانستند و مانند معبودی پرستش میکردند و دُعاها و سُرودهای مذهبی برای آن میخواندند . هردوت[1] مورخ یونانی میگوید : «مصر هدیهٔ نیل است» درحقیقت رود نیل مصر را بوجود آورده و یکی از بهترین کشورهای برومند نموده است .

این رود از دریاچه های ویکتوریا و آلبرت از نواحی استوائی افریقا سرچشمه میگیرد رودهای دیگر مانند بحرالغزال از دو طرف وارد آن میشود درازی نیل از دریاچهٔ ویکتوریا تا دریای مدیترانه نزدیک ششهزار کیلومتر است وازدو شاخه وارد دریا میشود زمین میان این دو شاخه و دریا را دلتا مینامند زیراکه بشکل دال یونانی است که دلتا گویند (Δ) و این قسم شکل مُثلث در دهانهٔ بیشتر رودخانه ها تشکیل میشود .

1 — Hérodote

یکی از خصایص طبیعی مصر طغیان منظم نیل است که هر ساله بواسطهٔ

طغیان نیل

باران استوائی افریقا و ذوب برف کوههای حبشه در پایان بهار شروع میشود .

در اواسط بهار که هنوز طغیان شروع نشده مصر خشک وکم آب است پهنای رود خانه کم ونیل آرام بنظر می آید از این موقع آب نیل کم کم زیاد و سبز رنگ میشود پس از ده دوازده روز رودخانه بطغیان می افتد و چون دریائی سرخ رنگ بنظر می آید که تمام زمینهای دو طرف را فروگرفته است. در اینحال آب نیل نزدیک هفت متر بالا میآید . از اوایل پائیز فرورفتن آب پدیدار میشود و در اواخر زمستان بسطح طبیعی خود برمیگردد و طبقه ای از گل و لای باقی میگذارد. همینکه زمین خشک شد کشاورزان بکاشتن میپردازند . نباتات در این زمینها بآسانی میروید مثلاً گندم را در آذر میکارند و در فروردین درو میکنند .

یکی دیگر از خصایص طبیعی مصر نیامدن باران است بطوریکه گاهی یکسال میگذرد و قطره ای باران نمی بارد، همیشه آسمان صاف و خورشید تابان است هنگام بهار پیش از طغیان نیل بادهای گرم از جنوب میوزد و ریگ روان صحرا را بداخل مصر رانده هوا را گرم و ناسازگار مینماید، در مصر جنگل نیست و درخت فراوان وجود ندارد، از پرندگان لک لک مصری که نزد مصریهای قدیم مقدس و موضوع افسانه های بسیار بوده فراوان است .

مصر از نظر جغرافیائی بدو بخش بزرگ تقسیم میشود : مصر بالا (در سمت جنوب) و مصر پست (در سمت شمال) .

از مجسمه ها و مومیائیهای قدیم مصر چنین بر میآید که مصری باستانی

نژاد و قیافه قامتی کشیده و باریک وسری بزرگ وبینی وپیشانی کوتاه

وچشمانی درشت وموئی پیچیده داشته لبهای او ضخیم وشانه اش

پهن ودست وپایش کوچک بوده است. امّا پیداست که این نژاد در مدّت دراز

تاریخ مصر وباتجاوزات وآمد و رفت بیگانگان خالص نمانده چنانکه در بعضی از مجسمه ها

وتصاویر متأخر مصر دیده میشود که نژادشان مختلط میباشد وآشکاراست که از خیلی قدیم

مردمی از نژادهای مختلف از آسیا بمصر مهاجرت کرده ودر آنجا کم کم با مصریان آمیخته شده

اند وملّتی واحد تشکیل داده اند .

قبطیها یا مسیحیان بومی امروزی بالنسبه از نژاد خالص مصریهای قدیم بشمار میروند و

از ترکیب چهره ورنگ پریده وموی پیچیده که دارند از سکنهٔ دیگر مصر شناخته میشوند .

زبان قبطی از زبان قدیم مصر پدید آمده است ولی بالفبای یونانی مینویسند این زبان وخط

یونانی بکشف زبان باستانی مصر کمک کرده تاریخ قدیم مصر را در پیش چشم ما روشن کرده

است چنانکه در جای خود بیاید .

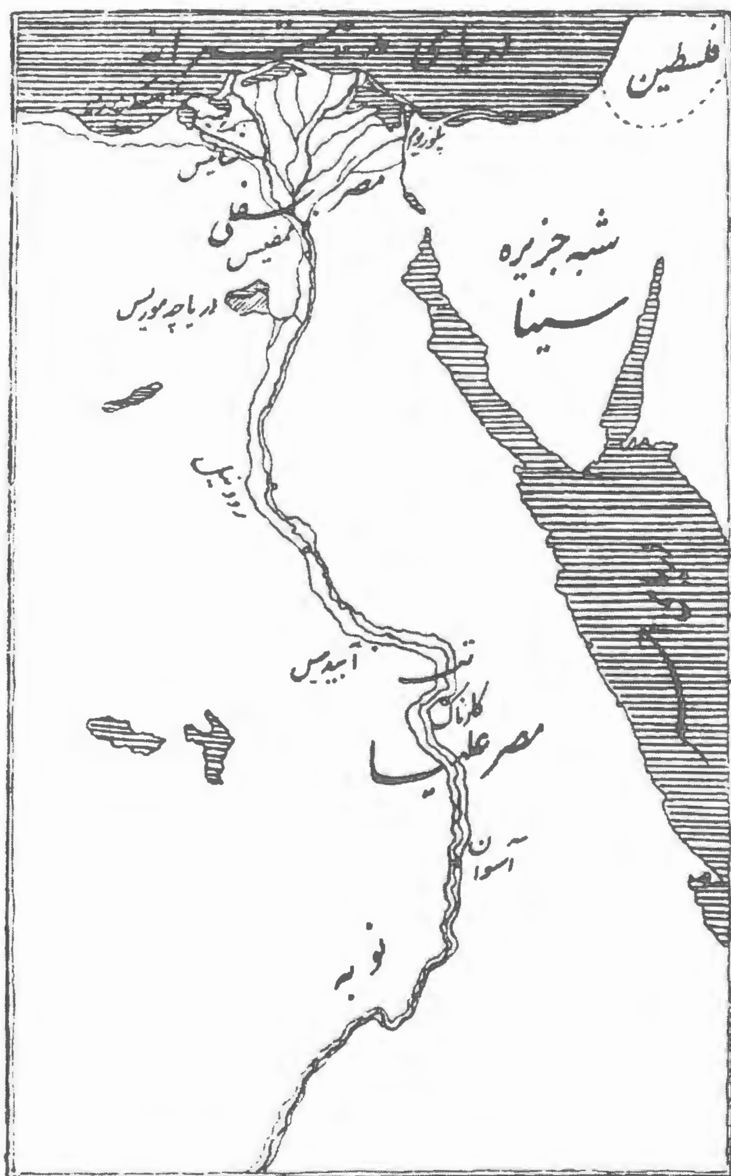
۲- اوضاع سیاسی مصر قدیم

مصریان پادشاه خود را فرو میگفتند وفرعون از همین نام آمده که

پادشاهان مصر جمعش در عربی فراعنه است .

آغاز تاریخ مصر مانند سایر کشورهای باستانی تاریک وبافسانه

آمیخته است چنانکه مصریان معتقد بودند که ابتدا خانواده‌ای از خدایان در مصر پادشاهی میکردند



نقشه مصر قدیم

نخستین فرعون مصر را مِنِس ۱ میدانند بعضی از محققان زمان پادشاهی اورا درحدود پنجهزار سال پیش از میلاد دانسته و بعضی شش هزار سال گفته اند از این رو تاریخ دولت مصر لااقل پنج هزار سال کهنگی دارد. مِنِس شهر مَمفیس ۲ پایتخت قدیم شمالی را که بمعنی جای خوب است در نزدیکی دلتا بنا نمود. از زمان این پادشاه تا فتح مصر بدست کَمبوجیه پادشاه ایران که نزدیک بچهار هزار و پانصد سال میشود دهبیست و شش سلسله در مصر پادشاهی کرده اند. پایتخت ده سلسله نخستین شهر ممفیس بود از این راه دولت آنهارا دولت ممفیس و خودشان را فراعنهٔ ممفیس نامیده اند.

دورهٔ ممفیس

از فراعنهٔ ممفیس سلسله چهارم معروفست و از این سلسله آثار بزرگی برای ما باقی مانده است. خِئوپس ۳ از پادشاهان مهم این سلسله بزرگترین هرم مصر را در نزدیکی ممفیس بنا کرد. فرعون دیگر این خانواده خِفرِن ۴ هرم دوم را از اهرام سه گانه بنا نمود و میکرینوس ۵ پادشاه دیگر همین سلسله هرم سومی را برپا داشت. ساختمان این سه هرم که از عجایب بشمار رفته است میرساند که صنعت و تمدن مصر در عصر پادشاهان سلسله چهارم در اوج ترقی بوده است. نزدیک این اهرام مجسمهٔ بزرگی از سنگ سماق دیده میشود و آن را اعراب ابوالهول مینامند.

۱ — Ménès ۲ — Memphis ۳ — Khéops
۴ — Khephren ۵ — Mykérinus

تاریخ دولت مصر از سلسله ششم تا دهم تاریک است و اثری از آن در

دورهٔ تِبس — دست نیست. پادشاهان سلسله یازدهم تا چهاردهم مصر در شهر تِبس
در مصر بالا پادشاهی میکردند از این راه دولت آنها دولت تبس
و خودشان را فراعنهٔ تبس نامیدند. پادشاهان سلسلهٔ دوازدهم در تاریخ مصر بفراعنهٔ جنگی معروفند.

از قرار معلوم در حدود دو هزار سال پیش از میلاد در زمان پادشاهان

قبایل هِکسُس — سلسله چهاردهم قبایل هِکسُس[1] بمصر هجوم آورده اند و آنها مردمی بودند
چادرنشین و دلیر که در بیابانها و مراتع فلسطین گوسفند چرانی میکردند.
شهر ممفیس را متصرف شدند و در مصر سلطنت کردند. مصریها پادشاهان هکسس را منفور و ملعون
میدانستند. چنین نوشته اند که حضرت یوسف در نزدیکی از پادشاهان هکسس بوزارت رسید
و پدر خود یعقوب پیغمبر را بمصر آورد و مهاجرت بنی اسرائیل بمصر از آن تاریخ است .

مدت پادشاهی هکسس ها را در مصر مختلف ذکر کرده اند. سلسلهٔ پانزدهم و شانزدهم و هفدهم
مصر از آن قوم است

سرانجام بیزاری مردم مصر از این بیگانگان قوت گرفته آنها را از سلطنت انداختند. اما
بسیاری از قبایل هکسس در مصر مانده کم کم مصری شدند .

پادشاهان سلسلهٔ هیجدهم از خود مصریها بودند و آنها هکسس را

دورهٔ تازهٔ تِبس — برانداخته دورهٔ تازهٔ تِبس را آغاز کردند و از میان ایشان پادشاهان
بزرگ برخاسته است. فراعنهٔ این سلسله بجنگجوئی معروفند. مرزهای

Hyksos — ۱

کشور را از شمال و جنوب بسط دادند و غنائم بسیار بدست آوردند و آنها را در ساختن و مرمت معابد و تزیین و تجلیل شهرها و آبادانی کشور مصروف داشتند. از پادشاهان بزرگ سلسلهٔ هیجدهم توتمس اول[1] و توتمس سوم بودند که از جنوب تا نوبه و از شمال تا سوریه و شط فرات پیش رفتند و غنائم بسیار آوردند.

سلسلهٔ نوزدهم — سلسله نوزدهم مصر نیز مشهور است. از میان پادشاهان این سلسله دو نفر معروفند یکی ستی اول[2] و دیگری رامسس دوم[3]. آثار زمان هر دو نفر از کتیبه ها و نقوش برجسته و مجسمه ها زیاد است. دوران پادشاهی رامسس دوم را اوج ترقی و بزرگی مصر قدیم دانسته اند. از هر سو خراج کشورها وارد مصر میگردید، تمول و راحتی زیاد شد مردم تن پرور و خوش گذران شدند. در نتیجه ضعف و سستی در مصریها راه یافت و از این زمان کم کم زمینهٔ انقراض آزادی و استقلال مصر فراهم شد. رامسس دوم نیروی دریائی تدارک کرد و نخستین بار کشتیهای جنگی در مدیترانه بآب انداخت. مومیائی این فرعون را در مقبره ای نزدیک تبس کشف کرده اند جسد او از حدود سه هزار سال قبل بخوبی مانده است.

رامسس سوم — رامسس سوم از فراعنهٔ سلسلهٔ بیستم آخرین پادشاه نامی مصر بود که بر تمام کشور استیلا یافت و دزدان و قبایل خارجی را که بمصر هجوم آورده بودند دفع کرد و اختلافات سیاسی و مذهبی را برطرف نمود. در این دوران عده ای از یونانیها از راه دریا بجزیرهٔ دلتای نیل داخل شدند. رامسس سوم با آنها جنگید و آنها را

Râmsès II — ۳ Séti I — ۲ Thotmès I — ۱

بزیت داد بعضی از آنها بوطن خود برگشتند و بعضی در مصر ماندند و این مقدمهٔ تجاوز یونانیها بمصر بود. رامسس سوم لشکری از آنها تشکیل داد و آنها با لباس و سلاح ملی خود در سپاه مصری داخل شدند.

فراعنهٔ سائیس

پادشاهان سلسلهٔ بیست و یکم و بیست و دوم از کهنه[1] بودند و چون پایتخت آنها شهر سائیس بود آنها را فراعنهٔ سائیس نامیده‌اند.

در زمان آنها بی‌نظمی فزونی یافت و عظمت از دولت مصر برافتاد.

در ۶۷۰ پیش از میلاد سپاهی از آشور بآن کشور تاخت و تا مصر علیا را متصرف نمود و سلطنت سلسلهٔ بیست و پنجم را برانداخت. در این وقت شخصی پسامتیک[2] نام از شاهزادگان شمال مصر رقیبان خود را از میان برداشت و بپادشاهی نشست و سلسلهٔ بیست و ششم را که آخرین سلسلهٔ پادشاهان مصر است تأسیس نمود. آبادانی و صنعت مصر در زمان او از نو نیرو گرفت. فراعنهٔ سلسلهٔ بیست و ششم خواستند مانند یونانیها و فنیقیها کشتی و نیروی دریائی داشته باشند و از آن دو قوم در این کار یاری جستند. قصد مرتبط کردن دریای مدیترانه را بدریای سرخ نیز داشتند. این سلسله در اواخر عهد خود با یونانیها بنای دوستی نهادند و آنها شهر بزرگی در ناحیهٔ دلتا بنا کردند و در آنجا حکومت یونانی تشکیل دادند و طولی نکشید که اهالی یونان در تمام کشور مصر راه یافتند و در کارهای مصر مداخله کردند. این آمیزش مصریها با یونانیها در حقیقت برای این بود که با کمک آن قوم از بسط دولت هخامنشی جلوگیری شود زیرا که آن دولت در این زمان پا بمیدان

۱ — کهنه جمع کاهن است و بمعنی روحانیان مصری است

۲ — Psametik



رامسس دوم

سر جسد مومیائی شدهٔ رامسس دوم

از فراعنهٔ سلسلهٔ نوزدهم

(مقابل صفحهٔ ۱۲)



رامسس دوم

فرعون بر ارابهٔ جنگی نشسته است . یکی از کمانداران او پیشاپیش ارابه حرکت میکند . شیر دست آموز فرعون نیز همراه اوست .

جهان گیری و انبساط گذاشته بود کوروش بزرگ ایران را از

دولت هخامنشی رود سند در مشرق تا سواحل شرقی دریای مدیترانه در مغرب و از کوههای قفقاز و ارمنستان و دریای خزر در شمال تا شبه جزیرهٔ عربستان و دریای عمان در جنوب رسانیده و بر بابل و لیدی و آسیای صغیر و شهرهای فنیقیه و فلسطین دست یافته بود و آشکار بود که ترقی و بسط این دولت دیر یا زود بمصر خواهد رسید بخصوص که پریشانی اوضاع و اختلافات داخلی و سیاست بیگانه پرستی مصریان آنزمان بچنین پیش آمدی کمک میکرد .

کمبوجیه شاهنشاه ایران پسر کوروش در سال ۵۲۵ پیش از

ورود کمبوجیه بمصر میلاد بمصر روآورد و از راه بیابان با سپاهی زبده و مردانی جنگ دیده بدلتای نیل وارد شد و در کنار دریای مدیترانه با لشکریان آخرین فرعون سلسلهٔ بیست و ششم که او نیز پسامتیک نام داشت برابر آمد. یونانیان مصریها مردانه کمک کردند و جنگ سختی درگرفت و فیروزی نصیب سپاه ایران گردید استیلای کمبوجیه بر تمام کشور مصر بآسانی صورت یافت و او بدون مقاومت وارد شهر ممفیس شد .

همانطور که پدر کمبوجیه کوروش کبیر هر جا را میگرفت جان و مال و

رفتار کمبوجیه آداب و مذهب مردم را محترم میشمرد و نسبت باعیان و اشراف و روحانیان و رعیت آنجا ملاطفت میکرد کمبوجیه نیز در ورود به ممفیس لباس مصری در بر کرد و تاج فرعونی بر سر گذاشت و امر داد دین مصریها را محترم شمارند

و معابد و مقابر و جان و مال و ناموس کسی دست درازی نکنند امّا روشن است یک ملت
غیور که هزاران سال با استقلال زندگی کرده و بدولت ملی و حکومت میهن خویش مفتخر
بوده است بآسانی بدولت خارجی و نیروی بیگانه تسلیم نمیشود . مصریها در اوّل با کمبوجیه
و سپاه ایران صمیمی نبودند امّا کم کم فکر آنها تغییر کرد و برای همکاری با ایرانیان و قبول
تمدّن تازه تری حاضر شدند امّا یونانیها نسبت با ایرانیها عداوت بسیار داشتند و تا
توانستند از تحریکات بر ضدّ آنها کوتاهی نکردند چنانکه مورّخان آنها نیز رفتار کمبوجیه را
در مصر چندان بخوبی یاد نکرده اند . اقامت کمبوجیه در مصر سه سال بود و در این مدّت
لشکرهائی بعزم فتح لیبی و نوبه و حبشه و کسب اطلاعات از آن حدود روانه نمود .

برگشتن کمبوجیه

در پایان این مدّت کمبوجیه جانشینی در مصر برای خود معیّن کرد و بسوی
ایران حرکت نمود امّا در راه بدرود زندگانی گفت . پس از آن
داریوش کبیر بمصر رفت و مصریها را نوازش نمود و لباس فراعنه
پوشید و برای عبادت بمعبد بزرگ ممفیس رفت خدایان مصری را ستایش نمود و مجلس
سوگواری بزرگی برای گاو آپیس معبود مصریها که در زمان کمبوجیه کشته شده بود برپا داشت
و از کهنه و دبیران که نفوذ بسیار داشتند نگاهداری نمود و معبدی نیز بنام آمن خداوند
بزرگ مصری بنا کرد و بترتیب کشور ایران سکّه در مصر رواج داد زیرا تا آنوقت مصریها
مسکوکی از خود نداشتند .

طغیان مصریها

غرور ملّی مصریها و دسیسهٔ یونانیها نگذاشت کشور مصر آسوده در زیر
شاهنشاهی ایران پایدار بماند گاهی اعیان و اشراف و زمانی

فلاحان مصری و بعضی اوقات عناصر خارجی شورش میکردند، تا اینکه اردشیر سوم بمصر لشکر کشید و آنجا را از نو تسخیر کرد و از آن زمان تا فتح اسکندر مصر جزء شاهنشاهی ایران بود.

پایان استقلال مصر

استقلال مصر در حقیقت با فتح کمبوجیه از میان رفت اما مصریها که مدتی خود را مستقل میپنداشتند آداب مذهبی و رسوم ملی و عادات کشوری خویش را تغییر نمیدادند. متمولین بعیش مشغول و کشاورزان جورکش بودند. پس از ایرانیها یونانیها بمصر آمدند و در آنجا دولتی تشکیل دادند که چون مؤسس آن بطلمیوس بوده معروف بنام اوست. پس از آنها نوبت برومیها رسید که آنجا را گرفته جزء متصرفات افریقائی خود نمودند. در زمان تجزیهٔ دولت روم در ۳۹۵ میلادی مصر بدولت روم شرقی رسید و تا تشکیل دولت اسلام در تصرف آن دولت باقی بود. فقط یکبار هم در زمان سلطنت خسرو پرویز شاهنشاه ساسانی باز مصر بتصرف ایران درآمد.

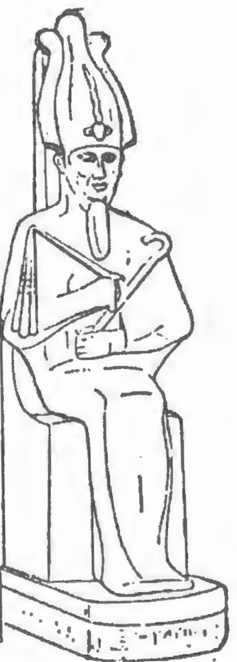
مسلمین مصر را در زمان عمر فتح کردند و دیانت و فرهنگ و تمدن خود را در آنجا رواج دادند و طولی نکشید که مصر یکی از کشورهای عربی گردید.

۳— دین مصریهای قدیم

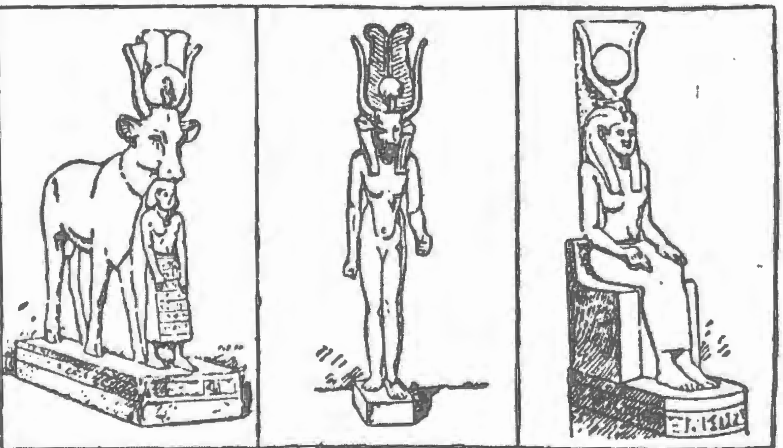
مصریان قدیم مشرک بودند یعنی خدایان متعدد می پرستیدند. در دورهٔ فراعنهٔ نخستین هر شهر مهم مصر برای خود خدایانی داشت ولی پس از آنکه مصریها بحکومت واحد درآمدند و سکنهٔ شمال و جنوب یک ملت شدند، مذهب آنها نیز بهم نزدیک گردید هر شهری خداوندان شهرهای دیگر را قبول کرد و پرستش ۳ خداوند از میان خداوندان دیگر در سراسر مصر

شیوع یافت و آن خداوندان را ازیریس[1] و ایزیس[2] و هوروس[3] مینامیدند .
مصریها خورشید را بزرگترین خداوند خود میدانستند، تجلیات او را بنامهای مختلف
تعبیر میکردند، خداوند خورشید همینکه از افق سر برآورده و دنیا را گرم و روشن میکند
هر ساعت از یک قسمت آسمان گذشته بقسمت دیگر داخل میشود، مصریها معتقد بودند
که خداوند نور با عفریت تاریکی و تباهی همیشه در نبرد است، گاهی نور بشکل روز و
گاهی تاریکی بشکل شب مظفر میشود. مصریها خداوندان خیر را برای صحت و برکت و خداوندان
شر را برای دفع بلا میپرستیدند و معتقد بودند که هر خداوند چیزی را سرپرستی میکند
مثلاً برای خرمن و رود نیل و طغیان آب و ورزش با دقتی برای حواس خمسه و هواهای
نفسانی خدایان قایل بودند. مصریها همه خداوندان خود را دارای یک اندازه قدرت
نمیدانستند و از همان اول خدایان سه گانه ازیریس و ایزیس و هوروس را بر
دیگران مقدم می پنداشتند و حکایت میکردند که ازیریس خواهر خود ایزیس خداوند
ماه را بزنی گرفت و بدست برادرش ست کشته شد. تاریکی شب برروز فائق آمد،
زوجه اش ایزیس برروی نعش او گریه و زاری نمود و پسرش هوروس خداوند
صبحدم سر از افق بیرون آورد و از پدر انتقام کشید و تاریکی را از دنیا خارج نمود.
ازیریس در زیر زمین سلطنت دارد و محاکمه ارواح با اوست. مصریها در سال
یک روز را با فتخار ازیریس جشن میکرفتند و زنان بیاد گریه های ایزیس میگریستند
و کاهنان تعزیه او را نمایش میدادند .

Horus — ۳ Isis — ۲ Osiris — ۱



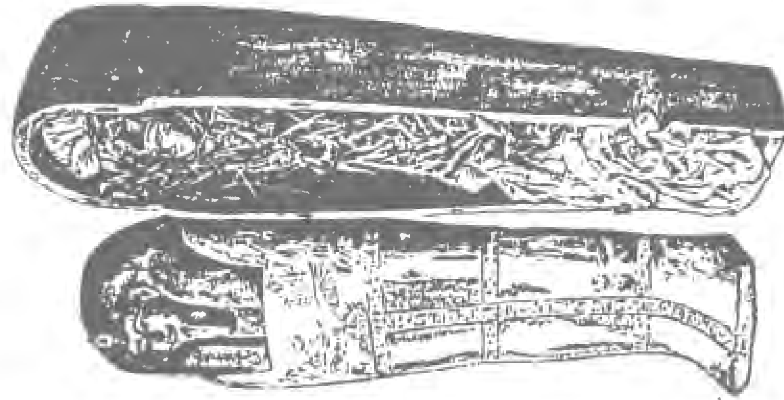
تصویر ازیریس



خدایان مصری

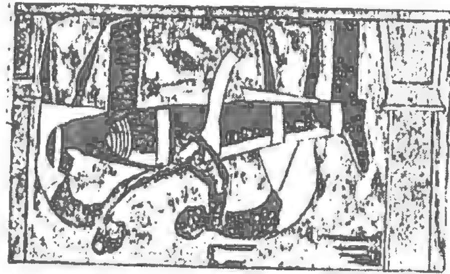
مصریها مجسمهٔ خدایان خود را بصورتهای گوناگون میساختند . دراین تصویر ایزیس آلههٔ مصری در سه شکل مختلف دیده میشود .

(مقابل صفحهٔ ١٦)

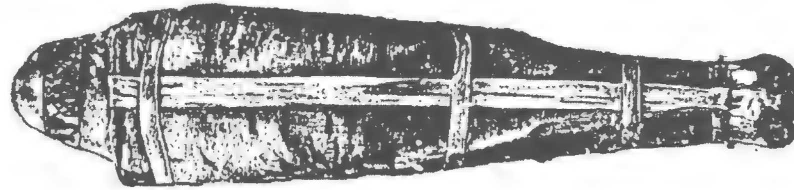


یک جسد مومیائی شده در تابوت

تصویر بالا در تابوتست که شبیه مرده را روی آن میتراشیده اند .



مومیاگری درمصرقدیم



تصویر یک جسد مومیائی شده مصری که در کفن پیچیده شده است .

مصریهای قدیم مرده را می پرستیدند و معتقد بودند مرده مانند

ستایش مردگان

زنده بخوردن و آشامیدن نیازمند است از این راه هنگام دفن مرده با او خوراکی و آشامیدنی میگذاشتند و برای او بخورهای معطر میسوزاندند. مصریها روح را باقی میدانستند و معتقد بودند اگر جسد انسان سالم بماند روح پس از پاک شدن بآن برمیگردد. بهمین جهت مومیائی را برای نگاهداری اجساد مردگان اختراع کردند و این صنعت در چهار هزار سال پیش از میلاد وجود داشته است. چگونگی وطرز کار مومیائی نسبت بشأن مرده و مزدی که میداده اند فرق داشته است. بهترین طرز مومیائی این بود که جسد مرده را نزدیک هفتاد روز در نمک قلیا میخوابانیدند و پس از آن مدت در پارچه های مخصوص کتانی پیچیده محکم می بستند. سپس مرده مومیائی شده را در تابوت بسته در کنار دیوار خانه یا در قبری حفظ میکردند. در اعیاد مصریها تابوت مردگان را در مقابل جمعیت نگاه میداشتند تا یادی از اموات بشود.

مصریان مومیائی را بقدری خوب میساختند که پس از چند هزار سال کف پای مردگان هنوز نرم مانده است.

مصریها بسیار دین دار بودند و می پنداشتند که چون شخص میرد شبحی از او در زنده میماند و اغلب شبح مرده را بشکل مرغ کاکلی با قرقی نشان میدادند و او را دارای همان خصایص انسان زنده میدانستند.

اغنیای مصری قبور خود را بسیار بزرگ و از سنگ و آجر میساختند. معتقد بودند که روح پس از سفری دراز در دادگاه خدایان حاضر میشود. خدایان بدی مانع از

میشوند اما روح براهنمائی خدایان نیکی بمقصد میرسد .

ازیریس بر تخت قضاوت می نشیند و خداوندان در اطراف او صف میکشند.

یکی از آنان ترازوئی در دست گرفته اعمال روح را می سنجد .

مصریها اصول محاکمات روح را در کتابی موسوم بکتاب مردگان تهیه کرده نسخه ای از آن در قبر پهلوی مومیائی میگذاشتند .

۴- آثار مصر قدیم

آثار عمده ای که از مصریان قدیم مانده آثار مذهبی ایشانست و در حقیقت ساختمان های مصر قدیم که تا امروز بر پاست و تمدن مصریان را بما می نمایاند قبور و معابد آنها میباشد . از منازل مصریان چیزی بجا نمانده و چون خانه ها را از خشت خام میساختند دوام نکرده است .

فراعنهٔ مصر ابنیهٔ یادگاری بسیار میساختند و بساختن معابد افتخار میکردند و از هر چیز که باعث سستی بنا بود دوری می جستند و چون استادان ماهر و کارکنان بسیار و مصالح ممتاز داشتند بمقصود خود میرسیدند .

از مصریان بناهائی باقی مانده که آنها را بشکل هرم ساخته اند

اهرام تا از ریزش محفوظ بماند اهرام بزرگ مصری توده های کوه پیکر از سنگ بنظر میآید قاعدهٔ آنها مربع و دیوارها مثلث است

و چون در سابق کسی در آنها راه نمی یافت مصرف اهرام دانسته نمیشد ولی پس از آنکه در آنها راه پیدا کردند و در درون آن اطاقها و دالانها و تابوتها و کتیبه ها یافتند معلوم شد که

مقابر فراعنه بوده است . هر فرعون پس از بر تخت نشستن بساختن مقبرهٔ خود آغاز میکرد و هر قدر مدت سلطنتش درازتر بود مقبره و هرم او بزرگ تر و مجلل تر میشد . فی الحقیقه ادوات تکیه تخته سنگ های بزرگ را بآن بلندی بالا میبرده حیرت انگیز است .

هرم بزرگ خئوپس نزدیک صد و پنجاه متر از زمین بلند است و بگفتهٔ هردوت صد هزار کارگر مدت سی سال برای ساختن آن کار کرده اند . حجاری هرم میکرینوس بسیار ممتاز و ظریف است ، و یونانیانی که این اهرام را وصف کرده اند آنها را از عجایب شمرده اند و بضمیمهٔ شش بنای عجیب دیگر که در قدیم دیده بودند از عجایب هفتگانه میگفتند که هنوز در داستانها گفته میشود .

فراعنه نخستین مقابر خود را بشکل هرم میساختند ولی از سلسلهٔ

مقابر زیرزمینی دوازدهم ببعد مقابری معمول شد که بکلی در دل کوه و یا زیر زمین پنهان بود و از آنها اثری دیده نمیشد . برای حفظ جسد مردگان همه قسم تدبیر بکار میبردند و از این رو با زحمت بسیار مقابر را در شکم صخره های سخت و تاریک و بی هوا میساختند و دالانهای آنرا با پیچ و خم ترتیب میدادند تا اثری از داخل مقبره پیدا نباشد .

فراعنهٔ بزرگ در ساختن معابد با هم رقابت میورزیدند .

معابد مصری بیشتر آثار معابد آنها در خرابهٔ تبس پایتخت جنوبی است و این شهر در زمان پادشاهان سلسلهٔ هیجدهم و نوزدهم باوج ترقی رسید .

در تبس بود که پرستش خداوند معروف به آمن با تجمل بسیار رواج گرفت .

معبد بزرگ رامسس دوم در تبس است . تالار عجیب این معبد بطول صد و شصت متر دارای صد و سی و چهار ستون سنگین بارتفاع بیست متر وقطر سه متر است . ستونها را سراپا با تصاویر برجسته وخطوط کنده زینت داده اند .

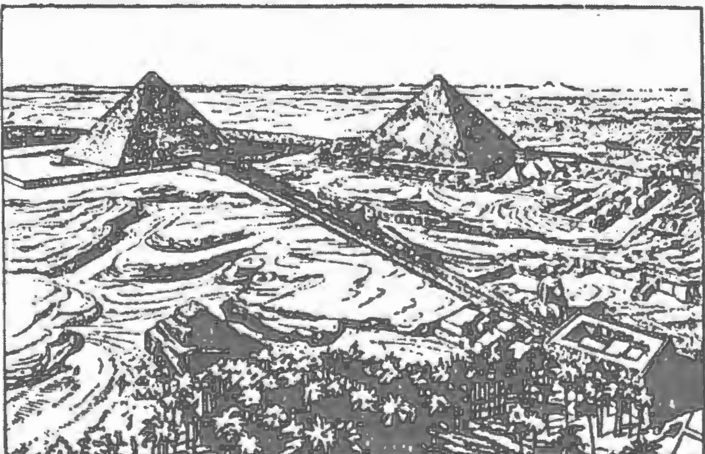
کتیبه های آنجا فتوحات آن پادشاه نامی رانشان میدهد . ابنیه مصری که از سنگ ساخته شده فوق العاده بزرگ و با ابهت بوده است . معبد مصری عبادتگاه عمومی نبود بلکه برای شوکت وعظمت دین واولیای دین ساخته میشد .

مصریها معبد ها را در محوطه مربع بنا کرده وآن را با دیوارهای بلند محصور میداشتند در پهلوی دیوارها حجره ها وکلبه ها برای کاهنان مهیا میشد . در اعیاد بتی راکه خداوند معبد بود کهنه در زورقی زرین بر دوش گذاشته بتالار بزرگ معبد میبردند واهالی نیاز می آوردند وقربانیها میکردند .

۵ — تمدن مصر قدیم

مصریان در شش هزار سال پیش در فن معماری و حجاری سرآمد عصر خود بودند و در همان تاریخ از ذوق ادبی نیز بهره داشتند . سال را بسیصد و شصت و پنج روز و بسه فصل و دوازده ماه تقسیم میکردند . حساب اعشاری را بخوبی میدانستند و اندازه وزن وطول معینی داشتند . کشور خود را بشهرستانهای منظم تقسیم کرده واز جغرافیای هر جا بخوبی مطلع بودند .

خلاصه مصریها در زبان وآئین وآداب واخلاق عمومی یک شکل وبآثار نیاکان خود پابند بودند .

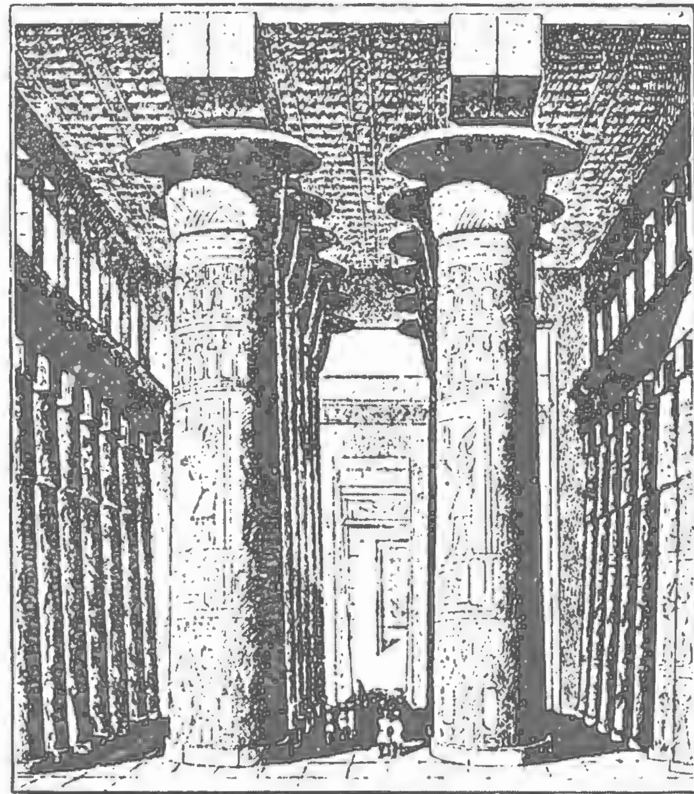


اهرام مصر و ابوالهول وسایرآثار ومقابر اطراف اهرام
در دورهٔ آبادانی آنها

(مقابل صفحهٔ ۲۰)



ویرانهٔ یکی از معابد مصر قدیم



تصویر خیالی همان معبد پیش از ویران شدن

خط

خط مصریان قدیم از اشکال مختلف ترکیب میشد و نزدیک هزار و هفتصد علامت مانند اشکال مرد و زن و چهارپایان و مرغ و ماهی و درختان و گیاه ها و آلات جنگ و اسباب خانه داشتند و با قلم نی مینوشتند. این نوع خط را یونانیان هیروگلیف[1] نامیده اند.

مصریها یک نوع مرکب نباتی سیاه و رنگین داشتند که کمتر تغییر رنگ میداد و آن غالباً عنوان مطلب را با مرکب قرمز مینوشتند و سطر را ستونی از بالا بپائین گرفته ستونها را با خطوط سیاه از هم جدا میکردند.

خط آنان سه نوع بود: کتابی و انشائی و تحریری عمومی. کتیبه ها را با خط کتابی مینوشتند. فقط گروهی قلیل از مصریها مثل کاهنان و دبیران بنوشتن و خواندن آشنا بودند و باین جهت بر دیگران امتیاز داشتند و سایر مردمان خواندن و نوشتن نمیدانستند.

کشف خط مصری

در ۱۷۹۹ میلادی یکی از فرانسویان که با ناپلئون بمصر رفته بود کتیبه ای یافت که بسه خط کتابی و تحریری و یونانی نوشته بود. این سنگ را بپاریس بردند.

در هزار و هشتصد و بیست و دو دانشمند فرانسوی موسوم به شامپولیون[2] از روی همین کتیبه بمدد زبان قبطی و خط یونانی الفبای قدیم مصری را خواند. فضلای دیگر اروپائی طریقهٔ شامپولیون را دنبال کردند تا آنکه زبان مصری کاملاً شناخته شد و علم مصر شناسی (اژیپتولوژی[3]) بسط یافت.

۱ — Hiérogliphe　۲ — Champolion　۳ — Egyptologie

از کاوش های متمادی در کشور مصر نتیجه مهم بدست آمده است و کتیبه هائی که تاکنون پیدا شده ما را از تاریخ مصر و زندگانی مصریان قدیم بخوبی آگاه میکند .

اختراع کاغذ

مصریها نخستین قومی بودند که کاغذ را اختراع کردند و آنرا از مغز نی مصری (پاپیروس) میساختند . این نی در درهٔ نیل فراوان است و اغلب حجاری های مصری را با برگ گل پاپیروس نقش و نگار کرده اند . کاغذ مصری آن زمان معروف بود و هر سال مقدار زیادی از این متاع را بخارج میفرستادند . کتاب مصریها بشکل طوماری بود که بر دور میله ای از چوب می پیچیدند و طول هر صفحه چندین ذرع بود .

مجسمه سازی

مصریان در مجسمه سازی ماهر بودند . بی شک مجسمه های سنگی قدیم مصر از کار دوره های بعد از آنها خوب تر است . بهترین مجسمهٔ مصری که در دست داریم از چوب ساخته شده و در موزهٔ بولاق مصر است و صورت مرد برهنه ایست که لنگی بسته و چوب بلندی در دست چپ دارد . چهرهٔ او بهن و خندان است و چنان بفلاحان امروزی مصری شباهت دارد که اهل ولایت او را شبیه بشیخ البَلَد خود یافتند و این نام برای آن مجسمه مانده است .

سنگ تراشی

مصریها تخته سنگهای بزرگ را با نهایت دقت تراشیده صیقل میزدند و چنان با یکدیگر پیوند میدادند که یک پارچه بنظر میآمد . در ساختمان های زمان سلسله های قدیم فراعنه

سنگ تراشی ممتاز و بسیار ظریف بوده است استادان مصری در روکاری و برای ساختن ستونها و مجسمه های بزرگ و تابوتهای سنگی سنگ سماق سیر بکار میبردند .

نقاشی

نقاشان مصری صنعت سایه سازی و نیمرنگ را نمیدانستند، اغلب ده دوازده رنگ مختلف و تند بکار میبردند و بیشتر حجاری ها و گچ بریها را با الوان گوناگون نقاشی میکردند .

کتیبه ها

مصریها در کتیبه ها دو قسم حجاری میکردند یکی نقشهای برجسته (بارلیف ۱) و دیگری نقشهای گود و کنده . مجلس یا میدان جنگ را برجسته میساختند و زندگی اجتماعی خودشان را در کتیبه ها بخوبی نشان داده اند و خطوط و زینت کاریهای ریز را با نقشهای گود تهیه میکردند که از ریزش مصون باشد اغلب دیوارهای معابد و مقابر را با خطوط کنده کتیبه سازی و یا کتیبه ها را در صفحه های سنگی ترتیب داده نصب مینمودند .

تفریح و ورزش

مصریان دسته های مطرب و آوازه خوان داشتند که بمجالس جشن و مهمانی میرفتند . بمشغولیات و بازی مایل بودند. چوب بازی و رقص و شعبده بازی میان ایشان متداول بود.

Bas-relief — ۱

کار و تفریح را با هم توأم و نتیجهٔ کار را صرف تفریح و تعیش میکردند امّا در عفت و اخلاق عمومی از دیگران عقب نبودند. در جشنهای عمومی نزدیک معابد جمع آمده بخواندن و زدن و رقصیدن مشغول میشدند و متمولین غالباً در جشن و شادی بودند.

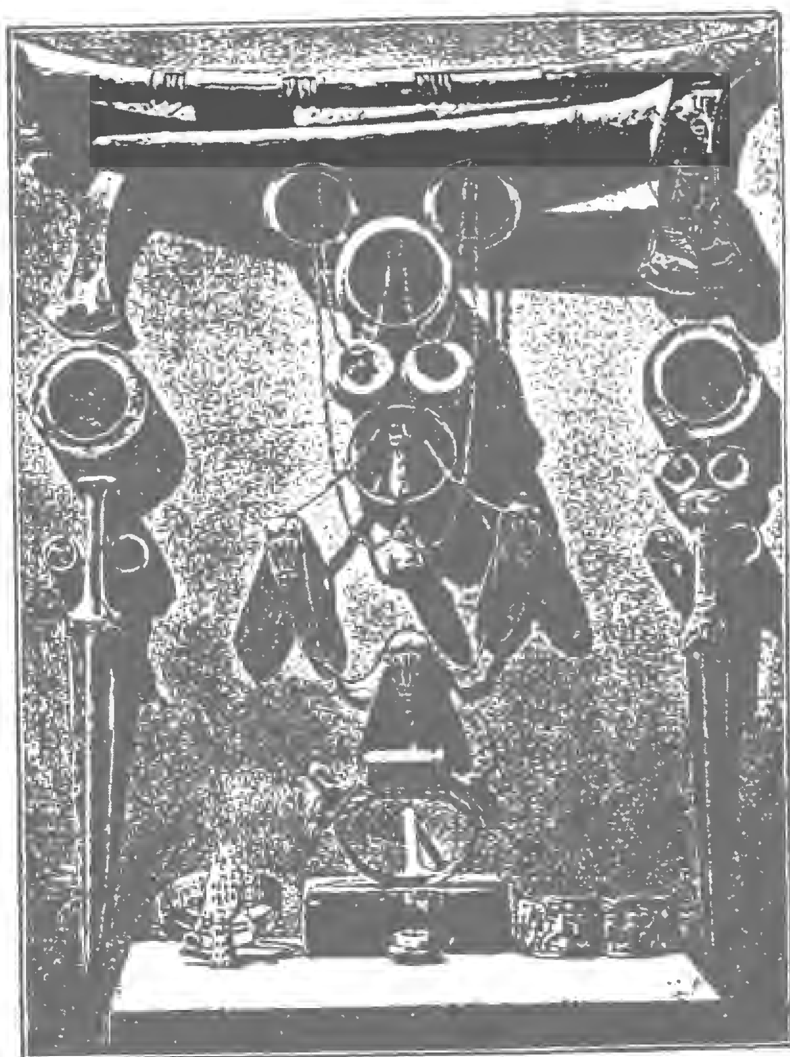
مصریها در صنایع عملی اختراعات بسیار کرده اند.

مصنوعات مصری اقسام مختلف ظروف و گلدان های شیشه تهیه میکردند و شیشه ها اغلب رنگین و ضخیم میساختند. یک قسم خاتم کاری از شیشه داشتند و نیز زمرد و فیروزه و گلهای مصنوعی با شیشه درست میکردند.

ظروف چینی و کوزه ها و گلدانهای زیاد داشتند و از طلا و نقره و فلزات دیگر زینت آلات بسیار میساختند و از مرمر سفید و رنگین و از عاج اسباب بازی برای بچه ها میتراشیدند. پارچه های کتانی و پشمی بسیار می بافتند و زنان مصری اغلب پارچه های کتانی میپوشیدند.

مصریها را میتوان مخترع چینی دانست و این صنعت در مصر رواج بسیار داشت. انواع ظروف کوچک و گلدانها و تنگها از چینی میساختند و بخارج میفرستادند.

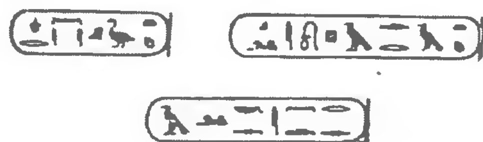
مصریها فراعنه را از خدایان میدانستند و آنها را پرستش و پادشاه دوستی میکردند. حکم فرعون بر هر کس نافذ بود و همه میبایستی او را اطاعت کنند و ملازمان درگاه و رؤسای دربار او از بزرگترین مردان بودند. در روزهای عادی کسی را یارای دیدن او نبود امّا در اعیاد با تجملات مخصوص بیرون میآمد و خود را بمردم نشان میداد. همهٔ کاهنان برای حفظ عظمت



نمونه ای از اسلحه و جواهر مصریان قدیم

(مقابل صفحهٔ ۲۴)





تصویر تخته سنگی است که شامپولیون خط هیروگلیف مصری را از
روی آن خواند با یك نمونه از خط هیروگلیف .

پادشاه میکوشیدند . سلسله های فراعنه تغییر میکرد اما به بلندی رتبه آنان شکسته وارد نمیشد . مردم فراعنه را در زندگی می پرستیدند و پس از مرگ هم از خداوندان می شمردند . هر روز صبح که پادشاه جامهٔ سلطنت در بر میکرد کاهن بزرگ در مقابل او حیوانی قربانی مینمود و بنام او دعا میخواندند و اعضاء دربار که اجازهٔ حضور داشتند پادشاه را ستایش کرده و از او برای کشور سعادت و برکت میطلبیدند .

بار عام فراعنه — هردوت مورخ یونانی شرح مفصلی از بار عام فرعون مینویسد و میگوید بیست و دو نفر کاهن مجسمهٔ آمن را بر روی شانه میبردند و در عقب سر آنها کاهنی مجمری در دست داشت و در پشت سر او یک دبیر و بعد دوازده نفر از ملازمان دربار با لباسهای فاخر تخت پادشاه را حرکت میدادند و در دو طرف تخت اعیان و اشراف میرفتند و فرعون را باد میزدند و رؤسای دربار سلاح و نشان فرعون را بر روی دست میآوردند و بعد خانوادهٔ سلطنتی از عقب تخت میآمدند . فراعنه مصر هنگام صلح لباس فراخ بلند در بر میکردند و روی آن شنلی میپوشیدند که تا زانوی آنان را میپوشاند . هنگام جنگ لباس تنگتر و کوتاه‌تر داشتند و روی آن جبهٔ سرخ و کوتاه با یقهٔ بسته در بر میکردند .

۶ — احوال اجتماعی و اخلاق مصریان قدیم

طبقات مردم — مصریان قدیم بچهار طبقه تقسیم میشدند :

۱ — روحانیان یا کهنه که خود را مقدس و بالاتر از دیگران میدانستند

معابد مصری کاهنان بسیار داشت که قربانی و سایر مراسم مذهبی را انجام میدادند. کاهن بزرگ بر تمام معابد ریاست داشت و تمام کاهنان مصر زیر فرمان او بودند. نذرها و هدایا و درآمدهای اوقاف بخزانهٔ معابد داخل میشد.

۲ - جنگیان که لشکر را تشکیل میدادند. بعضی از فراعنه لشکریان زیاد نگاه میداشتند و آنها نزدیک یک قسمت از سه قسمت تمام املاک کشور را متصرف بودند و بدولت هیچ مالیات نمیدادند. در ابتدا سربازان مصری با افتخار زیر پرچم گرد آمده بجنگ میرفتند اما همینکه یونانیان بخدمت لشکری مصر درآمدند و سپاهی از آنان تشکیل یافت مصریان دیگر با اکراه داخل خدمت میشدند. فرماندهی سپاه با خود پادشاه بود ولی از طرف او عده‌ای از سرداران لشکرها را اداره میکردند.

جنگیان مصر بیشتر پیاده بودند اما از زمان سلسلهٔ هجدهم بعد ارابه معمول شد. سلاح مصریان عبارت بود از سپر و زره و تیر و تبرزین و نیزه و شمشیر و منجنیق که برای گشودن برج و بارو بکار میبردند.

۳ - دبیران که بنوشتن و خواندن آشنا بودند. نگاهداری دفترها و ادارهٔ حکومت و کارهای دادگری با ایشان بود. دبیران در تمام ادارات مالی و در کارهای مربوط براه و حیوانات و کارگران و چاه‌ها و نهرها نظارت داشتند و نسبت بمردم خوش رفتار نبودند. فقط خود براحتی زندگی میکردند.

۴ - برزگران و پیشه‌وران و بازرگانان

شغل عمدهٔ مصریان کشاورزی بود . برزگران از خود زمین نداشتند و برای ارباب زمین مزدوری میکردند بهمین جهت بسیار بیچاره و بی بضاعت بودند. کلبه های آنان خراب و خوراکشان پاره ای از نان و سبزی و لباسشان لنگ پاره بود و بیشتر سال را در صحرا در زیر آسمان بسر میبردند . چوپانان و پرورش دهندگان دامها نیز جزو برزگران شمرده میشدند .

پیشه وران در مصر زیاد بودند و از آنان اختراعات بسیار مانند اره و تیشه و اهرم و ترازو و تیغ دلاکی و دم کوره آهنگری میبینیم . اختراع شیشه را هم میتوان بمصریان نسبت داد . از فلزات نیز زینت آلات میساختند . پیشه وران در شهرها منزل داشتند .

مصریان بازرگانی عمده با همسایگان خود داشتند . بازرگانان مصنوعات مصر را بخارج فرستاده درعوض بردگان و جانوران و جواهر و غیره میگرفتند قسمت بزرگ دارائی اشخاص بمومیائی کردن اجساد مردگان و ساختن مقابر صرف میشد و مردم هنگام احتیاج اجساد و مقابر خود را گرو میگذاشتند و یا میفروختند .

پرچم

مصریان از همان اوایل درفش و پرچم داشتند و آنها را باشکل جانوران مقدس زینت کرده پیشاپیش دسته های سپاه حرکت میدادند .

پس از شخص فرعون و دربار او حکومت مصر در دست

حکومت مصر

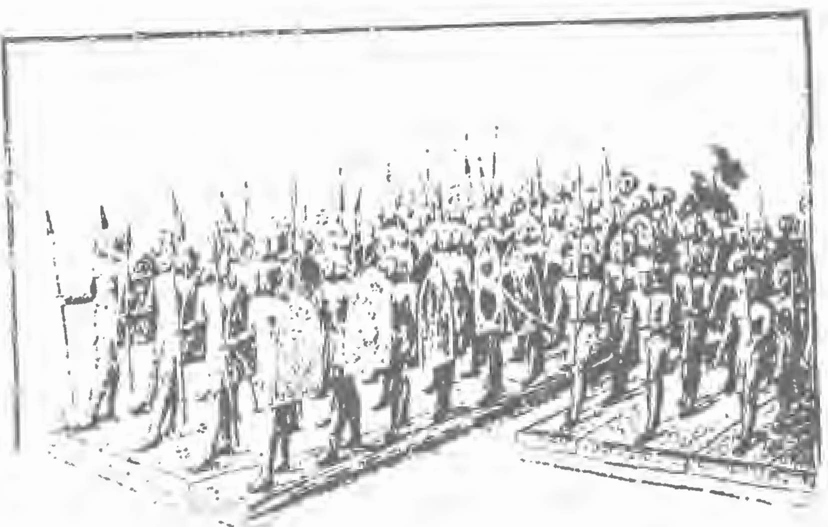
سه طبقه از طبقات ممتاز بود . یکی کاهنان که رئیس آنان کاهن بزرگ مصر بود و پس از فرعون شخص اول کشور بشمار میرفت و عده ای از همین طبقه نزدیک یک قرن و نیم در مصر پادشاهی کردند. طبقهٔ دیگر دبیران و وزیران بودند که دارائی دولت را در دست داشتند. کارهای اجرائی باین طبقه سپرده بود و احکام ایشان را مأمورین جزء با بی رحمی اجرا میکردند. وقتی که دولت ساختن نهری یا راهی را لازم میدانست جار میکشیدند و کارگر خبر میکردند. اهالی دست از کار کشیده با آذوقهٔ خود بآن محل میرفتند و برای دولت بیگاری میکردند.

طبقهٔ سومی که بر مردم حکومت میکرد دادرسان بودند که دادرسی با آنان بود و غالباً بسیار بودند. مأمورین اجراء داد با بیرق های مخصوص حرکت کرده احکام دادگاهها را بنام فرعون اجرا میکردند.

دادرسان از کهنه انتخاب میشدند و در کار دادرسی آزاد بودند و از خزانهٔ پادشاه حقوق دریافت میکردند. هر زمان که دادرس بزرگ بر کرسی دادگری می نشست زنجیر طلائی را که نشان مقام او بود بگردن میآویخت. نیروی کشور مصر در زمان پادشاهان فاتح بسیار بود و آن پادشاهان خود با سپاه بجنگ میرفتند و در رکاب آنان رؤسا، دربار ملازم خدمت بودند. رامسس دوم نیروی پاسبانی برقرار کرد. در سپاه مصری سرکردگان از میان سربازان انتخاب میشدند.

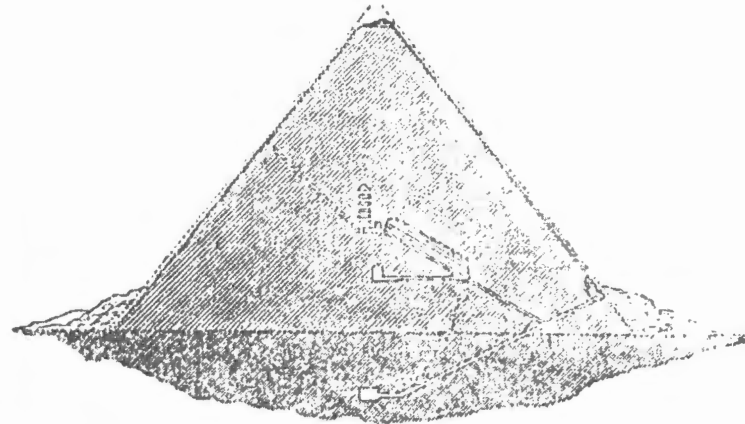


یکی از دبیران مصر قدیم



سپاه پیاده در مصر قدیم

(مقابل صفحهٔ ۲۸)



نقشهٔ راهها و دخمه های درونی یکی از اهرام بزرگ مصر



مجسمه سازی در مصر قدیم

در زمان صلح زمینهائی بسربازان واگذار میشد که از درآمد آن گذران کنند اما هنگام جنگ جیره و مواجب کمی بآنها میدادند.

قوانین مصری

مصریها سوگند دروغ را بسیار بد میدانستند زیرا از دو جهت آنرا گناه میشمردند یکی نسبت بخدایان و دیگر نسبت بمردم. کسی که سوگند دروغ یاد میکرد سزاوار اعدام بود و کسی که تهمت بی اصل بدیگری میزد همان قسم کیفر میدید. اگر کسی اظهارنامهٔ دروغی بدادگاه میسپرد سزاوار اعدام میشد. قتل عمدی چه نسبت بشخص آزاد و چه نسبت به برده مستلزم سیاست اعدام بود و هرگاه زنی محکوم باعدام میگشت و حامله بود اعدامش پس از وضع حمل واقع میشد. هرگاه دادرس احکام متناقض میداد سزاوار اعدام میشد. هرگاه سربازی فرار میکرد او را از خدمت اخراج مینمودند و این سیاست را بدتر از اعدام میدانستند. مصریان کیفر کاغذساز و مهرساز را بریدن هر دو دست میدانستند. بریدن گوش و بینی و تازیانه زدن هم میان مصریان معمول بود.

اخلاق و عادات عامهٔ مصریان

مصریان پیران را بسیار محترم میداشتند. اگر جوانی در کوچه تنگ به پیری برمیخورد می ایستاد تا پیر بگذرد. هرگاه مردی فرا میرسید و جوانی نشسته بود آن جوان برمیخاست و با احترام میگذاشت. هنگام ملاقات بجای سلام بیکدیگر تعظیم میکردند. معتقد بودند که همهٔ ناخوشیها از خوراک ناشی میشود. ازاین راه خوراک را

بسیار مهم میپنداشتند. نان را از مغز گندم تهیه میکردند و بیشتر آنرا با ماهی خام یا سرکه میخوردند. لباس را بیشتر از پارچه های کتانی تدارک میکردند. مردان پارچه ای کتانی بدور کمر می پیچیدند که تا زانو میرسید و روی آن قبائی از پشم سفید برتن میکردند و این قبا را در معابد بر میداشتند که مانع آداب مذهبی نباشد. در مهمانیها پس از صرف خوراک تابوتی را که در آن مجسمه مرده ای خوابانده بودند دور میگردانیدند و این بمهمانان اشاره بود که تا فرصت باقی است باید شاد و خوش باشند. لباس زنان بلندتر از مردان بود و بعلاوه شالی بلند بر دوشها افکنده در وسط سینه گره میزدند. مردان موی سر را از بن میزدند و گاهی نان سر را میتراشیدند. اما زنان زلفشان را تابیده دور سر میپیچیدند و متمولین آنان تاجی از گل بر سر میگذاشتند. زنان مصری زینت و زیور بسیار چون گوشواره و دستبند و کمربند داشتند.

قربانی

چون مصریان بیشتر جانوران را مقدس و در خور پرستش میدانستند فقط بعضی را قربانی میکردند از آن جمله گاو و گوساله نر بود. در معبد یکی از کهنه مامور کار قربانی میشد. پوست حیوان میبایست صاف و بی لکه باشد پس از امتحانات لازم حیوان را با آئین مخصوص بقربانگاه میبردند و آتش روشن میکردند. در قربانگاه حیوان را با شراب غسل داده آنگاه ضربت کشنده ای بر سرا و فرود میآوردند سپس جسد او را روی آتش کباب کرده بمردم تقسیم میکردند.

عزاداری

چون مردی میمرد زنان خانهٔ او زلفها را پریشان کرده بسر و صورت گل میمالیدند و در کوچه و بازار شهر شیون و فغان بلند میکردند . زنان موی سر را میکندند و مردان بر سینه میزدند و در پایان این کار بمومیائی کردن جسد مرده میپرداختند . مردان در مدت عزاداری ریش را پیچیدند و موی سر را بلند نگاه میداشتند .

زن در جامعهٔ مصری

از نوشتهٔ مورخان یونانی چنین برمیاید که زن نزد مصریان مقام مهمی داشته و محترم بوده است . تاریخ مصر نشان میدهد که مکرر ملکه ها در آن کشور پادشاهی کرده اند و بعلاوه زنان در هر رشته از کارهای اجتماعی با مردان شرکت میکردند و از هر قسم آزادی که جامعه اجازه میداد برخوردار بودند . برخلاف کشور کلده که زنان در داخل خانه ها محبوس مانده و کمتر بیرون میرفتند در مصر زنان طبقهٔ متوسط بخرید و فروش و داد و ستد مشغول بودند و مردان در منازل ببافتن و رشتن و کارهای دیگر میپرداختند . دختران پیش از ازدواج مشق خانه داری میکردند .

مصریان و دریا

بنابر گفتهٔ مورخان یونانی مصریان دریا را ناپاک میدانستند و از آن اجتناب داشتند . حتی در ادوار بعد که بنیروی دریائی نیازمند شدند و کشتی های جنگی داشتند کارگران و دریانوردان را از اقوام بیگانهٔ سواحل دریای مدیترانه استخدام میکردند . ملاحان مصری فقط بر رود نیل قایق رانی میکردند و چون نیل شاهراه آمد و رفت و حمل و نقل آنان بود ملاحان گرده

مهمی بشمار میرفتند .

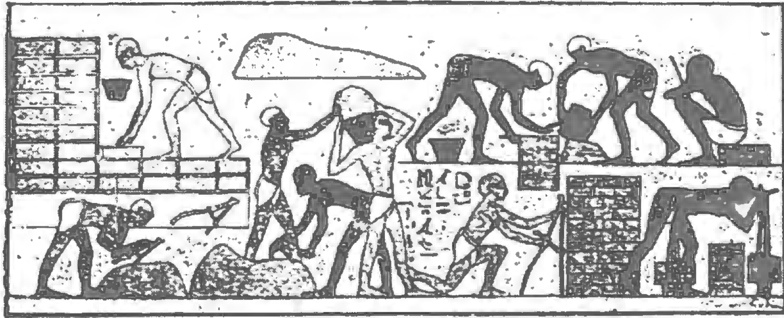
پرستش جانوران

مصریها همواره گاوی را باسم آپیس میپرستیدند و آنرا در جایگاه مخصوصی در ممفیس نگاه میداشتند و عدهٔ بسیاری از کاهنان مستخدم او بودند . آپیس نبایستی بیش از ۲۵ سال عمر کند و اگر بآن سن میرسید کاهنان او را پنهانی میکشتند و در چاه مقدس میافکندند و شهرت میدادند که آپیس خود را در چشمهٔ مقدس غرق کرده و اگر پیش از آن مدت میمرد جسد او را مومیائی کرده با تجلیل در معبد بزرگ ممفیس دفن میکردند و جشن باشکوهی برای آپیس تازه برپا میداشتند. مصریان برای آپیس علامات مخصوصی قائل بودند و میگفتند باید گاوی باشد سیاه و علامت سفیدی در پیشانی و شکل عقابی در پشت و صورت سوسک سیاهی زیر زبانش منقوش باشد. کاهنان میگفتند چنین گاوی با این علامات از برقهای آسمانی تولید میشود .

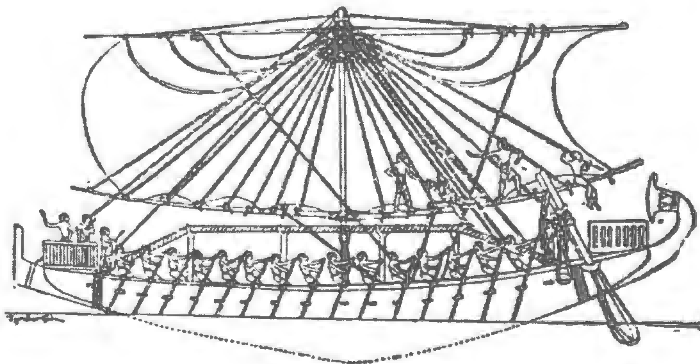
مصریان در شهر تبس نهنگ را میپرستیدند یکی از یونانیان مینویسد من این جانور را دیدم که در کنار دریاچهٔ معبد تبس خوابیده بود . کهنه نزدیک او رفته و با احترام دهن او را باز کردند و خوراکی که از نان و ماهی برای او ترتیب داده بودند در دهانش ریختند . نهنگ خود را بآب افکند و در جانب دیگر دریاچه باستراحت پرداخت .

مصریان مجسمهٔ بیشتر خدایان خود را بشکلی مرکب از انسان و جانور میساختند مثلاً بشکل زنی باسر گاو ماده یا باسر شیر ماده . خداوند خط مردی بود باسر لک لک .

هوروس را بچهار شکل نشان میدادند ، خداوند نیرو مردی بود باسر گاو .

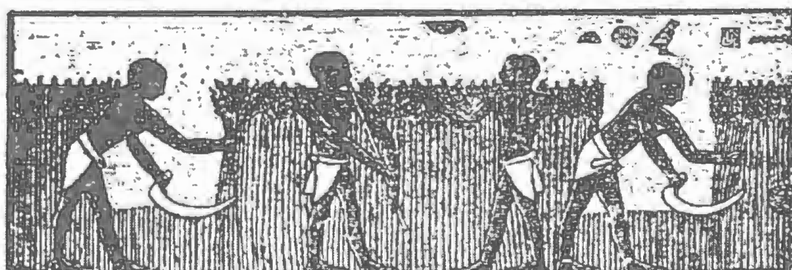


آجر سازی در مصر قدیم



تصویر یکی از کشتیهای مصریان قدیم
در جلو کشتی شخصی باآهنگ نی حرکات پاروزنان را منظم میکند

(مقابل صفحهٔ ۳۲)



طرز درو کردن گندم در مصر قدیم



طرز آبیاری مصریان قدیم

فصل دوم

تاریخ بابل و آشور و کلده

۱- دولت بابل

وضع جغرافیائی

پیوسته بمغرب ایران شبه جزیره بزرگیست که قسمتی از شرق آن محدود است بخلیج فارس و جنوبش باقیانوس هند و مغربش بدریای سرخ و شمال غرب و شمال بدریای مدیترانه و دریای سیاه.

این قطعه بزرگ را میتوان از نظر سازمان طبیعی به دو بخش کرد: بخش شمالی که عبارتست از آسیای صغیر و بخش جنوبی که بیابان عربستان است. بخش شمالی بلند و کوهستانی و بخش جنوبی هموار و خشک و بیابان است و جز چند باران زمستانی بارشی ندارد. بیابان جنوب و کوهستان شمال در محاذی خط ساحل شمالی دریای مدیترانه بهم میرسند ولی نه بخط راست بلکه بخط هلالی.

این زمین هلالی که یک سر آن در مغرب از جنوب ساحل شرقی مدیترانه شروع شده و سر دیگرش در مشرق بخلیج فارس منتهی میگردد منطقه بسیار آباد و حاصلخیزی بوجود می آورد و بطوریکه خواهیم دید نخستین ملتهای تاریخی آن سامان در این منطقه ظهور کرده اند. از کوههای شمالی دو رود بزرگ که یکی را ایرانیان تیگره مینامیدند و بابلیها دجله تلفظ میکردند و دیگری را بابلیها فرات مینامیدند رو بجنوب شرقی روانست. دجله مشرقی است و بیشتر در مرز زمین هلالی بریان می یابد و فرات مغربی است و پس از گذشتن از زمین

هلالی داخل بیابان میگردد واین دو رود مساحت زیادی دور از هم پیموده در نزدیکی خلیج فارس بیکدیگر نزدیک و بهمان مسافت نسبت بهم روان شده بخلیج فارس میریزند. زمین پهناور میان دجله و فرات را (مین النهرین) مینامیم.

ساکنین قدیمی این سرزمین

مردم عربستان ازنژاد سامی که شعبه ای ازنژاد سفید پوستان است میباشند. سامیها از طایفه های متعدد ترکیب شده اند که میتوان برای مثال عربها و عبرانیان را نام برد. این مردم در روزگار باستان بسیار بدوی و ناآزموده بودند، نوشتن نمیدانستند و صنایع نداشتند و زندگی آنان ببیابان گردی و چادرنشینی میگذشت. یعنی هرجا چراگاه بود بآنجا میرفتند و پس ازخشکیدن آن بجای دیگر میشتافتند. دربعضی نقاط هم چاه میکندند ومعمولاً هر قبیله چاهی داشت ومعلوم است این چاه ها برای کسانی که دربیابان خشک سوزان زندگی میکردند تا چه اندازه عزیز وگرانبها بود. دین آنان هم کودکانه و ساده بود. تصور میکردند موجودات ناپیدائی درهر گوشه وکنار هستند که درسنگی یا درختی یا تپه ای جای دارند و باید بوسیلهٔ اذکار و دعاها و طلسم مهر آنان را جلب و خشمشان را دفع کرد.

مردم عربستان کم کم درجستجوی زمینهای بارآور رو بشمال رفتند تا درحدود ده هزار سال پیش ازمیلاد یعنی تقریباً پنج هزار سال پیش ازین طایفه ای ازایشان بزمین آباد هلالی رسیدند و در قسمتهای غربی آن در ساحل مدیترانه در سرزمینی موسوم به (فلسطین) مسکن گرفتند و کم کم بآباد کردن آن سرزمین پرداختند. چنانکه در حدود سال ۲۵۰۰ شهرهای بارو دار داشتند. این طایفه کنعانیان بودند که در واقع پیشرو عبرانیان محسوب میشوند

در شمال این قسمت قبیلهٔ نیرومند دیگری از سامیان بودند که مردم آن (آموری) نام داشتند ومجاور آن در طول ساحلی سوریه طایفه ای بنام فنیقی ها اقامت یافته بودند که قدیمی ترین شهر بندری ایشان بیبلوس[1] نام داشته. در پیرامون این شهر کوه هائی بود که درختان تناور جنگلی فراوان داشت وازآن تیرهای بزرگ بدست می آمد وبرای ساختمان وکشتی سازی بسیار سودمند بود. بهمین سبب فراعنه مصر متوجه این سرزمین شدند وچندی پیش از سه هزار سال ق.م. آنجارا بتصرف آوردند. پس فنیقیها دراوایل مهاجرت بدان سرزمین بفرعون باج میدادند وتحت نفوذ مصریان بودند وبخط هیروگلیف مصری مینوشتند وزینت آلات وافزار وظرفهای مصری بکار میبردند ودرواقع از تمدن مصری بهره مند بودند. گرچه بعدها تمدن بابلیهارا نیز گرفتند و میان این دو دولت واسطه شدند.

قدیمترین کشورهای آسیای غربی که جغرافیای آن پیش از این

قدیمی ترین کشورهای آسیای غربی

گفته شد درقسمتهای شرقی زمین هلالی حاصلخیز ظهور کرده واین درواقع از تأثیر وبرکت دو رود دجله وفرات بوده است. چنانکه مصر هم از برکت نیل بوجود آمد. این زمین هموار را درآن زمان شینار مینامیدند.

سرزمین شینار در منطقهٔ بارانهای زمستانی مدیترانه واقع است ولی تابستانهای خشک دارد ودرآن فصل از رودهای دجله وفرات آبیاری میشود. برای کشت وکار بسیار مستعد ومحصول آن فراوان است. دراین سرزمین یک سلسله ستیزگی ها

1 — Byblos

میان اقوام کوهستانی و بیابانی روی داده است و این اختلافات که قریب هزار سال دوام یافته در حدود ۹۰۰ پیش از میلاد به پایان رسیده است.

در حدود چهار هزار سال پیش از میلاد طوائفی از کوهستانهای

ظهور کشور سومری شمال رو بسرزمین شینار آوردند که یکی از قدیمترین آنها بموجب کشفیاتی که اخیراً شده قوم سومر یا (شُمَر) نام داشت. از اصل و نژاد سومریها هنوز اطلاع کافی نداریم. از کتیبه هائی که در شینار پیدا شده بر می آید که سر آنان گرد بوده است و بعضی از ایشان سر تراشیده و ریش دار و برخی ریش تراشیده و گیس دار بوده اند.

سومریها قسمت جنوبی هامون شینار را آباد کرده و نام

تمدن سومریها سومر بر آن نهادند. کلبه های ایشان بانی های رنگی و خشت ساخته میشد. چون ساحل دجله غالباً بلند بود بیشتر در کنار فرات به آبیاری و کشت جو و گندم میپرداختند و گاو و گوسفند تربیت میکردند. تربیت دامها بقدری در نظر ایشان مهم و سودمند بود که یکی از خدایان خود را بشکل گاو ساخته بودند و تصور میکردند او حامی رمه است. از پیکر نگاریها و آثاری که بتازگی از حفریات شهر اُور بدست آمده روش زندگانی سه هزار سال قبل سومریها دیده میشود که چگونه زمین را با گاو و آهن شخم میکرده و اسب و خر را بارابه می بستند. در همین اوان سومریها فلز را هم یافته بودند و صنعت افزار ساختن از آنرا میدانستند ولی هنوز بترکیب فلزات پی نبرده و ساختن مفرغ را نیاموخته بودند.

سومریها گذشته از کشاورزی و فلزکاری و دامداری پشم هم تهیه میکردند و گویا از بافندگی آگاه بودند و با این ترتیب محصولاتی بوجود آورده بکشورهای دیگر میفرستادند چنانکه کالای سومری از راه خشکی تا هندوستان میرفت و از راه بین النهرین تا سواحل مدیترانه و مصر میرسید. در نتیجه این بازرگانی سومریها کم کم نوشتن وحساب نگه داشتن هم آشنائی یافتند. بدین ترتیب که با قلم های نی یا استخوانی روی لوله هائی که از گل مخصوصی مانند گل رست ساخته میشد خطهائی نقش میکردند و آنرا زیر آفتاب خشک کرده گاهی نیز در آتش می پختند تا سخت و استوار شود. در نخستین مرحله نوشتن یعنی درحدود ۳۵۰۰ سال پیش از میلاد این خط بیشتر پیکرنگاری بود یعنی صورتهائی شبیه باشیاء میکشیدند و هنوز خط صحیح اختراع نشده بود.

باید دانست که در نوشتن روی لوحه گلی خطها را نمیکشیدند بلکه سر قلم را روی گل فشار میدادند. چون نوک قلم تیز و انتهای آن پهن بود بالطبع نقش آن بشکل میخ می افتاد پس هر صورت مرکب بود از چند علامت میخی که کم کم ساده تر شد و از شباهت بصورت اشیاء درآمد و یکنوع علامت بوجود آورد. مثلاً این علامت ✲ وقتی صورت سنبل و این علامت ⊢⊣ وقتی نقشه پا بوده و بتدریج به حرف مبدل شده است. با این ترتیب در طول زمان خطی بوجود آمد که آنرا خط میخی مینامیم و چنانکه در تاریخ میهن خود ایران خواهیم دید نخستین بار ایرانیان از این علامتها الفبای صحیح ساختند. سومریها تقویمی نیز بوجود آوردند. بدین ترتیب که از هلال ماه تا هلال دیگر را یکماه حساب کرده و دوازده ماه را یکسال خواندند مرکب از ۳۵۴ روز و چون حساب سال را با

گردش ماه میکردند آنرا سال قمری مینامیم. چنانکه سال شمسی را که طول آن تقریباً ۳۶۵ روز و شش ساعت است از آفتاب تعیین میکنند.

سومریها در آنزمان برای مطابق کردن سال قمری با سال شمسی حسابهائی داشتند. همچنین بشمار نیز آشنا بودند و مأخذ شمار آنها شصت بود. اینکه امروز هر ساعت را شصت دقیقه و هر دقیقه را شصت ثانیه محسوب میداریم و دائره را سیصد و شصت درجه تعیین میکنیم از آنزمان مانده است. سومریها مقادیر و اوزان هم داشته‌اند. از آنجمله واحد وزن را مینا میگفتند و لغت «مَن» که اکنون در ایران مستعمل است از آنزمان است.

سومریها عقیده داشتند که هر یک از قوا و عناصر طبیعت خدائی دارد، مانند خدای آب و خدای رستنی ها و خدای زمین و خدای آسمان. معابد خود را بر بالای برجهای بلند بشکل چهارگوش ساخته در آنجا خدایان را ستایش میکردند. خانه های مردم هم معمولاً در پیرامون معبد با گل و خشت ساخته میشد.

مردم سومر گروه گروه بودند و هر گروه بطبقاتی منقسم میشد

حکومتهای شهری که عبارت بود از کارگران و بردگان و مالکان و مامورین دولتی

و سپاهیان و اعیان. هر شهر با قسمت بزرگی از اطراف

آن مسکن یک گروه بود. از حدود سه هزار سال پیش از میلاد تا چند قرن هر شهری برای خود حکومتی آزاد داشت و فرمانروای آن «پاتِسی» نامیده میشد که در موقع صلح رسیدگی بکار آبیاری زمین و در مورد جنگ لشکرآرائی میکرد زیرا میان این

حکومتهای شهری جنگ زیاد روی میداد .

شهر اور[1] قدیمی ترین شهر سومری که بتدریج نسبت بشهرهای دیگر سرتری یافت شهر اور بود . این شهر در جنوب شینار در دهنهٔ فرات قرار داشت و فرات آنزمان درکنار این شهر بخلیج میریخت

اولین خاندان پادشاهی سومر که از آن آگاهی داریم در حدود ۲۹۰۰ ق.م. شروع بسلطنت کرده است . از کاوشهای اخیر که در خرابهای اور شده است آثار صنعتی زیبائی بدست آمده و معلوم میدارد که مردم اور تمدنها پیش از این تاریخ دورهٔ سنگ را بپایان رسانیده و افزار وآلات زینتی و جنگی زیبا از مس و زر و فلزات دیگر میساختند و از سنگ تراشی بخوبی آگاه بوده اند .

شهر لاگاش[2] موقعی که اور ترقی کرده بود بعضی از شهرهای دیگر با او در نیرو و تمدن بنای رقابت گذاشته دعوی همسری کردند . از آنجمله یکی شهر لاگاش بود که در شمال اور ساخته شده بود . پادشاه لاگاش سرانجام بر مردم اور غالب آمد و آنشهر را تصرف کرد .

آمدن سامیان به شینار هنگامی که دولتهای شهری سومر با یکدیگر در نبرد و ستیزه بودند گروهی از سامیان بیابانی که ظاهراً از شمال غربی آمده بودند رو بزمین شینار آوردند و در شمال آن اقامت جستند و حکومتهای شهری مانند حکومت شهر اپیس[3] و شهر کیش[4] بوجود آوردند .

۱— Ur ۲— Lagash ۳— Opis ٤— Kish

این قسمت شینار را که نشیمنگاه سامیان گردید پس از مدتی آکاد نام دادند.
آکادیها مردمانی بازرگان بودند. کالای خود را از راه بین النهرین یا از طریق کوه
بکشورهای شمالی می بردند ولی مانند سومریها در فن جنگ مهارت نداشتند و تنها
تیراندازی میدانستند و بدین جهت از دور بهتر می جنگیدند.

غلبهٔ سامیان و تمدن عصر سارگن

در حدود سال ۲۵۰۰ ق.م. مردی از میان سامیان
آکاد برخاست بنام سارگن یا شَرّوقین[1] که جنگاور و دلیر بود.
این مرد با سومریان جنگیده بر ایشان غلبه یافت و تمام زمین
شینار را تا دهنهٔ فرات و دجله گرفت. حتی به سرزمین ایلام[2] نیز حمله برد. سپس رو
بشمال نهاد و با تیراندازان چالاک خود تا کنار مدیترانه و کوههای آسیای صغیر
پیش رفت و منظور اصلی او از این فتوحات تأمین بازار بازرگانی برای کالا و
مصنوعات آکاد بود.

سارگن نخستین حکمران بزرگ سامی بود. پس از او پسرش نَرَم سین[3] فتوحات
پدر را تکمیل کرد و در نتیجهٔ کفایت او و پسرش کم کم آکاد به پیشرفتهای زیاد نایل شد.
مردم چادرنشین آن شهرنشین شدند و خانه ساختند. کم کم نوشتن نیز آموختند یعنی
توانستند زبان سامی را با علامتهای میخی سومری بنویسند. همچنین تقویم و اوزان
و اندازه و حساب و روش بازرگانی و ساختن افزار جنگی و صنعت سنگ تراشی را
از سومریها فرا گرفتند ولی این فنون را ترقی دادند و بهتر و زیباتر کردند. یکی از

۱ — Sargon (Sharrugin) — ۲ Elam — ۳ Naramsin

شواهد مهارت صنعتی ایشان کتیبهٔ نرم سین است که پیکر او را در حال جنگ با دشمنان نشان میدهد و چون آنرا با پیکرنگاری سومری دویست سال قبل از آن مقایسه کنیم خواهیم دید که آکادیها در هنر مجسم کردن حالات بشر بر سنگ بر سومریها برتری فراوان داشته اند .

پس از چندی آکادیها و سومریها باهم درآمیختند و این آمیزش از روی آثاری که از شهرهای مزبور بدست آمده بخوبی معلوم میشود .

طلوع حکومت متحد سومر و آکاد

زندگانی شهری سامیان آکاد در اکمی سست کرد . در نتیجه از قدرت آنان بتدریج کاسته شد . خاندان سارگن بعد از حکومتی که تقریباً دو قرن دوام داشت برافتاد و شهرهای جنوبی سومری دوباره قدرتی یافتند . کمی بعد از سال ۲۳۰۰ پیش از میلاد اور و دو شهر دیگر شهرت و نفوذ پیدا کردند ولی چون با آکادیها کاملاً مخلوط شده بودند و در واقع این حکومتهای تازه مربوط بهر دو ملت بود دامنهٔ نفوذ آنها کم وسعت یافت و به ایلام و آشور رسید . از این زمان با کشورهای شمالی آغاز بازرگانی کردند . از جملهٔ کالاهای ایشان سنگها و فلزهای قیمتی بود و برای واسطهٔ داد و ستد قرص های گرد نقره ای بکار میبردند که تقریباً کار پول را میکرد . در این دوره نوشتن هم بهتر و آسانتر شد و خواندن و آموختن معمول گشت . از کشفیاتی که در همین سالهای آخر در سومر و آکاد قدیم شده معلوم میشود که در آنجا درس و کتاب هم در کار بوده و داستانها و حکایتهائی وجود داشته که هم

بزبان سومری و هم بزبان آکادی نوشته میشده است. همچنین بعضی عقاید دینی از قبیل عقیدهٔ بقای روح از داستانهائی که از آن دوره بدست ما رسیده پیداست. حکایتی هم شبیه بداستان طوفان نوح از آن زمان باقی مانده است.

تمدن سومر و آکاد یا تمدن بابلی نسبت به تمدنهای گذشته برتری داشت و از حیث صنعت و بازرگانی و خواندن و نوشتن در تاریخ آسیای غربی اهمیت خاصی یافته بود. بهمین سبب ملتهائی که پس از دولت سومر و آکاد آمدند تحت تأثیر آن دولت واقع شدند. حتی هنگامی که عبرانیان در زمین فلسطین باوج عظمت رسیدند از آن دولت یاد میکردند و حضرت ابراهیم را که جد نخستین خود میپنداشتند از اهالی اور میشمردند.

دومین دورهٔ غلبهٔ سامیان

عصر حمورابی و تمدن این عصر

دولت سومر و آکاد در حدود دو هزار سال پیش از میلاد کم کم رو بضعف نهاده و سبب این ضعف گذشته از جنگهای داخلی هجوم بیگانگان بود. در این موقع از طرف مشرق عیلامیها و از مغرب طایفهٔ دیگری بنام آموریها که آنان نیز از نژاد سامی بودند و پیش از این از ایشان نام برده ایم رو بکشور سومر و آکاد آورده آن دولت را از میان بردند.

آموریها بسال ۲۰۵۰ پیش از میلاد شهر کوچک بابل را که در کنار فرات ساخته شده بود و هنوز شهرتی نداشت گرفتند و آنرا چندان رونق و شهرت بخشیدند که چندی بعد نام آن بتمام کشور داده شد. یعنی بجای سرزمین شینار کشور بابل

معروف گردید. آموریها در حدود سه قرن در بابل حکومت کردند و بتدریج تمام سومر و آکاد را تصرف نمودند. حمورابی که ششمین و بزرگترین شاهان آموری بود و از ۱۹۴۸ تا ۱۹۰۵ حکومت کرد با الامیها بنای زد و خورد گذاشت و مدت سی سال با آنان جنگید تا ایشان را باز بکوهستان شرقی الام بازگردانید. این یک نمونه از جنگهائی بود که برای تصرف زمین آباد و هلالی میان کوهستانها و بیابانها روی داد.

حمورابی پس از شکست دادن الام باصلاحات کشوری پرداخت و در این قسمت شایستگی تمام از خود نشان داد. چنانکه ویرا پس از سارگن دومین پادشاه بزرگ سامی میشمارند. فرمانهائی که حمورابی در نامه های خود بحکمرانان ولایات فرستاده همه مربوط بحسن اداره و ترتیب کارهاست.

این فرمان ها را منشیان روی لوحه های گلی مینوشتند و برای اینکه لوحه ها بیکدیگر نچسبد شن ریزه بر آن پاشیده روی آنرا با یک پوشه گلی می پوشاندند که در واقع بجای پاکت امروزه بود. سپس روی آن پوشه نام و نشان مخاطب را می نوشتند گذشته از این نامه ها که در کاوشهای اخیر بدست آمده قوانین حمورابی هم کشف شده است این قوانین بر سنگ بزرگ ستون مانندی بطول دو متر و بیست و پنج سانتیمتر که مرکب از سه هزار و ششصد سطر و دویست و هشتاد و دو ماده است نوشته شده. بر بالای سنگ پیکر حمورابی دیده میشود که در برابر مجسمه خدای خورشید که شمش میگفتند بخضوع ایستاده و مجموعه قوانین را از وی دریافت میدارد.

این قوانین مربوط است بداد گستری نسبت به بیوه زنان و ترحم بر یتیمان و لزوم قصاص و قواعد زناشوئی و حفظ حق زن و شوهر و مسائل حقوقی دیگر، نامه ها و فرمانهای حمورابی هم مربوط است بعدالت و برپا داشتن جشنهای دینی و آبادی و آبیاری زمینها و حفظ حقوق مردم

در نتیجهٔ این گونه قوانین و ایجاد نظام، امنیت و بازرگانی وسعت یافت و مردم توانگر شدند و کالای بابلی از محصولات کشاورزی و خرما و گله و فلزها مانند مفرغ و آهن و اقسام پارچه ها بکشورهای اطراف فرستاده شد. بازرگانان بسیار در این کشور بوجود آمدند و همه جا برای داد و ستد مسافرت کردند و شهرهای بازرگانی پیدا شد. معروفترین مراکز بازرگانی جایگاه معبدهای معروف بود. بازرگانان غیر از بازرگانی کالا. پول هم بسود میدادند و نرخ سود بالا بود یعنی در سال تا ۲۰ درصد محسوب میشد.

بابلیها مانند سومریها بخدایان معتقد که هر یک از آنها مظهر یک قوهٔ طبیعت و خدای یک طایفه بود عقیده داشتند. بزرگترین خدایان بابل مَرْدوخ[۱] نام داشت. دیگر از خدایان بزرگ بابلی اِشتار[۲] بود که خدای عشق شمرده میشد. دیگر شَمَش (شمس) که خدای نور یا مهر بوده است.

طالع گوئی و نجوم هم در بابل رواج داشت. از کتیبه هائی که کشف شده معلوم میشود بابلیها جوانان خود را خواندن و نوشتن میاموختند ولی در عصر حمورابی

Ishtar — ۲   Mardouk — ۱



کتیبهٔ نرم سین پادشاه آکاد
در این کتیبه نرم سین درحال جنگ با دشمنان دیده میشود

(مقابل صفحهٔ ٤٤)



سنگ قوانین حورابی

بربالای این سنگ پیکرحورابی دیده میشود که دربرابرخدای خورشید بخضوع ایستاده مجموعهٔ قوانین را از او میگیرد . در زیر آن قوانین حورابی بخط میخی نوشته شده است .

درصنعت وهنر مانند عمارت سازی وسنگ تراشی وپیکر نگاری ترقی بزرگی دیده نمیشود، بلکه صنایع نسبت بدورهٔ سومر وآکاد تنزل کرده بود .

قدرت دولت حمورابی هم کم کم رو بزوال نهاد . از طرفی یک ملت نیرومند کوهستانی بنام کاسیها از نژاد آریائی که از کوهستانهای مشرق رو بسرزمین حاصلخیز آوردهٔ وبخصوص بعد از تاریخ ۱۹۰۰ ق.م. بدانسامان استیلا جسته بودند واز طرف دیگر قومی بنام هیتی از شمال حمله آورده مایهٔ ضعف کشور بابل شدند وآن دولت را از میان برداشتند و درحدود ۱۷۵۰ کاسیها تمام بابل را بتصرف خود درآوردند .

۲- دولت آشور

تاریخ دولتهائی را که در قدیم در سواحل دجله و فرات ظهور کرده اند میتوان بسه قسمت کرد: اوّل دورهٔ دولت بابل با مقدمه آن که دورهٔ سومر و آکاد باشد از ۲۹۰۰ پیش از میلاد تا ۷۵۰ - دورهٔ دوّم دولت آشور از ۷۵۰ تا ۶۱۲ و دورهٔ سوم دولت کلده که از ۶۱۲ تا ۵۳۸ پیش از میلاد دوام یافت.

شهر آشور در گوشهٔ شمال شرقی بیابان واقع شده. وسط آن نسبت بزمین هموار جنوبی بلنداست. این نقطهٔ مرتفع از مشرق به دجله و از مغرب وجنوب به بیابان منتهی میشد و بواسطهٔ ارتفاعی که داشت مانند قلعه ای از حمله وهجوم اقوام در امان بود. خدای این محل را هم آشور می نامیدند و بعد از مدّتی کلمهٔ آشور بتمام کشور اطلاق شد.

این سرزمین برخلاف بابل کوهستانی بود و هوای نیرو بخش و باران کافی داشت دره های حاصلخیز و چراگاه در آنجا فراوان بود. مردم آن کشت ورزی وگله داری میکردند و در ساختمانهای خود سنگ بکار میبردند و بنا ها و مجسمه های محکم و استوار میساختند. درصورتیکه اغلب ساختمانهای بابلی بواسطهٔ نبودن سنگ از گل و خشت بود. باید گفت که مردم آشور در آغاز امر پیشهٔ کشاورزی داشتند ولی بعد از آن بصنایع هم آشنا شدند.

مردم آشور کاملاً سامی نبودند بلکه ملتهائی که بزبانهای دیگر سخن میگفتند و شاید از نژادهای دیگر بودند نیز در آنجا وجود داشتند. در باب نژاد خود آشوریها یقین قطعی حاصل نیست همین قدر میدانیم در حدود دو هزار ق.م. مردمی در آن دیار زیسته اند که آشوری نام

داشته وبیک زبان سامی نزدیک بزبان آکادی سُخن میگفته اند، و در همین موقع طوایفی از سومریها نیز در آنجا مسکن گرفته بودند. آشوریها مانند همسایگان خود در آغاز امر حکومت های شهری داشتند وصنایع و نوشتن را از سومریها فرا گرفتند ولی در ضمن از تأثیر اقوام شمالی مانند هیتی ها هم برکنار نبودند، مخصوصاً زمانی که هیتی ها از آسیای صغیر رو بمشرق نهاده و مُدتی در آشور حکومت کردند.

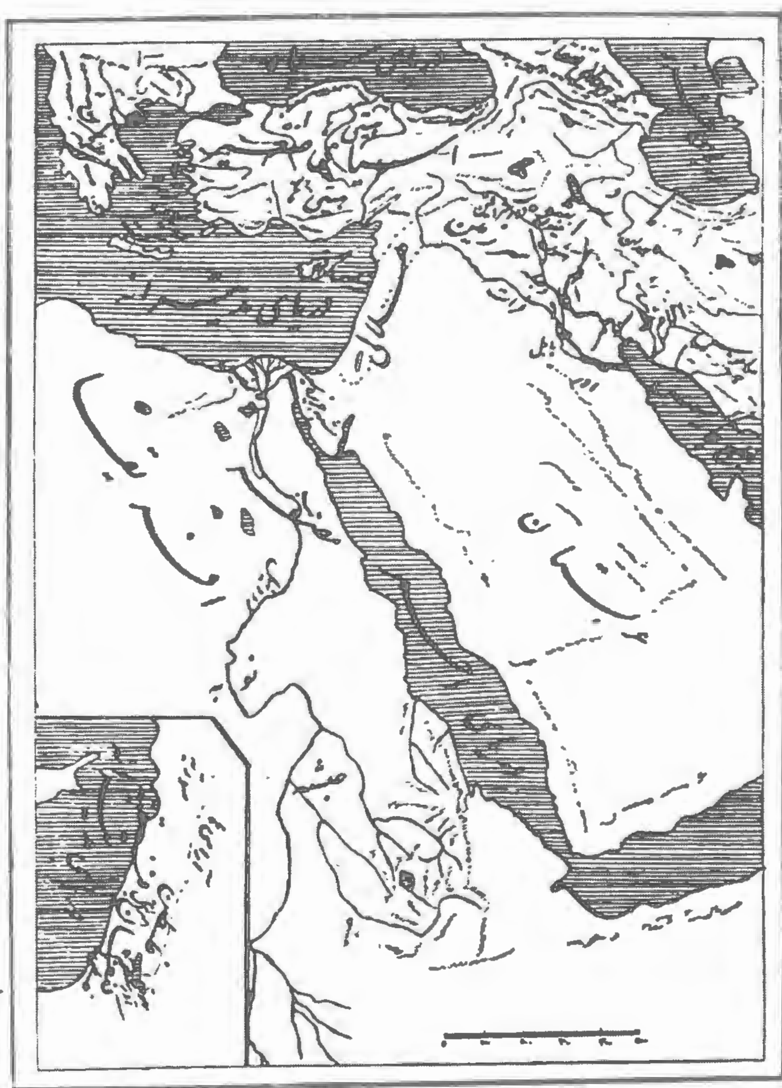
آشوریها در نتیجهٔ مقاومت وستیزگی و زدو خوردها که هزار سال دوام داشت ملتی جنگ آور و سپاهی شده بودند ولی بعد از دفع دشمنان وکسب نیرو ببازرگانی پرداختند و باکشورهای غربی بنای داد وستد نهادند و واسطهٔ بازرگانی میان ملتهای کوهستان شرقی وشهرهای غربی شدند.

آشوریها در نقاط مختلف آسیای صغیر مانند کلیکی[1] وکاپادوکی[2] مرکزهای بازرگانی برپا کردند و بواسطهٔ زیاد شدن نقره که از کانهای کلیکی بدست می آمد کم کم این فلز را واسطهٔ مبادله قرار دادند و سکه های نقره ای معمول داشتند که روی آن وزن فلز و نام معبدی که آن سکه در آنجا زده شده بود حک میشد. با این وسعت بازرگانی آشوریها مایل بودند در کنار دریای مدیترانه نیز بندرهائی بدست آرند ولی بر سر راه ایشان کشورهائی وجود داشت که مانع وصول باین مقصود بود. مانند کشور میتانی که مسکن قومی هندواروپائی یا آریائی هم نژاد با ما ایرانیان بود و بر سر راه آشور در حدود سوریه قرار داشت. از خواص تمدن میتانی ها اینکه اسب را

١ — Cilicie ٢ — Cappadocie

تربیت میکردند و این حیوان را نخست این قوم و هم نژادان ایشان بدان حدود بردند. میتانی ها اسب را در موقع جنگ هم بکار میبردند و از این جهت دارای نیرومندترین سپاه عصر خود بودند و تا پیادگان آشوری سراز پای بشناسند آنان باسوار و عرادهٔ جنگی که به اسبان تندرو تنومند بسته شده بود هجوم آورده کار دشمن را میساختند. باین ترتیب میتانی ها از شمال بر دولت هیتی تسلط یافتند و از جنوب آشور را شکست داده بر شهر نینوا مسلط شدند. گذشته از میتانی ها هم نژادان خود آشوریها مانند فنیقیها که در سواحل مدیترانه ساکن بودند نیز مانع تسلط آشور بر سواحل دریای مزبور میشدند، طوایف سامی دیگری هم که ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد بسواحل مدیترانه مهاجرت کرده بودند با آشور دشمنی میکردند مانند عبرانیان که در فلسطین مسکن داشتند و آرامیها یا سریانیها که در سوریه بسر میبردند و در حدود شانزده قرن پیش از میلاد در و بر زمین آباد هلالی نهاده بودند. آرامیها از ۱۲۰۰ سال پیش از میلاد در ناحیهٔ مغرب حکومتی بزرگ بوجود آوردند و تمدن هیتی و مصری را اقتباس کردند و شهرها و قصرهای بزرگ ساختند و یکی از حکومتهای آن سامان حکومت دمشق بود.

آرامیها از اولین ملتهائی بودند که حروف الف با را بکار بردند و این حروف را از کنعانیان یا فنیقیها فرا گرفته بودند. زبان آرامی بزودی ترقی کرد و در آشور انتشار یافت و در واقع بتدریج زبان ادبی و کتابی تمام منطقهٔ آباد هلالی گردید. حتی عبرانیان که زبانشان بسیار نزدیک به آرامی بود کم کم آرامی را آموختند و در زمان حضرت عیسی خود آن حضرت و عبرانیان بزبان آرامی سخن میگفتند.



نقشهٔ دولتهای بابل و آشور و کلده

انقراض دولت هیتی و مصر

پیش از این گفته شد که هیتی ها بابل را تصرف کرده بودند و در حدود ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد دولت هیتی در اوج ترقی و اقتدار بود. ولی بواسطهٔ جنگهائی که بر سر رقابتهای بازرگانی و تصرف جنوب غربی سرزمین هلالی آباد میان دولت هیتی و مصری روی داد هر دو کشور ضعیف و ناتوان شدند. چنانکه دولت هیتی در حدود ۱۲۰۰ پیش از میلاد و دولت مصر پنجاه سال بعد منقرض گردید و گویا دولت میتانی هم در همان اوقات از بین رفت. در نتیجه دولت آشور در آن صفحات تنها ماند و برای تصرف سرزمین پهناور مشرق بی رقیب شد.

گرچه دولتهای هیتی و مصر و میتانی از قدرت خود افتاده بودند ولی در مقابل اقدام و پیشرفت آشور باز موانعی وجود داشت و حکومتهای شهری سواحل مدیترانه مانند شهرهای فنیقی و آرامی و مخصوصاً شهر دمشق که همه بدست اقوام سامی تشکیل شده بود و تمدن و نفوذ بازرگانی داشتند بر سر راه پیشرفت آشور بسوی مدیترانه مانعی بزرگ ایجاد کرده بودند. مخصوصاً آرامیها برای عبرانیها و فنیقیها سپر بودند و چون آشوریها در حدود ۱۱۰۰ پیش از میلاد رو بمدیترانه نهادند بیشتر از سه قرن و نیم دچار مقاومت سپاهیان آرامی شدند. گذشته از این اقوام ساحلی اقوام کوهستانی و بابلیها هم مانع پیشرفت کار آشور بودند. با این همه دولت آشور رو بترقی میرفت و در بازرگانی و نیروی لشکری پیشرفت میکرد تا اینکه بعد از تاریخ ۱۰۰۰ پیش از میلاد دولتی بزرگ

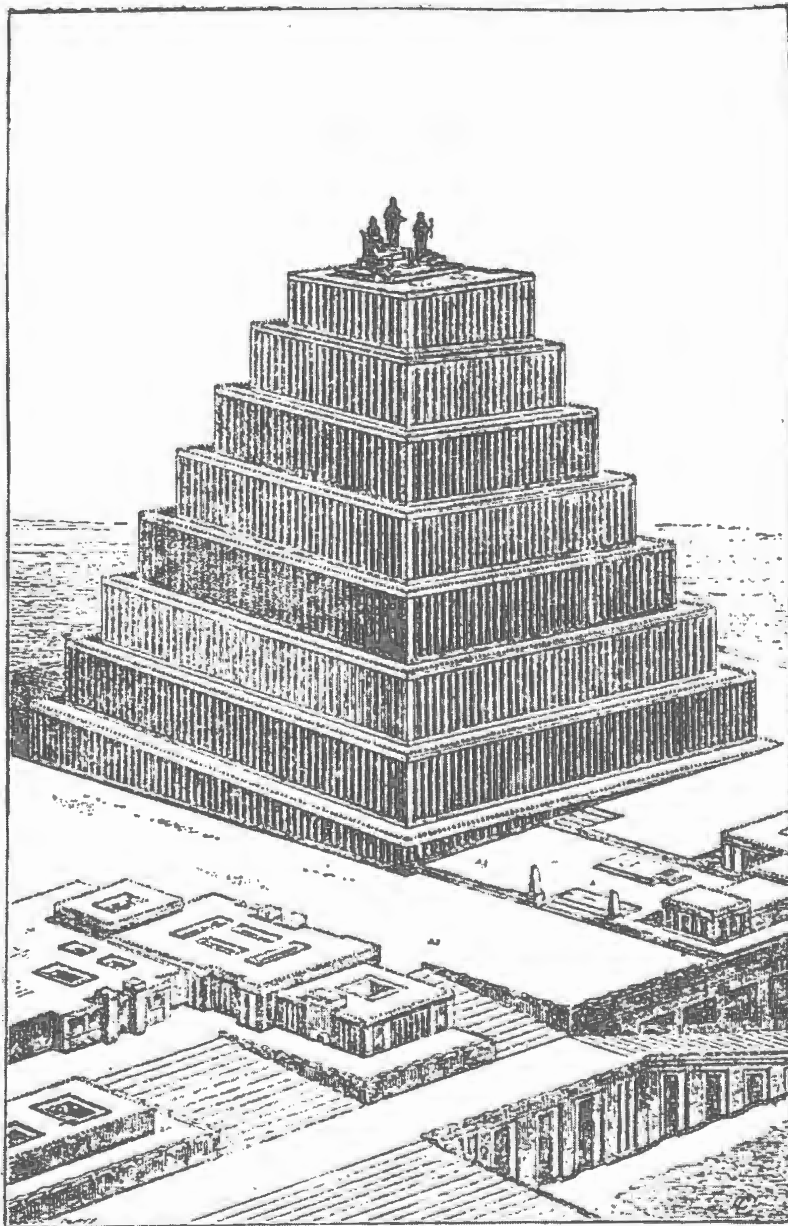
بوجود آورد.

پیش از آنکه ببیان تاریخ آشور پرداخته شود لازم است تمدن آشوری را از نظر بگذرانیم:

نخست آنکه آشوریها در این مدت هم ساختن مفرغ و هم در اواخر بکار بردن آهن را آموخته بودند. ساختن افزار و آلات جنگی و لوازم زندگی در تمدن قدیم بشر اهمیت خاص داشت و آنگاه که بشر بساختن افزار از فلزات پی برد پیشرفتهای بزرگ کرد. قدیمترین فلزی که انسان بکار برده مس بوده است و بعد از آن آهن و بالاخره فولاد و چنانکه گفتیم آشوریها در آغاز تشکیل دولت بزرگ خود باستعمال آهن آشنا شده بودند.

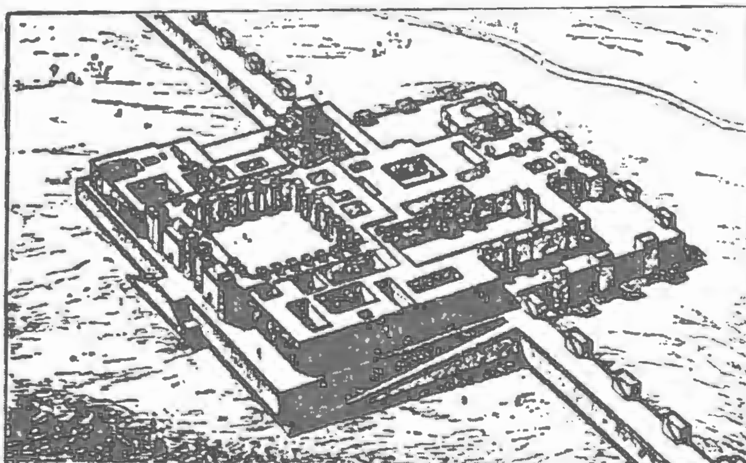
آشوریها در سنگتراشی و عمارت سازی هم ترقی زیاد کردند. صورت شاهان خود را با نوشته و نقوش بر سنگ ها حک میکردند. بنای ساختمانهای آشوری برخلاف بابلی سنگی و محکم بود. گرچه قسمتهای بالای عمارت را باز هم از گل و خشت میساختند.

آشوریها در دین هم از نفوذ بابلی آزاد نبودند و بعقاید دینی بابلی ها اعتقاد داشتند ولی خدای بزرگ ایشان همان آشور بود که نام کشور و شهر آشور هم از نام او گرفته شده بود. آشور نخست بنظر مردم مانند اوزیریس خدای مصریان مربی کیاهها بود ولی موقعیکه این مردم قدرت پیدا کرده و جنگاور شدند عقیدهٔ آنان در باره آشور کمی تغییر پذیرفت و او را در این دوره خدائی خشمناک و خونریز می پنداشتند. از مراسم دینی آشوریها جشن درخت بود یعنی هر سال درختی را زینت میکردند و آن را درخت زندگی میدانستند و آن

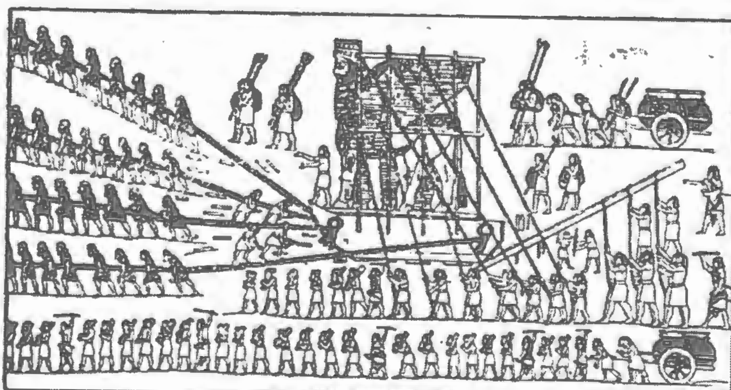


تصویر یکی از پرستشگاههای هفت آشکوبی آشوری

(مقابل صفحهٔ ٥٠)



تصویر کاخ سارگن دوم درنزدیکی نینوا
هنگام آبادی آن



ترتیب حمل یك گاو بالدار

بر پا میداشتند . آشوریها بر وز رستاخیز عقیده نداشتند و پس از زندگی بباز پرس سرای دیگر قائل نبودند .

تاریخ سیاسی آشور

چنانکه در بالا گفته شد نظر سیاسی آشوریها پیشرفت بسوی مغرب وگرفتن کشورهای کنار مدیترانه بود ، تا بدین واسطه بتوانند بازرگانی خود را وسعت دهند و قرنها برای رسیدن باین مقصود میکوشیدند . بالاخره نواحی دجله را گرفته وکاسیها را که در آنجا حکومت داشتند مغلوب کرده بدمشق حمله بردند و آرامیها را بعد از دفاع سخت شکست دادند وبسال ۷۳۲ آن سامان را بتصرف درآوردند و کشورهای مغرب را فرمانبردار خود ساختند .

یکی از بزرگترین پادشاهان آشور سارگن بوده است که در ۷۲۲ بپادشاهی رسیده . این شخص نام سارگن پادشاه بابل را که بجده قرن پیش از این حکومت میکرد اختیار نمود و اکنون مورخان او را سارگن دوم مینامند . او دولت آشور را باوج ترقی ونیروی لشکری رسانید . چندتن از اخلاف او هم پادشاهان بزرگ دولت آشور بوده اند . سارگن در شمال شرقی نینوا پایتخت تازه ای بنا نهاد که تا آنزمان شهری بآن زیبائی وشکوه درآسیا ساخته نشده بود و آنرا (دورشروقین) یا دیر سارگن نام گذاشت (سارگن را بتلفظ بومی شروقین میگفتند) . از کارهای دیگر سارگن راهسازی بود . جادهٔ میان نینوا و دورشروقین از آثار اوست که از قدیمترین جاده های معروفست . پسر سارگن سناخریب که بعد از پدر بسلطنت رسید در شهرت وآوازه از پدر گذشت

دیتوان او رایکی از نامی ترین حکم فرمایان مشرق زمین بشمار آورد. در زمان او سپاهیان آشور شهر طرسوس آسیای صغیر را ویران کردند. حتی مواضع مستحکم یونانیان را که در آن نواحی بود گرفتند و از آنجا رو بجنوب نهاده شهرهای بندری مدیترانه را تسخیر نمودند ولی در این موقع ظهور طاعون در میان لشکریان سناخریب مانع از پیشرفت او بسوی مصر گردید. پس از آنجا بجانب بابل رفت و آن کشور را که در نتیجهٔ انقلابات داخلی رو بضعف نهاده بود تصرف کرد و شهر بابل را کاملاً ویران ساخت. بعد از نابود شدن بابل مقاومتی در مقابل آشور باقی نمانده بود. مگر از طرف مصریان که در ضمن از فشار مالی و سختی سیاست آشور استفاده کرده میکوشیدند ملتهای کنار مدیترانه را بر ضد آن دولت بشورانند. ولی دولت آشور این موضوع را دریافته باندیشهٔ مصر بود.

سناخریب گذشته از تعمیر دو رشر قین و آشور بنینوا توجهی خاص نشان داد و آنجا را آباد کرد و از کوههای همسایه آب بشهر آورد و آبراهه ای بدین مقصود ساخت که هنوز آثار آن باقی است. همچنین کارآگاهانی بر نواحی کشور گماشت تا او را از اوضاع خبردار سازند.

پسر سناخریب یعنی اسرحادون (۶۸۱ تا ۶۶۸ قبل از میلاد) بسال ۶۷۴ بعزم کشودن مصر بدانجا حمله برد نخست شکست خورده بعد ظفر یافت. گرچه خود او در این میان کشته شد ولی مصر بدست لشکریان وی افتاد. خلاصه اینکه در حدود سال ۷۰۰ پیش از میلاد دولت آشور گذشته از سراسر سرزمین هلالی آباد بعضی اراضی شمالی و مصر را هم در تحت فرمان خود داشت و از این حیث بزرگترین دولت در این قسمت جهان بود.

دولت آشور که بزرگترین دولتهای آسیای غربی بود

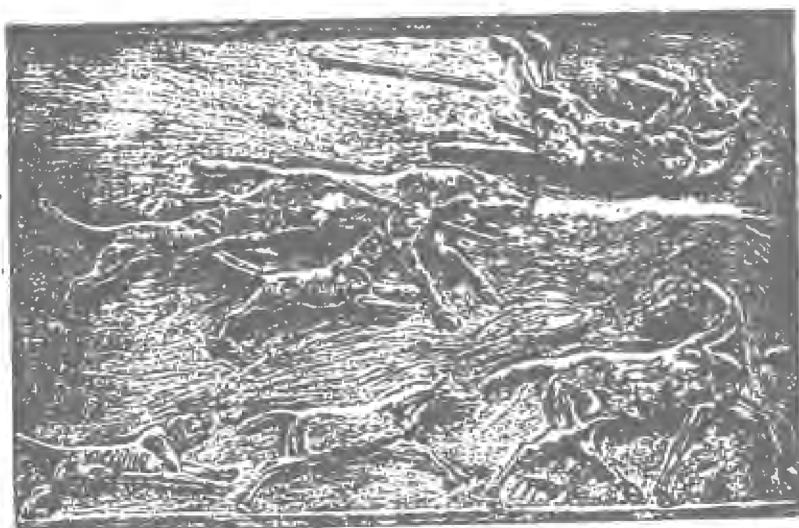
تمدن و فرهنگ در آشور

در تمدن و فرهنگ گامهای بزرگ برداشت. نخست چنانکه گفتیم شاهان آشور بساختن راه باهمت گماشتند و برای گرفتن اخبار از جوانب کشور برید های مخصوص داشتند. چنانکه امروز نامه های گلی از آن زمان کشف شده که از شهری بشهری فرستاده اند. از آنجمله نامه هائی از خود سناخریب بدست آمده که در زمان ولیعهدی بپدر خود سارگن دوم فرستاده است.
نظام و نیروی سپاهیان آشور معروف بود و سپاه این کشور در آن دوره قوی ترین و هولناک ترین سپاهیان جهان بوده است. قسمت عمده جنگیان عبارت بودند از تیراندازان که گروهی زوبین افکن سپردار هم پشتیبان آنان بود. آشوریها از میتانیان اسب سواری آموختند و سواران چابک بوجود آوردند. عرادهٔ جنگی هم بکار میبردند. روش جنگی آنان بسیار وحشیانه بود. هرجا جنگ ایشان میافتاد جوی خون روان میشد و جز خاک و خاکستر چیزی نمی ماند. مغلوبان و اسیران را بسخت ترین شکنجه می کشتند و تمام آبادیهای رهگذر خود را ویران و غارت میکردند. از طرف دیگر گاهی خود هم آبادیهائی بوجود میآوردند. چنانکه شهرهای زیبا و عمارتهای بلند با طاقهای مرتفع و سردرهای بزرگ ساخته اند. در داخل کاخهای سلطنتی و دولتی در دو سو دو مجسمه بزرگ با سر و صورت انسان و تن گاو می تراشیدند. اساسا فن سنگتراشی در آشور پیشرفت خوبی کرده بود. در پیکرنگاری هم دست داشتند ولی پیکرهای انسانی را معمولا بیروح و خالی از علائم حرکت و عاطفه و تأثرات آدمی

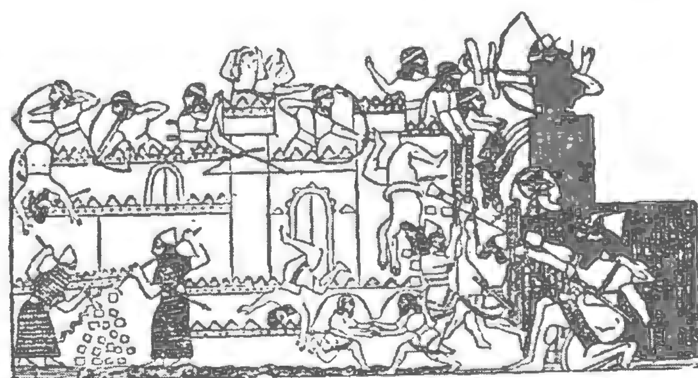
میساختند. چنانکه از تماشای آن پیکرها در یافتن حالت شادی یا اندوه آنها ممکن نیست. در بعضی سنگتراشیها منظرهٔ شکار شاهان دیده میشود. جانوران درنده را نسبةً بهتر ترسیم شده و حال درندگی وخشم آنها را در موقع حمله یا عذاب یا جان کندن بخوبی نمایان ساخته اند. از لوحه ای که چهارده سال پیش پیدا شده واکنون در موزهٔ برلین است معلوم میشود آشوریها از موسیقی هم آگاه بوده اند. با این همه مسلّم است که اصول تمدن را آشوریها از مصریان وفنیقیها آموخته واقتباس کرده بودند.

همچنین از آداب خوب آشوریها کاشتن درختان وبوته های مفید بوده است که بعضی از آنها را از کشورهای دور می آوردند. از آنجمله پنبه را از هند آورده ومیکاشتند.

آشوریها نه تنها در تمدن ظاهری بلکه در فرهنگ وادب هم دست داشتند وچنانکه در بالا گذشت خواندن ونوشتن را میدانستند وحتی کتابخانه ای داشتند. چنانکه آشور بنی پال خود کتابخانهٔ بزرگی مرکب از کتابهای ادبی وقصه های تاریخی ودینی داشته است واز آن کتابخانه بیست ونه هزار لوحه در نینوا کشف شده که اکنون در موزهٔ بریتانیا محفوظ است. ولی چنانکه سابقاً هم اشاره شد بجای ورقهای کنونی ورقهای کتابهای آن زمان همان لوحه های گلی بوده است وقدیمترین این لوحه ها در زمان سارگن نوشته شده ومیتوان گفت کتابخانهٔ آشور بنی پال قدیمترین کتابخانه ایست که تا زمان ما باقی مانده است. چند سال پیش در تخت جمشید یکی از پایتختهای قدیم میهن ما نیز در حدود ۲۹ هزار لوحه پیدا شد واکنون دانشمندان بخواندن آنها مشغولند.



شکار گورخر در آشور



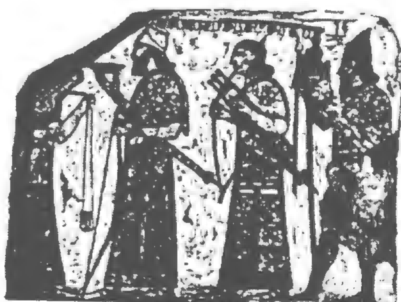
ترتیب قلعه گیری آشوریان

درجانب راست این تصویر تیر اندازان آشوری ازفراز برج متحرکی برمستحفظین برجهای قلعه تیراندازی میکنند . درهمانجا قلعه کوبی دیده میشود که محصورین میکوشند با زنجیر بالا کشند . درطرف چپ دونفر بویران کردن دیوار قلعه مشغولند .

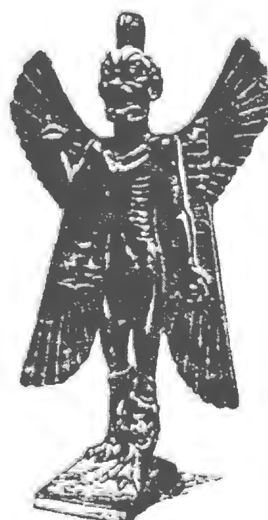
(مقابل صفحهٔ ٥٤)



پادشاه آشور با نیزه چشم اسیران
دشمن را کور میکند



یکی از شاهان آشور
با یك تن از خدمتگزاران خود ویکی
از سربازان آشوری



مجسمهٔ مفرغی ازیك خدای زشتکار آشوری



گاو بالدار
ازآثار قصر سارگن دوم پادشاه آشور

آشوریها قوانین سودمند اجتماعی و بازرگانی هم داشتند و از آن جمله قانون مجازات ایشان بسیار سخت و ظالمانه بوده است .

مُقدمات انقراض دولت آشور

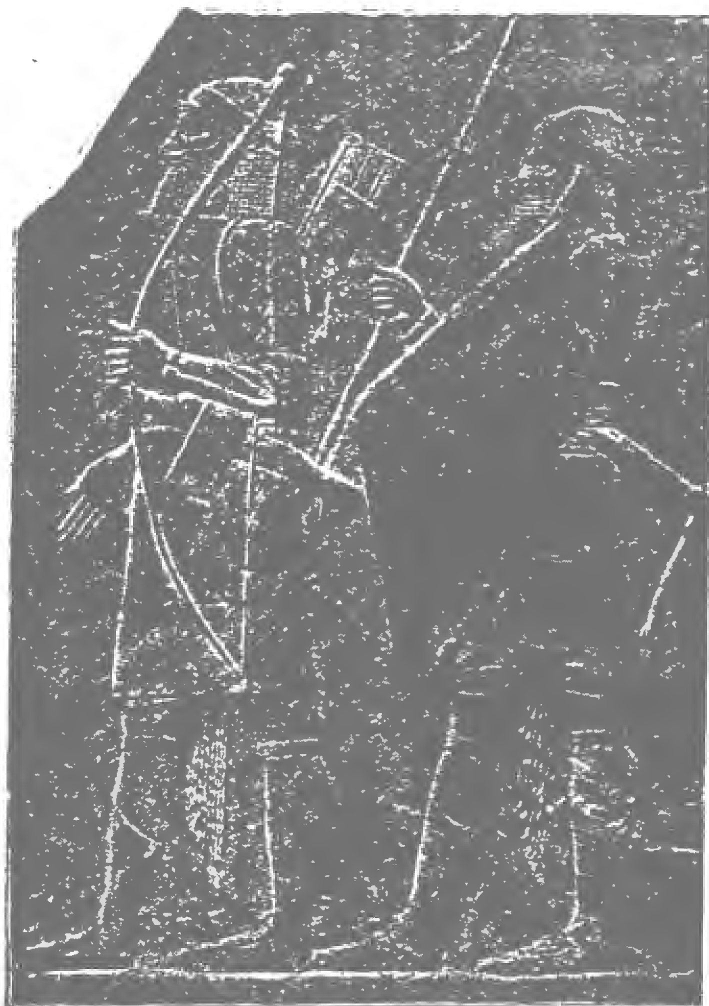
با وجود قدرت و انتظام و تمدنیکه در آشور بود علتهائی هم وجود داشت که آن دولت نیرومند را بسوی انقراض میکشانید . چنانکه دورهٔ اقتدارش بیش از صد سال دوام نیافت . یعنی با جلوس سارگن دوم بسال ۷۲۲ پیش از میلاد شروع شد و مرگ آشور بنی پال در ۶۲۶ بپایان رسید . یکی از آن علتها مخلوط بودن ملت آشور با اقوام مختلف بیگانه بود که اغلب برضد آن دولت برمیخاستند بخصوص آرامیها در این کار بسیار موثر بودند . چنانکه سناخریب برای خواباندن فتنه‌ای در بابل در یک جنگ تنها دویست هزار اسیر گرفت که اغلب از آرامیان بودند . دیگر آنکه دولت آشور برای فرونشاندن این قبیل فتنه‌ها مجبور شد از همان ملتهای بیگانه سرباز بگیرد و این امر در مواقع خطر بضرر دولت آشور بود . دیگر آنکه کار بازرگانی و صناعت بواسطهٔ قانونهای سخت و مداخله‌های نابجا و سختگیریهای زیاد حکام پیشرفت نمیکرد و از طرف دیگر کار کشاورزی نیز بواسطهٔ اینکه روستائیان را بخدمت سپاهی می بردند رونقی نداشت و این امر بحال اقتصادی کشور لطمه میزد .

گذشته از اوضاع داخلی خطرهائی هم از خارج متوجه دولت آشور گردید از آنجمله ظهور کلدانیان بود که نخست در قسمت جنوب یعنی در حدود خلیج فارس اقامت داشتند و مانند آکادها و آموریها از اقوام سامی بودند . این قوم در حدود ۶۲۵

بابل را تسخیر کردند و شاه ایشان نبوپولسَر که خود را شاه آکاد میَنامید برای گرفتن پایتخت آشور یعنی نینوا لشکرکشی کرد.

ولی بزرگترین خطر آشور از شمال بود. ملت هند و اروپائی یا آریائی یعنی هم نژاد ما از زمان کاسیها و میتانیها از کوهستان شمال شرقی رو به بابل و آشور می آوردند ولی از حدود قرن هفتم باینطرف بزرگترین نمایندهٔ نژاد آریائی در آسیا یعنی ایرانیان هم با آشور داخل نبرد شدند. نخست مادی ها و سپس هخامنشیان مدعی این دولت شدند و سرانجام کاخ هستی آنرا از اثر گون ساختند.

مادی ها نخست شهر آشور را بتاریخ ۶۱۴ گرفتند. سپس نبوپولسر بیاری هوخشتره پادشاه ماد شتافت و باهم بپایتخت معروف آشور یعنی نینوا حمله برده و بسال ۶۱۲ آنجا را مسخر کردند. باین ترتیب دولت آشور که قدرتی بزرگ داشت و تمدن وسیع بوجود آورده بود در مقابل هجوم و پیشرفت ایرانیان منقرض گردید و شکست آن دولت و پیشرفت و ظفر مادی ها و هخامنشیها در تمام کشورهای آن سامان تولید سرور و شادمانی نمود زیرا از فشار و ستم آشوریان بجان آمده بودند.



سربازان آشوری

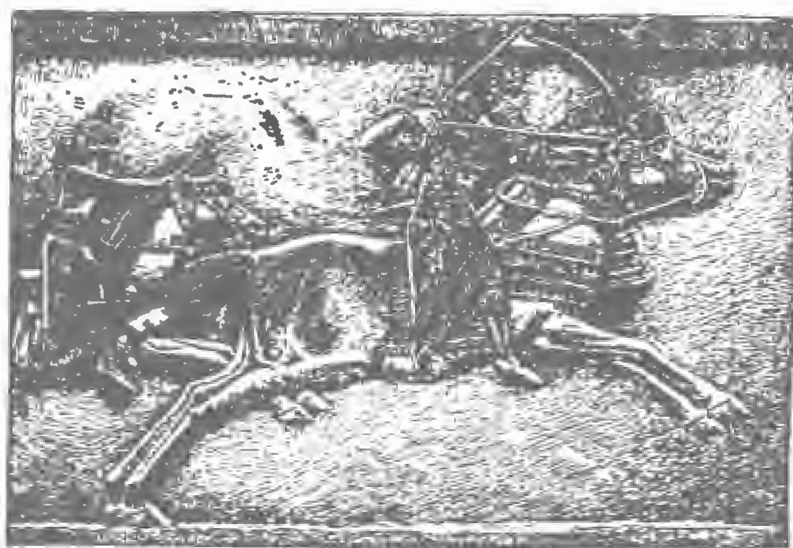
(مقابل صفحهٔ ٥٦)



سربازان آشوری سرهای کشتگان دشمن را
بمأمورین دولت تحویل میدهند



تیر اندازان آشوری



آشور بنی پال شاه آشور در شکارگاه

۳- دولت کلده

مختصری از تاریخ این دولت

چنانکه در سابق هم اشاره شد تاریخ دولتهای بزرگی را که در بین النهرین تشکیل یافت میتوان بسه بخش تقسیم کرد نخست دولت قدیم بابل که دورهٔ اقتدار آن تقریباً از ۲۹۰۰ سال پیش از میلاد تا ۱۷۵۰ دوام یافت و شاهان معروف آن دوره شروقین یا سارگن اول و حمورابی بودند. دوم دولت آشور که از ۷۵۰ پیش از میلاد تا ۶۱۲ امتداد داشت، سوم دولت کلده که از ۶۱۲ تا ۵۳۸ حکومت کرد و آنرا دولت بابل جدید هم می نامند

خلاصهٔ احوال دو دولت اول گفته شد و اکنون به ذکر دولت سوم یعنی دولت کلده می پردازیم.

کلدانیان از نژاد سامی بودند. نخست در سواحل خلیج فارس مسکن جستند و قرنها با شاهان بابلی زد و خورد داشتند. این قوم ظاهراً از قرن نهم پیش از میلاد شروع به کسب قدرت نمودند و تا قرن هفتم بسیار نیرومند گشتند و شهر بابل را که سناخریب ویران کرده بود تعمیر نموده پایتخت خود ساختند و بتدریج تقریباً تمام سرزمین هلالی را بتصرف درآوردند و فقط بر غنیمهای کوهستان شمالی که جزو کشور ما یعنی ایران گشته بود دست درازی نکردند.

مؤسس دولت کلده نبوپلسر[1] بود که چنانکه در پیش گفتیم بدستیاری ایرانیان نینوا را تسخیر کرد. از شاهان نامی کلده نبوخدنسر[2] یا بخت النصر پسر نبوپلسر بود که در حدود ۶۰۴ پیش از میلاد بشاهی رسید و بیشتر از ۴۰ سال پادشاهی کرد و برای خواباندن شورشهائی که بتحریک مصریان در قسمتهای غربی وقوع یافت بآن سامان حمله برد و عاصیان را سیاست نمود و شهر اورشلیم (یا بیت المقدس) را خراب کرد و گروهی از عبرانیان را باسیری باخود ببابل برد (۵۸۶ پیش از میلاد)

بخت النصر گذشته از اقدامات لشکری بکارهای کشوری هم همت گماشت. در شهر بابل آبادیها بوجود آورد و مخصوصاً در جنوب شهر معابدی بزرگ ساخت و خیابانها بازکرد که بزرگترین آنها از دروازهٔ ایشتار که بنام خدای معروف بابل بود میگذشت. کنار این خیابان قصر سلطنتی و بناهای دولتی قرار داشت و بلندترین آنها برج معبد مردوخ بود. بر بام اطراف آشکوبهای کاخ سلطنتی و روی برج ها و پشته های مخصوص گلها و سبزه های زیاد کاشته بودند که از دور دیده میشد و این باغ های بابل بنام باغهای آویزان در جهان شهرت یافت و یونانیان که آنرا دیده بودند از عجایب عالم میشمردند. باروئی بلند وطولانی هم پیرامون شهر کشیده شده بود تا آنرا از هجوم دشمنان محفوظ دارد.

خلاصه آنکه در زمان بخت النصر شهر بابل باوج وسعت و ترقی خود رسید و در همه جا مشهور گشت. در تواریخ و کتابهای دینی آنزمان مانند توراة هم از آن باهمیت نام برده اند.

۱- Nabopolassar ۲- Nabochodonosar

بابلیها بازرگانی را رونق دادند و در علوم نیز دست

تمدن کلدانیان داشتند. مخصوصاً بعلم نجوم اهمیّت میدادند. علوم ایشان با عقاید دینی آمیخته بود و تصوّر میکردند که سیاره های پنجگانه عطارد و زهره و مریخ و مشتری و زحل مظهر خدایانند. مثلاً زهره را مظهر اِشتار یا خدای محبّت و مشتری را مظهر مَرْدوخ یا بزرگترین خدایان میدانستند و این سیاره ها را در طالع مردم و آیندهٔ کشور خود مؤثر می پنداشتند. گذشته از پنج سیاره ماه و آفتاب را هم مظهر خدایان میشمردند و از هفت روز هفته هر روزی را بستایش یکی از خدایان هفتگانه مخصوص گردانیده بودند. ولی باید دانست که کلدانیان در ضمن این عقاید دینی ستاره ها را رصد هم میکردند و از اولین ملتهائی بودند که خسوف و کسوف و احوال ستاره ها را مشاهده و ثبت نموده و از این راه بعلم نجوم خدمت کرده اند. از آنجمله یکی از منجّمان نامی ایشان از رصدهای گذشتگان استفاده کرده طول سال شمسی را تقریباً بطور صحیح معیّن نمود. پس از او منجّم دیگری رصدها و حسابهای مفید و دقیق کرد و یونانیان نیز بعد از آن از این ستاره شناسان کلدانی استفاده کردند و بنوبهٔ خود علم نجوم را ترقّی و رونق دادند.

با اینکه کلدانیان در علم نجوم بر آشوریها برتری داشتند در صنایع و حجّاری تنها در مرحلهٔ تقلید صنایع آشوری ماندند و پیشرفتی نکردند. از طرف دیگر بواسطهٔ در گذشتن بخت النصر دورهٔ اقبال دولت کلده سپری شد و اصلاً روزگار اقتدار ملت های سامی بپایان آمد و موقع ترقّی و جلوهٔ ملتهای آریائی یا هند و اروپائی

فارسید. ولی پیش از پرداختن بتاریخ اقوام آریائی جا دارد برای تکمیل حکومتهائی که در بابل یا پیرامون بابل ظهور کرده ذکری ازالام (یا عیلام) بشود و در خاتمه از دو ملت سامی دیگر هم که در طرف غربی زمین هلالی و ساحل مدیترانه ظهور کردند یعنی از عبرانیان و فنیقیها سخنی بمیان آید.

فصل سوم

تاریخ اِلام و فنیقیه و یهود

۱- اِلام و اِلامیان

گفته اند نخستین تمدنهای قدیم درکنار رودها ظهور کرده،

جغرافیای اِلام

چنانکه تمدن مصر در ساحل نیل و تمدن بابل درکنار دجله و فرات و تمدن اِلام در حوضهٔ رود کارون بوجود آمد.

سرزمین اِلام در آنروزگار مشتمل بود بر مشرق عربستان و ولایاتی که امروز اهواز ولرستان و پشتکوه و کوههای بختیاری نامیده میشود. پس در واقع حدود اِلام در ایام وسعت و قدرت از مغرب نهر فرات و از مشرق کوههای بختیاری و از شمال راه بابل و همدان و از جنوب خلیج فارس بوده است.

این سرزمین بیشتر کوهستانی بود چنانکه نام آن هم که در آنروزگار اِلامتو[۱] تلفظ میشد یعنی کوهستان آمده است. از شهرهای معروف اِلام یکی مَدَکتو نام[۲] داشت که بر ساحل کرخه واقع بود و در استحکام و اهمیت با شهر شوش رقابت میکرد. دیگر خَیدَلو[۳] که شاید در جوار خرم آباد کنونی بوده است. پایتخت اِلامتو شهر شوش بوده و تمام ولایت شوش را آنوقت انشان هم میگفتند ولی در زمان هخامنشیان تمام این سرزمین یعنی اِلام

۱- Elamto ۲- Madakto ۳- Khaïdalo

دانشان راشوشش و در دورهٔ اسلامی اهوازمی نامیدند .

تاریخ الام

نژاد مردم بومی الام پیش از آمدن آریائی ها درست معلوم نیست واصل زبان آنها هم هنوز معین نشده و دانشمندان آنرا زبان شوشی نامیده اند . همین قدر معلومست که در روزگار قدیم این مردم تمدنی داشته و با سومریها و آکادیها در زد و خورد بوده اند واز کتیبه سرگون برمی آید که وی با الامیان جنگیده است . در حدود ۲۴۵۰ پیش از میلاد الامیان مغلوب سومریها شدند ولی پس از صد و هفتاد سال باز در فرمان پادشاه خود کودورنخونته [1] سومریها را شکست دادند و در حدود ۲۱۱۵ رمسین پادشاه الام بار دیگر سومریها را مغلوب کرد ولی پس از ظهور حمورابی جنگ با الامیها از نو شروع شد و چنانکه پیش از این هم اشاره کردیم حمورابی مدت سی سال با ایشان در زد و خورد بود تا آنان را به کوهستان عقب راند .

پس از حمورابی و سلطنت اعقاب او هیتی ها که در آسیای صغیر بسر می بردند بر بابل مسلط شدند و کمی بعد کاسی ها که قومی آریائی ساکن لرستان بودند حکومت بابل را بدست آوردند و در تمام این مدت یعنی از قرن بیستم پیش از میلاد تا قرن دوازدهم بسبب آمد و رفت سلاله و شاهان مختلف ملک بابل گاه بگاه زد و خوردهائی با الامیان روی میداد و هر یک بنوبه شکست میخوردند . از شاهان معروف الامی یکی هم شوتروک نخونته نام داشت که در قرن ۱۲ پیش از میلاد حمله به بابل کرد و تخته سنگ کتیبه نرم سین پادشاه

[1] - Kudur - Nachonta

بابل را از شهر سیپار به شوش برد و در آنجا یک قسمت کتیبه را زدوده خود بجای آن کتیبه‌ای نگاشت. همچنین سنگ کتیبهٔ قوانین حمورابی را با خود بشوش برد ولی برای سائیدن آن مجالی نیافت و چندان صدمه‌ای بر آن سنگ وارد نیامد تا سال ۱۹۰۱ میلادی یک هیئت علمی فرانسوی در شوش آنرا کشف نمود.

جانشین شوترو ک نخونته حکمداری بود موسوم به شیله‌کین شوشینک(۱). میتوان گفت که در زمان این شخص ایلام در ادبیات و صنایع باوج ترقی رسید. اولاً این پادشاه بآبادی پرداخت و بناهای بزرگ ساخت. ثانیاً شرح کارهای خود را بدو خط که خط انشانی یا شوشی و خط سامی باشد نگاشت. حتی کتیبه‌های قبل از زمان خود را هم که بشوشی بود به سامی ترجمه کرد و بر الواح حک نمود و این اقدام مهم و سودمند او خوانده شدن آن کتیبه‌ها را آسان کرد.

پس از ظهور دولت آشور ایلامیان با آن دولت مقابل شده گاهی جنگ و گاهی صلح میکردند. چنانکه در زمان شَرُوقین یا سارگن دوم و سناخریب و آشوربنی پال جنگهای مهم وقوع یافت سپس در سال ۶۴۵ آشوربنی پال بعزم خاتمه دادن بکار ایلام برخاست و از نو به ایلام حمله کرده سپاهیان آنسرزمین را شکست فاحش داد و تمام ایلام را تصرف و غارت کرد. شهر شوش را ویران نمود و ثروت و زر و سیم آنجا و شهرهای دیگر و معبدها را بیغما برد. پادشاه ایلام نیز گرفتار و اسیر گشت و بدین ترتیب آن دولت منقرض گردید.

Shilak - in Shushinak -۱

باید دانست اولاً دولت ایلام از دولتهای کوهستانی فلات ایران بود که قرنها با دولتهای بابل و آشور جنگید و مانع نفوذ آنها بسرزمین ایران گشت.

ثانیاً ایلامیان تمدنی داشتند و خطی از خود ساختند و کتیبه ها بوجود آوردند که برای حل مسائل تاریخ آنزمان و آنسرزمین سودمند است. همچنین شاهان ایلام مانند شیلهک این شوشینک بناها ساختند و آبادیها کردند و شهر شوش را که در نقطهٔ مساعدی واقع شده بود تعمیر نمودند و در ردیف یکی از پایتخت های بزرگ آنزمان قرار دادند و بهمین سبب کوروش شاهنشاه ایران هم بعدها آنجا را از نو پایتخت کشور ایران ساخت.

۲- عبرانیان یا یهود

فلسطین و اسلاف عبرانیان

چنانکه در آغاز این فصل در موقع بحث از سرزمین آباد هلالی گفته شد فلسطین نام قسمت کوچکی است از انتهای غربی زمین هلالی که در گوشهٔ جنوب شرقی دریای مدیترانه واقع شده است پیشینیان عبرانیان در زمان قدیم در این سرزمین جایگیر بودند پس عبرانیان بدانجا آمدند. قسمت جنوبی فلسطین بواسطهٔ پیش آمدن بیابان و داشتن تپه های سنگ آهکی بایر و بیحاصل ولی جلگه ها و دره های شمالی آن حاصلخیز است. گرچه در این قسمت نیز آب فراوان پیدا نمیشود و آبیاری مصنوعی هم عملی نیست. کشاورزی در آنجا بسته ببارانهای زمستانیست و از این جهت محصولات مهم و زیاد بدست نمی آید گذشته از آن فلسطین از قدیم بندر مهمی در کنار دریا نداشته و در واقع از دریا جدا بوده است و علت اینکه دولت اقتصادی یا سیاسی بزرگی در این سرزمین بوجود نیامده همین محدود بودن آنست.

قسمتی از مردم این سرزمین از آسیای صغیر آمدند و هیتی نام داشتند، قسمتی نیز عبرانیان بودند و چنانکه پیش هم گفتیم از جنوب آمدند و پس از چندی این دو قوم باهم درآمیختند.
فلسطین یکی از مرکزهای بازرگانی بود زیرا کالای مصری مانند جواهر آلات و ظروف مفرغ و عاج از طرفی و کوزه و ظروف و آلات و محصولات کشاورزی بابل و بحرالجزایر از طرف دیگر در بازارهای فلسطین گرد می آمد و بازرگانان روی

بدانجا میتهاجند و داد و ستد میکردند. عبرانیان هم از روزگار باستان شغل بازرگانی داشتند ولی چون این کشور کوچک در میان دولت های نیرومند بزرگ قرار داشت روی آسایش نمیدید و بارها مورد تاخت و تاز همسایگان توانا گشت. چنانکه چندی زیر دست و تابع مصر گردید و زمانی طرف حملهٔ آشور گشت تا سرانجام چنانکه در تاریخ ایران خواهیم دید جزء متصرفات شاهنشاهی ایران شد.

آمدن عبرانیان به فلسطین

چنانکه گذشت عبرانیان از نژاد سامی بودند و در قسمتهای جنوبی بیابان عربستان بشکل چادرنشینی و گله داری زندگی میکردند. این قوم از قرن چهاردهم پیش از میلاد شروع بمهاجرت به شمال یعنی بخاک فلسطین کردند و نزدیک دو قرن بدین مهاجرت ادامه دادند. یک دسته از این ملت هم در مصر بصورت برده و اسیر زندگی میکردند و در همان اوان با رهبری حضرت موسی از آنجا خارج شده به فلسطین آمدند.

چنانکه میدانیم نخستین مهاجرت اقوام سامی از جنوب در حدود ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد آغاز شد. این پیشقدمان عبرانیها بنام کنعانیان در فلسطین جایی گزیدند و پس از ایشان هیتی ها به آنسرزمین آمدند.

در قرن چهاردهم پیش از میلاد عبرانیان از دو طریق به فلسطین رسیدند. با کنعانیان که شهرهای بزرگ و قلعه های محکم ساخته و تمدنی هزار و پانصد ساله داشتند و دارای صنایع و بازرگانی و دین و خط بودند درآمیختند و کم کم تمدن و طرز زندگی شهری را از ایشان فرا گرفتند.

عبرانیان جنوب فلسطین چون آن قسمت بیشتر خشک و بیابانی بود تنها زندگی چوپانی

و کوهستانی را حفظ کردند ولی عبرانیان شمال بشیر به تمدن کنعانی گرویده بودند .

در حدود قرن یازدهم که دولت مصر رو بضعف نهاد و دولت آشور هم هنوز بکشور های غربی تجاوز نکرده بود عبرانیان آسایشی یافتند ولی در این بین طایفه ای موسوم به فلسطی ها از جزیرهٔ کریت رو بساحل شرقی مدیترانه مهاجرت کردند و بسرزمین عبرانیان تاختند . نخستین پادشاه عبرانی که شائول نام داشت در حدود ۱۰۰۰ پیش از میلاد با آنقوم جنگید و شکست یافت . بعد از او حضرت داود در حدود ۱۰۰۰ تا ۹۶۰ عبرانیان جنوبی را گرد آورده اورشلیم را تصرف نمود و فلسطی ها را مغلوب ساخت . بعد از او پسرش حضرت سلیمان در حدود ۹۳۰ ق . م . بتخت نشست و دستگاه سلطنت با تجمل و شکوهی برپا کرد و مالیاتهای زیاد وضع نمود چنانکه مردم از وی رنجیدند و بهمین سبب پس از او عبرانیان شمال و جنوب از هم جدا شدند و شمالیها امیری جداگانه برای خود انتخاب کردند .

دو حکومت عبرانی یا اسرائیل و یهودیه

از دو حکومتی که پس از حضرت سلیمان پیدا شد، حکومت شمالی عبارت بود از دولت اسرائیل که دارای زمین حاصلخیز و محصول فراوان و بازرگانی و صنایع بود و ثروت و آسایش داشت . حکومت جنوبی هم دولت یهودیه نام داشت که سرزمین آن خشک بود و قسمتی از مردم آنجا هنوز بحال چوپانی زندگی میکردند و بزرگترین شهرستان آن اورشلیم بود . شمالیها بتدریج عقاید کنعانی را پیروی نموده بَعل خدای کنعان را ستایش کردند و خدای ملت خود را که یَهوَه نام داشت فراموش نمودند، ولی جنوبیها پیرو یَهوَه بودند

واو را خدائی رزمجو می پنداشتند و بدین سبب کم کم حس ستیزگی در میان دو قسمت زیاد میشد تا سرانجام میان این دو طایفه کار بجنگ کشید .

در میان مردمان ساده و فقیر جنوبی اشخاص صلح دوست خداپرستی که معروف بانبیار بنی اسرائیل میباشند پیدا شدند که بمخالفت باستمکاری و مردم آزاری برخاستند وبعضی از ایشان داستان زندگانی ساده و چوپانی شیوخ ملت خود را نوشتند . بدین ترتیب حکایتهای شیرین سودمند بنام بزرگان و رهبران ایشان مانند ابراهیم و اسحق و یعقوب و یوسف بوجود آمد که مطالب سودمند تاریخی هم در ضمن آنحکایات ضبط شده است . بموجب تحقیق دانشمندان اصل قسمتی از مطالب این مجموعه ها در باب دادگستری و رعایت حال فقیران و بیچارگان و نیکوکاری بدیگران و دیگر مبانی اخلاقی از نوشتهای بزرگان و خردمندان مصری که بخط هیرو گلیف مصر بر کاغذهای پاپیروس نوشته بود ترجمه شده چنانکه اکنون بسیاری از نوشتهای مصری با این مضامین بدست آمده و از آنجمله است اصل امثال و حکمی که بنام امثال سلیمان در کتاب مقدس یهود درج است . کم کم در عقاید جنوبیها تحولاتی پدید آمد چنانکه در قرن هشتم پیش از میلاد یکی از پیشوایان ایشان یهوه را مانند گذشتگان تنها خدائی قهار و جنگاور نشمرد بلکه او را خدائی روحانی و مهربان شناخت که از زور و ستمکاری بری است و از ستمکاران بیزار است . این پیامبر ساده زنده پوش در رهگذرهای شهرهای شمال ایستاده مردم را گرد می آورد و پند میداد و خودپرستی و تجمل و شهوت رانی و فساد اخلاق را که شمالیها بآن گرفتار بودند آشکارا نکوهش میکرد و مردم را به تقوی و درستی و تواضع و یاری و فداکاری دعوت مینمود .

ترقی صنعت کتابت در بین عبرانیان

اسلاف عبرانیان بر لوحه های گلی مینوشتند ولی ایشان بتدریج مانند مصریان نوشتن با مرکب مخصوص روی ورقه های پاپیروس را فرا گرفتند. خط را هم از بازرگانان فنیقی و آرامی اقتباس کردند و طومارهای زیاد از حکایات و تواریخ و امثال یهود فراهم آمد و سرانجام چنانکه خواهیم دید جمع آوری شد و کتاب مقدس یهود را بوجود آورد. نمونه ای از آن که در این کتاب دیده میشود نامه ایست که یکی از رؤسای عبرانی از مصر برای فرمانروای شاهنشاهی ایران در آسیای صغیر فرستاده داد خواهی کرده است.

باید دانست که عبرانیان غیر از صنعت کتابت و ادبیات هنری دیگر نداشته و از نقاشی و سنگتراشی و معماری محروم بوده و از این جهت چیزی بیادگار ننهاده اند.

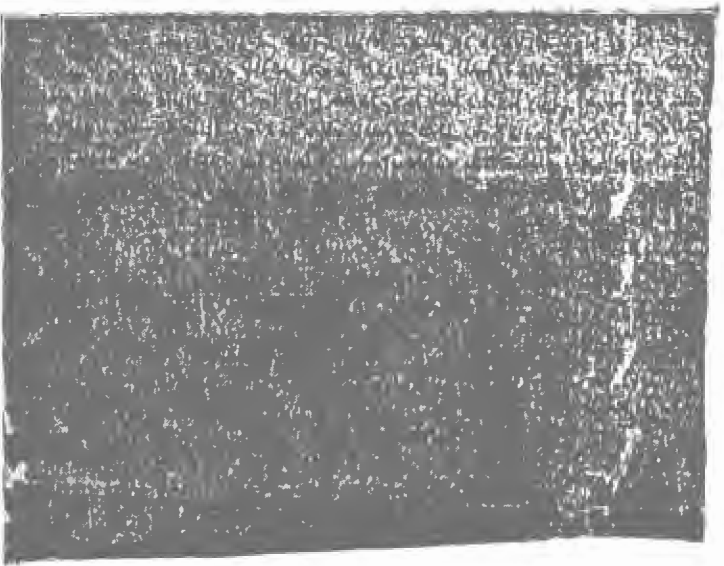
۷ انقراض سلطنت عبرانی بدست آشور و کلده

گذشته از نفاق و ستیزگی درونی خطرهای بیرونی هم متوجه ملت عبرانی بود و بزرگان و انبیای ایشان اغلب این خطرها را از پیش دیده و مردم را به یگانگی و درستی و تقوی دعوت میکردند. دولت آشور که در آن روزگار باوج قدرت رسیده بود برای توسعهٔ اقتدار خویش بکشورهای غربی هجوم آورد و نخست دمشق را گرفته سپس بکشور یهود رو نهاد و سامریه پایتخت شمالیها را بسال ۷۲۲ پیش از میلاد تصرف کرد و نزدیک سی هزار تن از ملت یهود را باسارت برد. با این واقعه دولت اسرائیل که دو قرن

دوام کرده بود از پای درآمد و منقرض شد. بعد از انقراض آن دولت حکومت کوچک جنوب یعنی یهودیه مدت یکقرن و نیم گرفتار زد و خورد و نزاع بود و شیوخ آنقوم از دیدن جلال و قدرت آشور از خدای خود یهوه مأیوس شده و خدای آشور را توانا تر و بزرگتر پنداشتند.

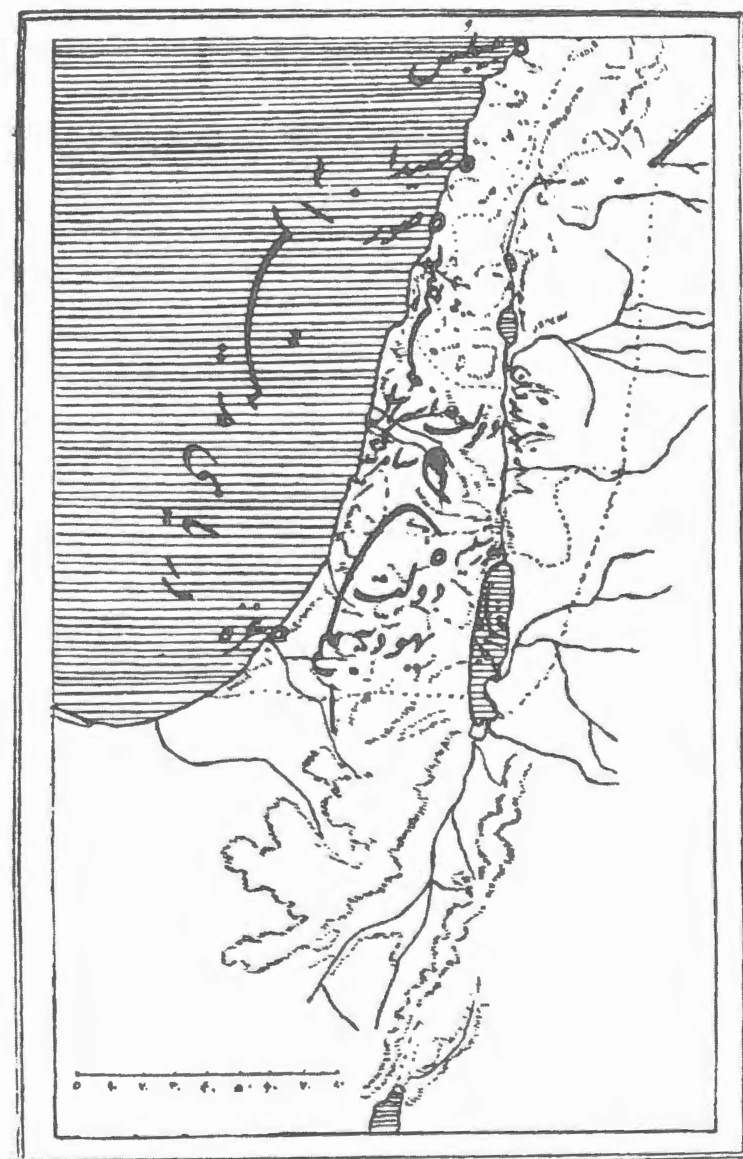
در این گیرودار و یاس و هراس پیامبری بنام اَشعیا در حدود سال ۷۰۰ پیش از میلاد ظهور کرد و موقعیکه سپاهیان هولناک سناخریب پادشاه آشور از همه جا روی نهاده و تا پشت دروازهٔ اورشلیم رسیده بودند این پیامبر دلیر و باایمان مردم را گرد آورد و آنان را بایمان و اعتقاد ببزرگی یهوه و پایداری در مقابل دشمن دعوت نمود. عجب اینکه در آن میان طاعونی از مصر بروز کرد و سپاه آشوری را پراکنده و پریشان ساخت. مردم یهودیه ازین واقعه جانی گرفتند و تأثیر سخنان اشعیا را بیشتر حس کردند و بر ایمان ایشان افزوده شد و دوباره معتقد شدند باینکه یهوه بزرگتر از آشور خدای آشوریانست. پس سرودهائی در ستایش یهوه گفتند و این سرودها که در کتاب مقدس بنام مزامیر داود ضبط است و بسبک سرودهای مصریست و بخصوص شبیه بسرودیست که اخناتون پادشاه مصر بنام مهر سروده.

قریب یکقرن پس از نجات اورشلیم از دست سناخریب یعنی در سال ۶۱۲ پایتخت آشوریها یعنی نینوا بدست دولت کلده افتاد و عبرانیان ازین پیش آمد شادمان شدند ولی چندی نگذشت که حکومت یهودیه بسبب ظهور بخت النصر پادشاه کلده در سال ۵۸۶ منقرض گردید و سران آنان را باسیری ببابل بردند. باین ترتیب هردو



تصویر نامه ای که یکی از رؤسای عبرانی از مصر برای فرمانروای دولت شاهنشاهی ایران در آسیای صغیر نوشته دادخواهی کرده است

(مقابل صفحهٔ ۷۰)



نقشهٔ فلسطین و فنیقیه

دولت عبرانی بعد از چهار قرن و نیم از بین رفت .

رهائی اسیران یهود بدست ایرانیان

بعضی از تبعید شدگان و فراریان یهود بمصر پناه بردند . یکی از ایشان از میان پیامبران یهود بود که پریشانی یهود و ویرانی معابد آنان را پیشگوئی نموده بود و در این مورد مردم را به بردباری دعوت میکرد و میگفت بنی اسرائیل نباید از ویران شدن معبد خاکی مأیوس گردد و هر شخص مؤمن باید معبدی در دل برای یهوه بسازد ولی یهودیانی که در اینموقع در مصر در محل اِلِفانْتین جمع آمده بودند معبدی برای خود ساختند و برخی از نوشته های ایشان بدست آمده . از آنجمله یکی همان نامه ایست که بفرمانروای ایران در آسیای صغیر نوشته و از کاهن های مصری پیش او شکایت برده و از وی خواهش کرده اند که بشهربان شاهنشاهی ایران در مصر فرمان دهد تا آنانرا حمایت و نگهداری کند .

امّا اسیران بابل هنوز در یاس و پریشانی بودند و سُرودهای غم انگیز میساختند . در این بین باز یکی از پیامبران بُزرگ در میان آنان پیدا شد و بپند و راهنمائی پرداخت و چنین گفت که شکست بنی اسرائیل از آشوریان و کلدانیان دلیل ضعف یا بیخبری یهوه نیست بلکه اینهمه بخواست او اتفاق افتاده . زیرا خواسته است ما را بواسطهٔ رنجها آزمایش کند و تربیت نماید تا برای آینده آماده و آزموده گردیم . آنگاه این پیامبر نجات نزدیک ملت خود را با ظهور اقتدار دولت ایران مُژده داد و کوروش شاهنشاه ایران را مسیح خدا نام نهاد و او را از طرف یهوه مأمور رَهائی بخشیدن بیَهود دانست . یَهود

ازین پندها جانی از نو گرفتند و چشم بقدرت و نفوذ دولت ایران دوختند. گفته های آن پیامبر بزرگ در توراة یا کتاب مقدس یهود در فصلهای چهل تا پنجاه کتاب اشعیا بخصوص در فصل ۴۵ آمده است.

آرزوهای بنی اسرائیل بزودی عملی شد و کوروش شاهنشاه ایران در سال ۵۳۸ بابل را گرفت و مردم همه که آوازهٔ دادگستری شاه ایران را شنیده بودند شادمان گشته جشن گرفتند. پادشاه ایران نیز چنانکه انتظار ایشان بود شیوهٔ داد و راستی و حمایت زیردستان پیش گرفت. از آنجمله اسیران یهود را که در بابل بودند آزاد کرد و دربارهٔ ایشان ملاطفت نمود و فرمان داد تا به اورشلیم رفته معبد خود را که ویران شده بود از نو بسازند.

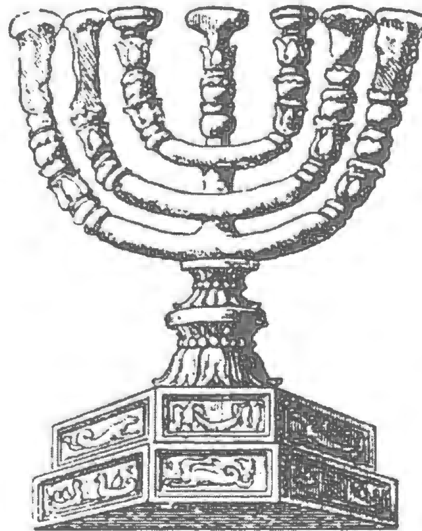
تشکیل دین و دولت یهود در تحت حمایت ایران

پس از آن بنی اسرائیل از همه جا گرد آمدند و در تحت حمایت ایران با آزادی بتعمیر شهر مقدس خود پرداختند و رئیسی از روحانیان برای خود انتخاب کردند و دولتی دینی بوجود آوردند. در این مدت در نتیجهٔ آزمایش ها و تجربه های معنوی و پندهای پیامبران دیگر دامن عقاید یهود نسبت بخدا تغییر یافته و ترقی بسیار کرده بود. دیگر از یهوه خدای جنگی مخصوص بیک طائفه، دست کشیده بتدریج بخدای واحد جهان عقیده پیدا کرده بودند. در این ضمن روحانیان و دانایان بگرد آوردن طومارهای دینی از قصص و تواریخ و قوانین حضرت موسی و مزامیر بنام داود و امثال بنام سلیمان و دیگر خطبه ها و سرودهای پیامبران پرداختند و بدین ترتیب مقدمات و اجزاء کتاب مقدس



یک دسته از بنی اسرائیل در دورهٔ آشوریان

(مقابل صفحهٔ ۷۲)



شمعدان هفت شاخهٔ پرستشگاه اورشلیم
این شمعدان را تیتوس امپراطور روم پس از ویران کردن
اورشلیم بشهر رم برد.

خود را که اکنون ما توراة میخوانیم فراهم آوردند که بعد تألیف یافت و مأخذ دین عیسویان گردید. پس در واقع نجات و بقاء ملت یهود و گرد آمدن و تألیف یافتن کتاب مقدس ایشان در سایهٔ حمایت و سرپرستی دولت شاهنشاهی ایران امکان پذیر شد.

ملت عبرانی در عالم جنگاوری و سیاست و تشکیل دولت

اهمیت عبرانیان — در ردیف ملتهای درجهٔ اول نبودند ولی اهمیت ایشان نخست در دینی است که بنام دین یهود معروفست، دوم در کتابی که اکنون آنرا توراة مینامیم.

دین یهود از قدیمترین دینهای توحیدی است و مأخذ دین عیسوی بوده و در اسلام هم تأثیری و موقعی داشته و در قرآن شریف بدفعات از آن سخن بمیان آمده است.

توراة یکی از قدیمترین کتابهای دینی و اخلاقی و تاریخی و داستانی است که بهترین مجموعهٔ ادبیات قدیم سامی بشمار میرود و تألیف آن بزبان و خط عبری در زمان دولت هخامنشی شروع شده و تا ظهور حضرت عیسی کامل گردیده است. قوانین دینی و سرودهای روحانی و امثال و حکم و پندهای اخلاقی آن از بهترین یادگارهای دینی و ادبی چند هزار سال پیش است.

روایات تاریخی توراة — قسمت مهمی از توراة مشتمل بر تاریخ یهود است و چون آن داستانها معروف و بسیاری از آنها در روایات اسلامی هم نقل شده حاجت بتفصیل آنها نداریم. همینقدر یادآوری میکنیم که در کتاب اول توراة که سفر تکوین نام دارد حکایت میکند که خداوند جهان را

در شش روز آفرید و نخستین شخص از نژاد بشر آدم بود و او با زوجهٔ خود در باغ عَدن جای داشت و بواسطهٔ نافرمانی که نسبت بخداوند کرد و از میوهٔ درخت ممنوع خورد از بهشت رانده شد و مُقرّر گردید که خود و فرزندانش بزحمت در دنیا زندگی کنند و چون فرزندان آدم بسیار شدند بواسطهٔ گُناهکاری خداوند را بخشم آوردند تا طوفانی فرستاد که همهٔ روی زمین را آب گرفت و بنوح پیغمبر فرمان داد که کشتی بسازد و خود و کسانش بکشتی پناه ببرند. بواسطهٔ آن طوفان همهٔ مخلوقات بغیر از آنها که در کشتی بودند هلاک شدند. پس از آنکه طوفان بپایان رسید اهل کشتی بیرون آمدند و بکار زندگی پرداختند.

نوح سه پسر داشت سام و حام و یافث و همهٔ مردمانی که در دُنیا هستند فرزندان این سه پسرند. مردم افریقا فرزندان حام و اروپائیان فرزندان یافث و اهل آسیا فرزندان سام میباشند. امّا بازکم کم مردم فاسد شدند پس خداوند برای اینکه دین حق باقی بماند حضرت ابراهیم از فرزندان سام را که در کلده بود برگزید و فرمان داد که از کلده مُهاجرت کند و بکنعان برود و با و وعده داد که دودمانش فراوان خواهند شد و قوم خدا خواهند بود. ابراهیم فرمان برد و در کنعان یکی از پسرانش اسحق جانشین او شد و پسر او یعقوب مُلقّب باسرائیل دوازده پسر داشت و ایشان پدران دوازده طایفهٔ قوم بنی اسرائیل میباشند. یکی از ایشان حضرت یوسف است که برادرانش براو حسد بردند و در بیابان بچاهش انداختند. کاروانیان او را از چاه بدرآورده بمصر بردند و بعزیز مصر یعنی وزیر فرعون فروختند. سرگذشت یوسف در مصر داستانی شیرین

ومعروف است . عاقبت یوسف پدر و برادران خود را که در کنعان گرفتار قحط و غلا شده بودند بمصر برد و کم کم بنی اسرائیل در مصر فراوان شدند و مصریها با ایشان ناسازگاری کردند تا یکی از ایشان یعنی حضرت موسی با مرارت بسیار قوم خود را از جور فرعون رهانید و بکنعان باز آورد و قانون الهی را برای قوم یهود نوشت و خداپرستی را بایشان توصیه و تأکید کرد ، و آن قوم کنعان را بجنگ و جدال متصرف شدند و در آنجا دولتی تشکیل دادند که پادشاهان بزرگش داود و سلیمان میباشند و شرح این دولت را پیش ازین باختصار گفتیم . این داستانها مفصل است و برای دانستن آنها باید بتوراة و کتابهای تاریخ اسلامی مراجعه نمود .

۳ - فنیقیان

چنانکه پیش از این گفتیم کشور فنیقی سرزمین باریکی است که بطول ساحل جنوب شرقی مدیترانه میان دریا و کوههای لبنان امتداد یافته است. فنیقی ها هم از نژاد سامی بودند و مانند عبرانیان در زمانهای قدیم در سواحل خلیج فارس و بیابان عربستان بحالت چادرنشینی و چوپانی زندگی میکردند ولی در حدود ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد رو بشمال آورده در اشهای غربی زمین هلالی در ساحل مدیترانه نشیمن جستند. چون اراضی ایشان وسعتی نداشت و برای معیشت مردم کافی نبود بطبع بکار بازرگانی از راه دریا پرداختند و اولین شهر بندری معروف آنان بیبلس ۱ شهرت پیدا کرد. یکی از اقسام کالای بازرگانی فنیقیها چوب جنگل بود که در کوهستانهای ساحلی بفراوانی میروئید.

این اهمیت بازرگانی و اقتصادی فنیقیه چنانکه در شرح تاریخ بابل و آشور هم متذکر شدیم جلب نظر فرعون مصر را کرد و در همان اوان یعنی حدود ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد مصریها فنیقیه را تصرف کردند و مردم آنرا تابع و باجگزار خود ساختند و از منابع ثروت فنیقیه برخوردار شدند. در این مدت فنیقی ها تمدن مصریها را گرفتند و باستعمال ظروف و آلات و امتعهٔ مصری پرداختند حتی خط هیروگلیف مصر را هم اقتباس کردند.

فنیقی ها با اینکه ملتی دریانورد و بازرگان بودند در سیاست چندان دست نداشتند و دولتی بزرگ بوجود نیاوردند. مگر در یکی از مهاجرنشین های خود که کارتاژ

۱- Byblos

دقرطاجنه باشد . حکومت فنیقی بیشتر حکومت شهری ومعروفترین شهرهای فنیقی دو شهر
بندری صور وصیدا بوده است .

صیدا

شهر بندری صیدا واقع در ساحل شرقی مدیترانه از معروفترین
بندرهای قدیم بود . در شمال آن بندر بیبلس واقع شده بود که
چنانکه اشاره کردیم در ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد شهرت
بازرگانی داشت . در جنوب آنهم بندر صور واقع بود که بعد ترقی کرد و ذکر آن بیاید .

صیدا در بازرگانی زودتر از صور شهرت یافت وکالای گوناگون بومی وکشور
های همجوار از آنجا بجزایر مدیترانه فرستاده میشد . مردم صیدا بقصد بازرگانی بنقاط
ساحلی وجزایر دریا راه یافتند ومستعمراتی بوجود آوردند . حتی از راه دریای سیاه تا قفقاز
رفتند وامتعه خود را بدین طریق بکشورهای دور دست بردند .

شهر صیدا بتدریج رو بانحطاط گذاشت و در قرن سیزدهم پیش از میلاد تحت
نفوذ مردم فلسطین درآمد .

صور

شهر صور در جنوب صیدا در ساحل باریکترین قسمت خاک
فنیقیه واقع بود . شهرت بازرگانی وقدرت آن از قرن
یازدهم شروع شد وچند قرن دوام نمود چنانکه در تمام
فنیقیه حکمش جاری وفرمانش مطاع بود .

درحدود ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد که از طرفی نفوذ مصریان کمتر شده از طرفی هم اقتدار
حکومت اکیا رو بضعف نهاده بود برای مردم فنیقیه فرصتی پیش آمد و در دریای

مدبرانه دست بازی پیدا کردند و بیشتر در این قسمت و قرن بعد بود که بازرگانی فنیقیه وسعت یافت و دریانوردان آن کشور بسواحل دوردست حتی بسواحل اقیانوس رفتند و تا سنگال در ساحل افریقا و جزایر انگلیس در اروپا رسیدند .

در تمام اینمدت فنیقیها در ضمن با دولتهای بزرگ مانند مصر و آشور و کلده و دولت ایران هم‌ساخته و باج میدادند تا اینکه اسکندر ظهور کرد و بفنیقیه نیز حمله برد و شهر صور را بعد از یک محاصرهٔ طولانی در سال ۳۳۲ پیش از میلاد گرفته ویران کرد .

بازرگانی و دریانوردی فنیقیها

چنانکه گفتیم فنیقیها بازرگان و دریانورد بودند و جنگاوری و سیاست و کشورداری نمیدانستند . کالای فنیقیها عبارت بود از چوب جنگلی و زینت آلات و شیشه‌های رنگی و ظروف بلوری رنگین و مس و قلع و گوگرد و نقره و طلا و مواد رنگی مانند ارغوان که از عصارهٔ یکنوع صدف دریائی میگرفتند . دیگر محصولات دریائی و عطریات از آنجمله عنبر که در جستجوی آن تا سواحل بالتیک میرفتند تا آنرا از ماهی مخصوص بگیرند . مردم فنیقیه پارچه و فرش نیز تهیه میکردند و در کشتی سازی و تهیهٔ افزار و آلات ماهر بودند. بدیهی است که همه کالای آنان منحصر به فنیقیه نبود بلکه از کشورهای مجاور مانند مصر و آسیا کشورهای آسیای صغیر و بابل و آشور و ایران هم جلب و آماده و مبادله میکردند .

یکی از کارهای مهم و سودمند فنیقیها چنانکه گفته شد دریانوردی بود که بدین وسیله هم نقاط دوردست ناشناس را کشف کردند و هم میان کشورهای مختلف رابطه




تصویر دوتن از مردم قدیم سوریه و فنیقیه

(مقابل صفحهٔ ۷۸)



تصویر بعل
خدای بزرگ فنیقی

ایجاد نمودند و بازرگانی را وُسعت و ترقی بخشیدند و در نقاط مختلف مُستعمرات و مراکز بازرگانی و مُهاجرنشینی ترتیب دادند که مُهمتر از همهٔ فنیقیهٔ شمال افریقا یا کارتاژ (قرطاجنه) بود، کارتاژیها برخلاف همهٔ نیاکان خود ملتی جنگاور بودند و مُدّتها با دولت روم جنگیدند و اشخاص دلاوری مانند هانیبال از میان ایشان برخاست .

چنانکه در تاریخ روم خواهد آمد رومیان جنگهای روم و کارتاژ را جنگهای پونیکی می نامند که اشاره بهمان کلمهٔ فنیقی است .

ایجاد الفبا

مسئلهٔ مُهم دیگر دربارهٔ فنیقیها اینکه ایشان اوّلین ملتی بودند که الفبای صحیحی ایجاد یا لااقل الفبای مصری را تکمیل کردند و بدین واسطه سبب انتشار خط و ترقی علوم و ادبیات شدند و الفباهای معروف عالم مانند یونانی و لاتینی و نظایر آن از همان الفبای فنیقی گرفته شده و خود کلمهٔ الفبا هم لُغت فنیقی است .

دین فنیقی ها

فنیقی ها و کارتاژیها آفتاب را می پرستیدند و او را بَعل می نامیدند و تصوّر میکردند مرد است و ماه را نیز پرستش میکردند و آنرا بَعلَه می نامیدند بتصوّر اینکه زنست .

این دو خدا بنامهای مختلف مورد ستایش همهٔ قبایل فنیقی بودند . فنیقیها معبدهائی هم در شهرها و در بیرون شهر روی تپّه ها و بلندیها میساختند . دین فنیقیه نه تنها اینگونه ساده و ابتدائی بود بلکه ظالمانه هم بود زیرا تصوّر میکردند این خدایان را با بدیها قربانیهای انسان راضی کرد . بعل را گاهی مُولُوخ نام میدادند و او را با این اسم

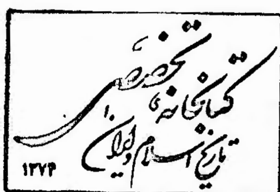
خدای قهّار خونریزی تصور میکردند و قربانیها باو هدیه مینمودند. در کارتاژ بنام مُولوخ مجسمه ای بُزرگ از مفرغ ساخته بودند که میان آن خالی و همواره آتشی سوزان در آن روشن بود. هنگام قربانی کودکی را روی دستهای مجسمه میگذاشتند و او از آنجا در آتش افتاده میسوخت. در این ضمن روحانیان بصدای بُلند ورد میخواندند و مانع شنیده شدن ناله وضجّه کودک می شدند.

داریوش شاهنشاه ایران که شرح پادشاهی او در تاریخ ایران خواهد آمد از این عادت وحشیانه بچّه کُشی کارتاژیان اطلاع حاصل کرد و در موقعیکه با آن کشور پیمان می بست یکی از شرایط آنرا لزوم خودداری از کُشتن کودکان قرار داد و از این راه یک رسم خونین خلاف انسانیت را بپایان آورد و تمدن و فرهنگ و مردمی ایرانی را بجهانیان آشکار ساخت.

روابط فنیقی ها با ایران

از وقتی که نفوذ دولت ایران در آسیای صغیر و سواحل مدیترانه بسط یافت فنیقی ها سر بفرمان شاهان ایران نهادند و آنگاه که داریوش بُزرگ آنجا را رسماً فتح کرد برحسب شیوهٔ شاهان ایران با مردم آنکشور از روی مهر و مُلاطفت رفتار نمود و در آنجا از کشتیها و ناخدایان فنیقی ناوگان بُزرگی تشکیل داد چنانکه در جنگهای ایران و یونان کشتیهای فنیقی شرکت مهمی داشتند.

خشیارشا نیز در زمان خود فنیقیها را از جانب کارتاژ برانگیخت تا از طریق جزیره سیسیل بر ضد یونان نبرد کنند و به سپاهیان ایران یاری نمایند و شرح این جنگها را در تاریخ میهن خود خواهیم دید.



فصل چهارم

تاریخ یونان

۱ـ دورهٔ باستانی یونان و عصر پادشاهان

مهمترین قسمت تاریخ قدیم مغرب زمین نخست تاریخ یونان سپس تاریخ روم است زیرا تمدن اروپایی تمدنیکه امروزه در سراسر جهان فرمانروائی دارد ریشه و مایه‌اش از تمدن یونان و روم میباشد. از اینگذشته در تاریخ قدیم در تمام دنیای متمدن از زمانیکه دولت شاهنشاهی ایران تشکیل شد تا وقتیکه بدست عرب منقرض گردید یعنی در ظرف هزار و دویست سال فقط این دو کشور بودند که جزء دولت شاهنشاهی نشدند و غالبا با او همسری و زد و خورد میکردند چنانکه در آن مدت تاریخ ایران و تاریخ یونان و روم بهم آمیخته است و ارتباط کلی دارد.

تمدن اگیاد یا اژه[۱]

نخستین تمدن اروپا در قسمت جنوب شرقی آن قطعه یعنی در محوطهٔ دریای اگیاد یا بحر الجزایر) قبل از سه هزار سال پیش از میلاد بظهور آمد. مردم آنجا بیشتر از آسیای صغیر

۱ ــ Egée

مهاجرت کرده و از تمدن آن کشور و بخصوص مصر استفاده نموده سپس از خود تمدن
و صنایعی بوجود آوردند و یک نوع خط تصویری ساختند که بتدریج بالفبا مبدل
گشت. مرکز مهم تمدن اکیا شهر کِنُوسُوس[1] بود در شمال جزیرهٔ کریت[2] و پادشاهان
آنجا بر همه جزایر آن ناحیه فرمانروائی داشتند و مخصوصاً از جهت نیروی دریائی توانا بودند.
اوج ترقی تمدن کریت در قرنهای شانزدهم و پانزدهم پیش از میلاد بود چنانکه
قصرهای عالی در کنوسوس بنا نهادند و داخل آنرا با ستونهای زیبا و دیوارهای رنگین
و کاشیهای شفاف زینت دادند. ظروف و کوزه های رنگی و شیشه ساختند و اقسام
زینت آلات و جامه های زنانه درست کردند. از طرف دیگر کشتیهای تجارتی ساختند
و بتمام بندرهای معروف مدیترانه راه یافتند پس در آن روزگار تمدن اکیا از حیث
کشورداری و ساختمان و هنرمندی و از جهة بازرگانی و کشتی رانی معتبر و دارای اهمیت بود.
در آن روزگار که مردمی از آسیای صغیر بجزایر اکیا مهاجرت

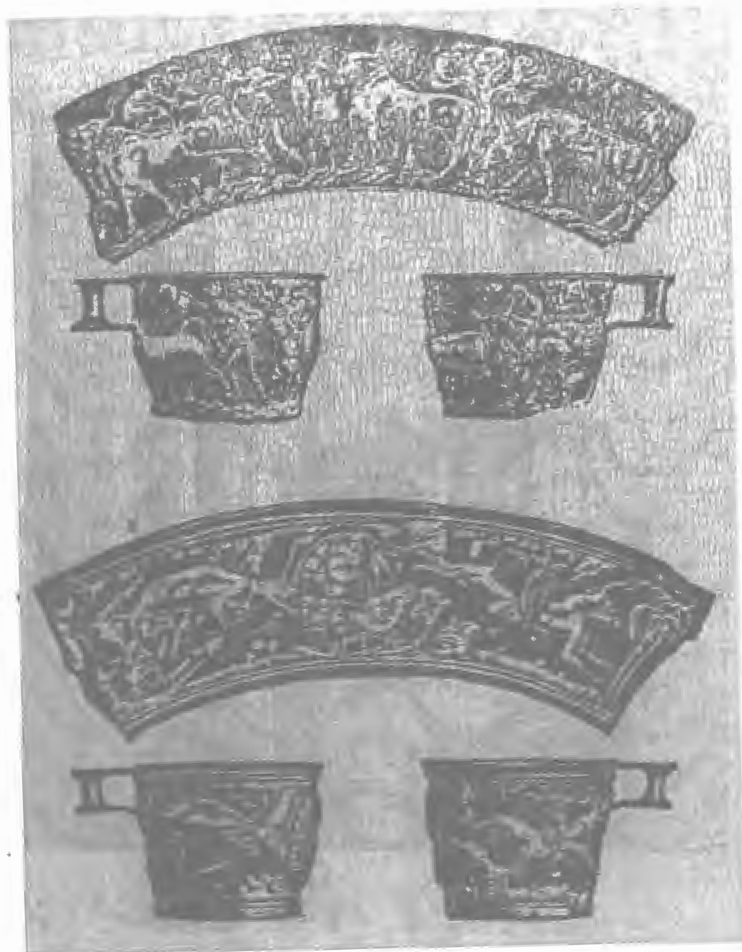
اکیا و یونان کردند گروهی نیز بسواحل یونان شتافتند. سپس خود مردم
اکیا از بازرگانان و دیگران بخاک یونان رفتند و در سواحل
آنجا خاصه در قسمت آرگوس[3] و تورَنت[4] و موکِنا[5] یعنی قسمت جنوبی شبه جزیرهٔ یونان
جای گیر شدند و کم کم در این قسمت سازمانی حکومتی بنیاد نهادند و تمدنی بوجود آوردند
که میتوان آنرا ادوار تمدن اکیا دورهٔ موکنا نامید. تقریباً هزار سال پیش از ظهور

۱ — Cnossus ۲ — Crète ۳ — Argos
۴ — Tyrinthe ۵ — Mycène



مجسمه های کوچك عاج و زر از آثار قدیم کریت

(مقابل صفحهٔ ۸۲)



جامهای زر از آثار تمدّن قدیم کریت

در اطراف جامها تصاویری از گاوهای وحشی نقش کرده اند

وترقی این قسمتها دهی درگوشه شمال غربی آسیای صغیر بوجود آمد بنام تروی[1] که در واقع
بسبب رفت و آمد بازرگانان جزایر و آسیای صغیر و شاید بدست همان بازرگانان
بنا شده بود. این نقطه کم کم ترقی کرده شهری شد و آنجا دولتی قوی پدید آمد و بازرگانی
وسیع یافت و در حدود قرن پانزدهم ق.م. تروی در بزرگی و ترقی رقیب کنوسوس
محسوب میشد.

خلاصه اینکه در حدود ۳۰۰۰ ق.م در اثر تمدن مصری و همبستگی آسیای صغیر تمدنی
در اگیا پیدا شد که مرکز آن جزیرهٔ کریت و بخصوص شهر کنوسوس بود و از آنجا نیز تروی
در شمال غربی آسیای صغیر و موکینا در جنوب یونان انتقال یافت و از قرن پانزدهم
ق.م تا چند صد سال بازرگانی و صنایع و آبادی و سازمان حکومتی و کشتیرانی
در این قسمتها در اوج ترقی بود.

آمدن یونانیان

چنانکه پیش از این هم دیدیم در حدود دو هزار سال پیش از
میلاد طوایف آریائی از نقاط شمالی بسوی جنوب مهاجرت
کردند و در آسیا بهند و ایران و آسیای صغیر و زمین هلال[2]
و بعد توسط ایرانیان بمصر و شمال افریقا آمدند. در اروپا هم رو بسواحل شمالی دریای مدیترانه
آوردند و این دستهٔ آخری یونانیان و رومیان بودند. یونانیان در این موقع فرهنگی
نداشتند، ساده و کوهستانی بودند و از پی کشف سرزمین حاصلخیزی میگشتند و از
وسایل تمدن محروم بودند تنها چوپانی میدانستند و ارابه های ساده اسبی داشتند که

۱ — Troja ۲ — رجوع کنید بتاریخ ملل مشرق

بار و بنه ایشان را میکشید . با این ترتیب یونانیان کمی پس از آغاز قرن بیستم پیش از میلاد بشبه جزیرهٔ یونان و سواحل دریای سفید رسیدند و در آنجا با آثار تمدن اگیا که در جزایر و سواحل مدیترانه بود برخوردند .

یونانیان بتدریج در قسمت جنوبی شبه جزیره که پلوپونسوس ۱ نام داشت جایگیر شدند و با بومیان آنجا یعنی روستائیانی که در داخل باروها و حصارهای میکنا و تورنت جمع آمده بودند آمیزش کردند . نام نخستین قبیلهٔ یونانی را آکی ۲ میگفتند و بعد از ایشان قبیلهٔ دیگر در حدود ۲۵۰۰ پیش از میلاد آمدند که دوری ۳ نام داشتند . دوریها بقطعات جنوب پلوپونسوس اکتفا نکرده کم کم رو بسواحل آسیای صغیر نهاده به اگیا آمدند و در این هنگام که هیتیها در سوریه اقتدار مصر را از بین میبردند و عبرانیان بفلسطین مهاجرت میکردند دوریها هم دولت متمدن اگیا را منقرض و شهر کنوسوس را تصرف کردند . گذشته از آکیها و دوریها طوایف دیگر یونانی مانند ائولیها ۴ و ایونیها ۵ هم پیدا شده و بتسخیر اراضی پرداختند و کلمهٔ یونان که ما ایرانیان تمام آن ملت را بدان مینامیم از نام این قبیله یعنی ایونیها آمده است .

خلاصه آنکه بین سال ۱۳۰۰ و ۱۰۰۰ پیش از میلاد طوایف یونان تمام جزایر اگیا و سواحل آسیای صغیر را تصرف کردند . از جمله نقاط مهم سواحل ، شهر ترویا بود که در حدود سال ۱۲۰۰ پیش از میلاد پس از محاصره و جنگ آنجا را تسخیر کرده آتش زدند

۱ — Peloponnèse ۲ — Achéens ۳ — Doriens
۴ — Eoliens ۵ — Ioniens

و تأثیر این جنگهای تروا در اخبار و داستانهای یونان دیده میشود. مردم اکیا در مقابل هجوم یونانیان دیار خود را گذاشته بکشتیها نشستند و بسواحل آسیا و افریقا پناهنده شدند.

در حدود همین تاریخ یعنی ۱۲۰۰ سال پیش از میلاد طوایف دیگر آریائی از شمال آمده از راه تنگهٔ هلسپونت گذشته بآسیای صغیر رسیدند که مهمترین آنها فِروکیها[1] و ارمنیها بودند. این طوایف تمدن و دولت هیتی را از بین بردند و هیتی ها هم مانند کریتی ها بجنوب گریختند. از جملهٔ طوایفی که در این هجوم آریائی در قسمتهای آسیای غربی ساکن بوده اند و بعد با ایران ملحق شده اند اِترسکیها و ساردینی ها[2] بودند که در آینده بنام ایشان باز برمیخوریم.

خلاصه آنکه در نتیجهٔ مهاجرت آریائی ها که از ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد تا ۱۰۰۰ سال دوام داشت اقوام ساکن شمال آسیای صغیر و جزایر مدیترانه بجنوب گریخته و بسواحل جنوبی مدیترانه و مصر و نقاط دیگر پناهنده شدند. از جملهٔ آنها طائفه فلسطی بودند که سرانجام در سرزمین فلسطین اقامت جستند و آن سرزمین بنام ایشان خوانده شده است. دیگر اِترسکیها که رو بمغرب دریای سفید نهاده و در جنوب ایتالیا اقامت جستند و نخستین آثار تمدن شرق را بآن سامان بردند. گویا مردم ساردنی هم در همان اوان بسوی ایتالیا رفته و در جزیرهٔ سیسیل سکنی جستند.

مهاجرت اقوام آریائی یا هندواروپائی نه تنها از شمال و مشرق مدیترانه بود بلکه شعبه ای هم رو بمغرب مدیترانه نهاده بودند که در نتیجهٔ آن چنانکه خواهیم دید دولت بزرگ روم بوجود آمد.

۱ — Phrygiens   ۲ — مردم جزیرهٔ ساردنی Sardaigne

تأثیر محیط در وضع زندگانی یونانیان

چنانکه گفتیم یونانیان در موقع مهاجرت چادرنشین یا کوهستانی بودند و پیشهٔ چوپانی داشتند. چون بسرزمین تازه رسیدند تمدن و محیط جدید روش زندگانی ایشان را تغییر داد. سرزمین یونان مرکب است از شبه جزیرهٔ یونان که نه تنها از سه جهة مجاور با آبست بلکه در نقاط مختلف خاک هم آب بدرون خشکی رفته و آنرا بشبه جزیره های کوچکتر تقسیم کرده و بدین ترتیب سلسله کوهها نیز در این سرزمین حوزه های مختلف تشکیل داده است. گذشته از شبه جزیره در حدود پانصد جزیره هم در پیرامون یونان یعنی در دریای اگیا یا (بحرالجزایر) پراکنده است و این جزایر بقدری بهم نزدیکند که در هوای آرام از شبه جزیرهٔ یونان تا سواحل آسیای صغیر میتوان با قایق مسافرت کرد.

یونانیان از تأثیر این محیط دریائی بتدریج حیات چوپانی را از دست داده بدریانوردی و زراعت و بازرگانی پرداختند. این قوم در مهاجرت سازمان حکومتی و قوانین و محاکم نداشتند و ترتیب کار ایشان تنها بنابر عادات و رسوم چند مقرر بود. در موارد اختلاف یا پیش آمدهای دیگر مجلسی از رؤسای قوم تشکیل می یافت و بکار مردم رسیدگی میکرد. در موارد جنگ نیز انجمنی از مردم سلحشور تشکیل می یافت و دربارهٔ جنگ یا صلح مشورت می نمود. ولی پس از مهاجرت و اقامت در سرزمین یونان واستفاده از تمدن اگیا بتدریج بکشاورزی آشنا شدند و زمین را میان خود تقسیم کردند و روستاها و شهرها بوجود آوردند و هر کس در زمین خود بکشاورزی پرداخت. همچنین حکومتی ایجاد کردند که نخست صورت پادشاهی داشت یعنی اشخاصی

از بزرگان عشایر سلطنت میکردند . کم کم روابط بازرگانی و قوانین هم پیدا شد ولی هنوز یونانیان با صنعت نوشتن آشنا نبودند و معامله ها و قراردادهای خود را بقوهٔ حافظه صورت میدادند و اشخاص معینی کارشان بیاد داشتن قرارداد ها بود .

درهمین دوره یعنی درمیان سالهای ۱۰۰۰ و ۷۵۰ پیش از میلاد بتدریج دسته هائی از مردم دهکده ها نیز گرد آمده تشکیل شهر دادند و حکومتهای شهری در نقاط مختلف بوجود آوردند . هر شهری پادشاهی داشت که در نقطهٔ مرتفعی داخل ارک شاهی اقامت مینمود . این دورهٔ تاریخ یونان را از این جهت عصر پادشاهان مینامند واینک مطالبی درباب تمدن آن گفته میشود .

تمدن عصر پادشاهان

تمدن اگیا که بطور کلی از ۳۰۰۰ تا ۱۰۰۰ پیش از میلاد دوام داشت شامل دورهٔ مس و مفرغ بود . یعنی مردمان اگیا افزار و صنایع خود را گذشته از سنگ از این دو فلز میساختند و چنانکه دیدیم در صنایع ترقی بسیار کرده بودند . پس از ظهور تمدن یونانیان در حدود ۱۰۰۰ پیش از میلاد آهن هم معمول گشت و پیشرفت صنعت را آسانتر نمود البته یونانیان بمحض مهاجرت رو بترقی نهادند و بمرور زمان تمام تمدن اگیا را اقتباس کردند چنانکه نخست آثار صنعتی ایشان از ساختمان و ظروف بسیار ساده بود .

گذشته از اگیا یونانیان از تمدن آسیای صغیر هم استفاده نمودند و از آنجمله قبای پشمی را که از شانه تا زانو میرسید و نام آن خیتون بود و شاید همان باشد که بفارسی خفتان گفته اند اقتباس کرده و بجای لباس چرمی و پوست قدیم خود بر تن کردند .

همچنین با مردم آسیای صغیر بداد وستد پرداختند. مثلاً شیشه و آلات و افزار زینتی مانند شانه های عاج و کوزه ها و ظروف زیبای رنگی و جامه های رنگین و خفتان از فنیقیها میخریدند و کالای زراعتی خود را در مقابل میفروختند.

چنانکه پیش از این گفته شد در اینموقع یعنی حدود ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد قسمت شرقی دریای مدیترانه از کشتیهای مصر و اکیا خالی شده و آن دو دولت رو بافول نهاده بود. سفاین بازرگانی فنیقی در اینموقع وسیله عمدهٔ تجارت مدیترانه گردید و چنانکه در تاریخ فنیقیه گفتیم فنیقی ها باین قسمت مدیترانه اکتفا نکرده بسواحل مغرب نیز رفتند و در آنسواحل بندرگاههای تجارتی ساختند و از آنجمله مهاجرنشین کارتاژ را در ساحل شمالی افریقا بوجود آوردند. بدین ترتیب فنیقیها واسطهٔ تجارت بین شرق و غرب یا آسیا و اروپا گردیدند و از همه مهمتر آنکه الفبا را باروپا بردند و یونانیان در حدود ۱۰۰۰ و ۹۰۰ پیش از میلاد الفباء را از فنیقی ها آموختند و حروف صدادار بر آن افزوده آنرا کاملتر کردند.

از کارهای مهم یونانیان در اینددوره جنگ با دشمنان بود و از میان ایشان پهلوانان و جنگاوران نامی بوجود آمدند که در دلیری انگشت نما شدند. بیاد آن جنگها سرودها و داستانها ساخته شده بود که سرودخوانهای مخصوص آنها را میخواندند. چنانکه بیاد جنگهای تِرْوا که شرح آن گذشته داستانها ساخته شده که معروفترین آنها دو داستان مشهور است بنام ایلیاد[1] و اُدیسه[2]. ایلیاد داستان

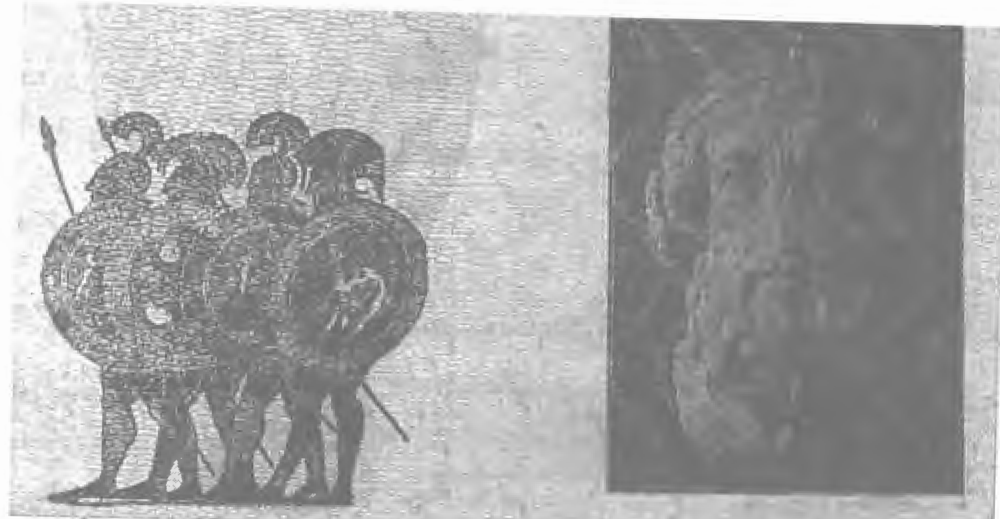
۱ — Iliade ۲ — Odyssée



یك ظرف منقوش
ازآثار قدیم یونان درعصر پادشاهان

تصویر هراکلس یا هرکول
از خدایان یونانی که مظهر قوت
و وظیفه بوده است

(مقابل صفحهٔ ۸۸)



تصویر خیالی اومیروس

قدیمترین شاعر یونانی

تصویری از سربازان قدیم اسپارتا

جنگهای یونان است با اهالی ترویا و ادیسه شرح سیاحتها و سرگذشتهای پادشاهی موسوم باُدیسه ئوس [1] از بزرگان جنگ ترویا که نظم کننده و گردآورنده و خواننده آن اُومیروس [2] یا هومر نام داشته و ظاهراً در قرن هشتم پیش از میلاد میزیسته است. منظومه های اومیروس قدیمترین و نخستین نمونهٔ ادبیات زبان یونانی بشمار میآید.

عقاید دینی یونانیان

یونانیان قدیم هم مانند ملتهای دیگر نخست قوای طبیعت را میپرستیدند. تصوّر میکردند باد و باران و نباتات و چشمه ها همه بقوهٔ ارواحی که از دیدهٔ ما نهان است بوجود میآیند. در میان این ارواح هم بارواح طیبه معتقد بودند و هم بارواح خبیثه و گمان میکردند بنذر و نیاز و قربانی حیوان عاطفت و رحمت آنها را جلب نمود. مثلاً خدای زمین را بواسطهٔ قربانی کردن گوسفند و ریختن خون این حیوان بزمین و خدای آسمان را بواسطه سوختن گوشت گوسفند و رساندن دود آن بآسمان راضی و خشنود میکردند. مقدمهٔ این عقاید از قدیم بود و یونانیان آنرا از سرزمین اصلی با خود آوردند.

از جمله خدایان معتقد بخدای بزرگی را می پرستیدند که نامهای مختلف داشت و سرانجام نام زِئوس [3] که بمعنی آسمان یعنی خدای آسمان بود باو دادند و کم کم تمام طوایف آن را ستایش کردند. پس از مهاجرت بتدریج همه خدایان بومیان را نیز مورد ستایش قرار دادند.

هنگامی که اُومیروس ظهور کرد و سرودهای خود را ساخت تغییری در عقاید

---

۱ — Ulysse ۲ — Homère ۳ — Zeus

دینی یونانیان بوجود آمد، زیرا او میروپس خدایان را بیشتر بشکل بشر جلوه داده بود ولی از بشر معمول تواناتر بودند و کارهای معجزه آسا میکردند.

گذشته از زئوس خدایان معروف یونان که از زمان قدیم بتدریج در عقاید مردم پیدا شده و در ایلیاد و ادیسه صورت انسانی پیدا کردند از اینقرارند:

آپولو[۱] خدای آفتاب یا مهر که اشعهٔ خورشید تیرهای او محسوب میشد. پس آپولو تیرانداز خدایان بود ولی گله ها و کشتزارها را هم حمایت میکرد و با موسیقی نیز آشنا بود و پیام خدایان را بیکدیگر میرسانید و از آینده خبر میداد.

دیگر آتنه[۲] که الٰههٔ بزرگ بود و او را دختر زئوس میدانستند و بعقیدهٔ ایشان او نخست در آسمان حکومت مینمود و طوفان را از بین میبرد. این الٰهه جنگاور هم بود و شهرهای یونان را از دشمنان حراست میکرد و در زمان صلح نیز حمایت کارگران و اهل صنعت و پشتیبانی از دانایان و خردمندان با او بود.

دیگر پوزیدونیوس[۳] فرماندار دریا و دیونیسوس[۴] مربی زمین و انگور و هرمس[۵] پیام آور خدایان و حامی روابط بازرگانی و آرتمیس[۶] خدای ماه و آفرودیته[۷] خدای عشق که یونانیان او را در مقابل اِشتار خدای محبت سامیها تصور آورده بودند.

دین و اخلاق

خدایان یونانی چنانکه دیدیم مانند بشر تصور میشدند و کارهای زشت و ستم بآنها نسبت داده میشد و از این جهة

۱ — Apollon　　۲ — Athénée　　۳ — Poséidon
۴ — Dionysus　　۵ — Hermès　　۶ — Artémis
۷ — Aphrodite

معلوم است که سرمشق و نمونهٔ خوبی برای مردم نبودند. از اینرو باید گفت که دین یونانی دین اخلاقی نبود.

از طرف دیگر بنا بعقیدهٔ یونانیان پس از مرگ مسئولیتی درکار نبود و ارواح مردگان از نیک و بد بجای تاریکی در زیر زمین میرفتند و نیکان نسبت ببدان امتیازی نداشتند. پس زندگی مردم با عقاید دینی رابطه و مناسبتی نداشت. در ضمن باید دانست که یونانیان در اوایل معبدهای مخصوصی هم نداشتند و هرکس در خانهٔ خود مجسمه یا شعارهای مذهبی داشت و آنها را پرستش میکرد. همچنین در آغاز امر طبقهٔ معین روحانی هم وجود نداشت و در قرنهای بعد معبد ساخته شد و روحانیان بر سر کار آمدند.

۲- عصر حکومت اعیان

چنانکه پیش گفته شد سرزمین یونان بواسطهٔ سلسلهٔ کوهها و جزیره ها و خلیجهای متعدد بقسمت های چند و جدا جدا تقسیم شده و از این جهة حکومتهای متعدد در آن قسمتها بوجود آمده و هر قسمت یکنوع حدود طبیعی داشته و مستقل بوده است.

چنانکه گفته اند در حدود دو هزار سال پیش از میلاد پنجاه دولت شهری در یونان وجود داشت ولی تشکیلات اساسی جغرافیائی چهار منطقهٔ مهم بوجود آورده بود که آن چهار بتدریج حکومتهای شهری را رو بوحدت برد. این چهار قسمت عبارت بود نخست از آرگس [۱] که موکنا و تورنت و نقاط مجاوری که زیر دست آنها بودند تحت یک حکومت آورد. دوم اسپارتا [۲] بود که پادشاهانش دو قسمت شبه جزیرهٔ جنوبی را بهم یکی کردند. سوم آتیکا [۳] بود که با ولایات مجاور حکومت آتن را بوجود آورد. چهارم تبس [۴] در شمال آتیکا که قسمتی از بئوسیا [۵] و اراضی اطراف را منضم نمود.

از این چهار حکومت اسپارتا و آتن قویتر بودند. در این هنگام عده ای از اشخاص توانا در سیاست و تجارت پیشرفت کرده ثروتی گرد آوردند و بتدریج دارای قدرت و نفوذ شدند. کم کم حکومت هم بدست این طبقه افتاد و ایشان نه تنها در خشکی بلکه در دریا هم نیرومند شدند چنانکه کشتیهای بازرگانی را گرفته و کالای

۱ — Argos ۲ — Sparte ۳ — Attique
۴ — Thèbes ۵ — Béotie

آنها را بینوا میبردند . باین ترتیب بتدریج شهرهای بزرگ و مستحکم و شهریان توانا و توانگر پدید آمدند و روستائیان فقیر شدند و بسیاری از ایشان زمین های خود را محدود کرده یا اصلاً فروختند و خود ببردگی و مزدوری پرداختند . شکایت آنها نیز در دوایر حکومت شنیده نمیشد زیرا حکومت در دست اعیان[1] بود . بدین سبب اندک اندک از نفوذ پادشاهان کاسته شد و کم کم میان سال ۷۵۰ و ۶۵۰ پیش از میلاد دولت پادشاهی جای خود را بدولت اعیان داد.

وسعت و ترقیات یونان در عصر حکومت اعیان

بازرگانی از راه دریا و مخصوصاً راهزنی دریائی که در این دوره معمول شده بود سبب شد که یونانیان در کار دریانوردی مهارت یافتند و کم کم صنعت کشتی سازی که سرمشق آن از فنیقیها گرفته شده بود رونق یافت و بازرگانی وسعت گرفت. از طرف دیگر فشار و سختگیری اعیان سبب شد که روستائیان یونانی بولایات و کشورهای دور مهاجرت کنند از آنجمله بسواحل دریای سیاه که آنجا را پونتوس[2] مینامیدند رفتند و در آنجاها بزراعت و آبادانی پرداختند ولی تمدن و صنایع مهمی در آنسامان بوجود نیاوردند . در مشرق هم این مهاجرنشینی آغاز شد ولی در آن قسمت آشوریان مانع پیشرفت ایشان گشتند چنانکه یونانیان نتوانستند از جزیرهٔ قبرس فراتر بروند ولی از طرف جنوب راه باز بود زیرا مصریان ممانعتی نمیکردند .

Pontus — ۲ Aristocratie — ۱

پس مهاجرین یونانی در سواحل مصر در قسمت دلتا اقامت جستند و شهری بنام نوکراتیس[۱] در محلی که بعدها اسکندریه در آنجا بوجود آمد ساختند.

از طرف دیگر مهاجرین یونانی رو بمغرب دریای مدیترانه نهادند. قبل از آنان چنانکه دیدیم اِتروسکیها و فنیقیها نیز در آن قسمتها مسکنی جسته بودند. یونانیان بجنوب ایتالیا رسیده رو به شمال آن سرزمین نهادند ولی در آن قسمت با اتروسکیها مصادف شدند و از پیشرفت باز ماندند. جمعی نیز بجزیره سی سیل رفته در آنجا اقامت جستند و شهری در گوشهٔ جنوب شرقی آن جزیره بنام سیراکوس[۲] بوجود آوردند که بعدا اهمیتی و شهرتی پیدا کرد. جمعی دیگر از این نقاط هم دورتر رفته در سواحل فرانسه زمینهائی را تصرف کردند و از آن جمله در قسمت ماسیلیا (مارسی کنونی) شهری تجارتی ساختند.

بنابراین چنانکه مشاهده شد بین ۱۰۰۰ و ۷۰۰ سال پیش از میلاد از طرفی سامیها بواسطهٔ فنیقیها و از طرفی آریائیها نخست بتوسط یونانیان و بعد بوسیلهٔ رومیها رو بمغرب مدیترانه آورده و در سواحل شمالی و جنوبی آن شهرهای بندری بوجود آوردند و هر دو نژاد به کشتی رانی و تجارت پرداختند و چنانکه طبیعی است بتدریج میان ایشان رقابت پیدا شد و چنانکه خواهیم دید در مدیترانه بر سر حکومت با هم خصومت کردند.

۱ — Noucratis ۲ — Syracuse

تمدن یونان در عصر اعیان

در بالا اشاره کردیم که حکومتهای متعدد یونانی بتدریج بهم ملحق شده حکومت های بزرگتر تشکیل میدادند چنانکه تقریباً پنجاه حکومت شهری در زیر فرمان چهار حکومت بزرگ درآمد. بااین ترتیب کم کم رشتهٔ یگانگی میان طوایف مختلف یونانی استوار شد وحس ملیت وروح وحدت ایجاد گردید. یکی از عوامل مهم این وحدت بازیهای ورزشی ومسابقه هائی بود که اززمان دیرین یعنی از قرن هشتم پیش ازمیلاد مرسوم بود ودرآن هنگام پهلوانان وتماشائیان ازتمام یونان درمحل المپیا[۱] که درشمال غربی شبه جزیره واقع بود دوزمینهای هموار داشت گرد میآمدند وآن بازیهارا باین مناسبت المپیاد گفته اند. این اجتماع واجرای آئین مشترک وآگاهی ازخوی واحوال یکدیگر میان افراد تولید الفت وآشنائی مینمود. یکی دیگر ازعوامل اتحاد ملت یونان انجمنهای دینی رسمی بود که ازهرنقطه نمایندگانی برای شرکت درآن میفرستادند وازآنجمله بود انجمن سازمان بازیهای المپیا د وانجمن دینی که درمعبد آپلو واقع در دِلفی[۲] منعقد میگشت وانجمنی که درجشن سالیانهٔ آپلو درجزیرهٔ دِلوس[۳] گرد می آمد.

بااین ترتیب نه تنها شناسائی وپیوستگی پیدا شد بلکه بجای لهجه های مختلف یونانی هم یک لهجهٔ مشترک مرکزی بوجود آمد ودراین باب سرودهای اُمیروس نیز تأثیری بزرگ داشت زیراآن منظومه راهمه خوانده واغلب ازبرداشتند. پس درنتیجهٔ این اجتماعها وظهور زبان ورسوم وآئین مشترک بتدریج یونانیان خودرا ملتی واحد دانستند

۱ — Olympia　۲ — Delphes　۳ — Delos

دیگان اینکه بزرگترین نیاکان ایشان هلن[۱] نام داشته خود را هلنی و کشور خود را هلاس[۲] نامیدند و هر ملتی را که از ملیت یونانی نبود بربر نام دادند که مقصود غیر یونانی یا بیگانه بود.

با این همه باید دانست که در آغاز این انجمنها و اجتماعات اتحاد واقعی پیدا نشده بود و باز مدتها اختلافات محلی و تعصب و نفاق وجود داشت. حتی در مواقع عادی مسافرت طوایف مختلف بولایتهای یکدیگر برای بازرگانی یا جهانگردی آسان نبود و قوانین برای حفظ مال و جان مردم وضع نشده بود. تنها بملاحظهٔ مهمان نوازی که خوی چادرنشینی قدیم میباشد ممکن بود از مسافر بیگانه پذیرائی کنند. از جهة آبادانی و معماری هم در این عصر ترقیاتی مشهود نشد و نه تنها خانه ها و کوچه ها را از گل میساختند بلکه کاخهای پادشاهان هم که در نقاط مرتفع هر شهری داخل ارگ ساخته میشد از گل و خشت بود و مجسمه خدایان را نیز از چوب میتراشیدند و معمولاً درشت و بی ظرافت بود.

نوشتن و خواندن هم رواجی نداشت و کم کسی پیدا میشد که بتواند سرودهای اومیروس را بخواند. قصه های منظوم اومیروس و یا قصه های دیگر را مردم زبانی برای یکدیگر میگفتند و مخصوصاً حکایتها از زبان جانوران ساخته بودند که نقل میکردند. اینگونه داستانها معمولاً مربوط بدیگران و متعلق بزمان گذشته بود مثلاً داستانهای اومیروس همه مربوط بود به پهلوانان و درباره خود مردم زمان و زبان آنها آثاری

Hellas — ۲ Hellen — ۱

وجود نداشت. ولی در این موقع یعنی در قرن هشتم پیش از میلاد ظهور یک نویسندهٔ صاحبدل توجه مردم را از گذشته بحال و از دیگران بخود جلب کرد و آن نویسنده هسیودوس[۱] نام داشت که کارش دهقانی بود و زندگی روستائی و دشواریهای آن و ستم زورمندان را نسبت به بیچارگان دیده بود و خود نیز از دست برادرش که اموال او را بشرارت غصب کرده بود در رنج میکشید و از اینکونه مسائل مربوط باوضاع اشخاص و زمان خود در نوشته های خویش خصوصاً در کتاب موسوم به کارها و روزها با مؤثرترین وضعی سخن راند و کم کم گفته های او میان مردم رایج گشت.

پیدا شدن صنایع — یونانیان با وجود اینکه نخست در تمدن مبتدی بودند از تأثیر محیط و در نتیجه نفوذ تمدنهای سابق مانند تمدن آسیای صغیر و مصر و اکیا بتدریج رو بترقی نهادند تا اینکه از آغاز قرن ششم پیش از میلاد نهضتی در صنایع و معماری و بازرگانی ایشان پیدا شد. این نهضت نخست از مستعمرات یونان مانند سواحل آسیای صغیر سپس در جزایر و خود یونان آغاز گشت و کالای گوناگون مانند مصنوعات فلزی و پارچه های پشمی و ظروف سفالی رنگی و آلات و افزار بوجود آمد و ببازرگانی افتاد و در میان نقاط مختلف سواحل دریا و جزیره ها تجارت و کشتی رانی شروع شد. در مقابل فروش این گونه کالا جوب و خوار بار و ماهی و بعضی محصولات صنعتی مانند ظروف و آلات که در اتروری ساخته میشد خریده بکشور میآوردند.

۱ - Hésiode

در کارخانه‌های آتن مخصوصاً کوزه‌های رنگین و ظروف زیبا ساخته میشد که نمونهٔ مهارت و ذوق و سلیقهٔ آن زمان است و اکنون عده‌ای از آنها کشف شده. برای خرید و فروش در داخلهٔ کشور هر سال در بعضی از نقاط بازار عمومی مانند بازار سالیانهٔ دلوس تشکیل مییافت و کالای گوناگون از هر سو بدانجا میآوردند. در نتیجهٔ این افزایش داد و ستد بسیاری از بازرگانان یونان ثروتمند شدند و کار آنان وسعت گرفت و مجبور شدند کارگران بیشتر استخدام کنند. پس بخرید و فروش برده اقدام کردند و تجارت برده در این روزگار رواج یافت.

همچنین برای حمل و نقل زیاد و حراست دریاها بکشتیهای استوارتر و بزرگتر احتیاج افتاد پس از طرفی کشتیهای محکم جنگی و از طرفی کشتیهای بزرگ بازرگانی ساختند. در کشتیهای جنگی جای فراخ و مناسب تهیه کرده در قسمت پائین کشتی برای سه رده پاروزنان و در بالای سر آنان برای جنگاوران جای مخصوص ساختند. گاهی ممکن بود هر رده پنجاه تن پاروزن داشته باشد تا در موقع لزوم کشتی بکمال تندی حرکت نماید و وزش باد و طوفان مانع حرکت آن نگردد. این قسم کشتیهای سه رده‌ای[۱] یونانی که البته از روی نمونه‌های قدیمی کشتیهای اکیا و مصر و فنیقی ساخته شده بود در حدود پانصد سال قبل از میلاد معمول گردید.

از ترقیات مهمی که در نخستین عصر تمدن یونان یعنی در حدود قرن هفتم پیش از میلاد پدید آمد سکه زدن پول بود که بتوسط آن معاملات تجارتی بسیار آسان گردید.

Trirème - ۱

پیش از این تاریخ یونانیان بتقلید ملتهای قدیم آسیای صغیر فلزات قیمتی مانند سیم و زر را از روی وزن واسطهٔ تجارت قرار داده بودند. واحد وزن را مِنا میگفتند که تقریباً معادل یک کیلوگرم بود و کلمهٔ مَن در زبان ما از آن آمده. هر شصت مِنا را یک تالنت ۱ مینامیدند و یک تالنت یعنی شصت کیلو سیم تقریباً معادل بود با یازده هزار و دویست و پنجاه ریال طلا.

از ۷۰۰ ق.م. دولت لیدیا که در تاریخ ایران نامی از آن بمیان خواهد آمد از ورقه های سیم قرص های گرد بریده و روی آن نقش زد و قیمتی بر آن ترتیب داده واسطهٔ معاملات ساخت. پس نخستین پول مسکوک را لیدی ها بوجود آوردند و چنانکه خواهیم دید ایرانیان نیز پی باهمیت مسکوک برده و نقود زر و سیم سکه زدند.

یونانیان صنعت سکه زدن را از لیدی ها آموختند و یک منا سیم را بصد قسمت کردند و سکه زده نام آن را دَرَخم ۲ (درهم) نهادند که قیمت آن تقریباً معادل با دو ریال و نیم زر بود. یک سکهٔ چهار درخمی هم زدند که معادل ده ریال میشد. قیمت یا قوهٔ خرید درخم در آن زمان خیلی بیشتر از امروز بود و اگر کسی در یک سال ۵۰۰ درخم یا تقریباً ۱۲۵۰ ریال درآمد داشت توانگر شمرده میشد. خلاصه بواسطهٔ معمول شدن پول و دیگر وسایل بازرگانی تجارت یونان ترقی نمود و طبقهٔ بازرگان بوجود آمد و بازرگانان دارای ثروت و سرمایه شدند و با نقاط مختلف دور و نزدیک بنای داد و ستد نهادند.

با این همه هنوز مردم از ملاکی و زمین داری دست برنداشته بودند، گرچه ملاکان هم

۱ - Talent   ۲ - Drachme

زمینهای وسیعی نداشتند.

۴ـ سپری شدن حکومت اعیان و ظهور حکّام

هرچه طبقهٔ بازرگان و صاحبان سرمایه در یونان ترقی میکردند روستائیان فقیرتر میشدند و زمینهای خود را فروخته ببردگی میرفتند. اعیان که دولت در دست آنان بود کاری برای اصلاح حال رعیت نکردند. پس بازرگانان و سرمایه داران که تازه توانائی یافته بودند اندک اندک بروی اعیان برخاستند و چون فلزات فراوان شده بود و اسلحه زیاد ساخته میشد کم کم مردمی را هم مُسلّح کردند و در هرجا مخصوصاً در اسپارت تا سپاهیانی از عامّه مردم بوجود آمد. از طرف دیگر در میان خود اعیان هم اختلاف پیدا شد و در نتیجه اشخاصی که توانا بودند حکومت را بزور گرفته بر دیگران مُسلط شدند. بدین ترتیب میان سال ۶۵۰ تا ۵۰۰ عده‌ای از این حُکّام[۱] پشت سر یکدیگر حکومت نمودند.

گرچه این اشخاص از میان مردم برخاسته و بزور بازو بفرمان روائی رسیده بودند حکومت آنان موروثی نبود و از این جهت مردم در اوایل بر ایشان بدیدهٔ نیک نمینگریستند. ولی حقیقت اینست که این دسته وسایل ترقی یونان را آماده ساختند. یعنی مُقدّمات حکومت دموکراسی را فراهم آوردند و بعضی از آنان مانند پریاندر[۲] کورینتی و پیزیسترات[۳] آتنی اشخاص لایق میهن پرست بودند و اصلاحات بزرگ کردند و قوانین وضع نمودند. نخستین مجموعهٔ قوانین بتاریخ ۶۲۴ ق.م. توسط شخصی موسوم به دراکو[۴] نوشته و

۱ ـ Tyran   ۲ ـ Periandre   ۳ ـ Pisistrate   ۴ ـ Dracon

تدوین شد و این قوانین بسیار سخت بود. سپس مردی در آتن ظهور کرد که قوانین بهتری وضع نمود و سُلُن[1] نام داشت.

تفصیل روی کار آمدن سُلُن این بود که مگاریها از طوایف همسایهٔ آتن جزیرهٔ سالامیس را که روبروی بندر آتن بود ضبط کردند. سُلُن که در اصل از اشراف ثروتمند آتن بود در اینموقع برخاست و با اشعار و بیانی مؤثر آتنی ها را برانگیخت که میهنشان را از مگاریان بگیرند. آتنیها بجوش آمده سالامیس را بازگرفتند و پس از آن سُلُن را بحکومت برگزیدند. سُلُن باصلاحات پرداخت و بروستائیان یاری کرد و این قاعده را که زمینهای صحرا نشین پیش توانگران در گرو باشد لغو کرد و زمین روستائیان را بایشان بازداد. حق زمین خریدن اعیان را هم محدود کرد و قوانین سودمند وضع نمود. از جمله اینکه برای بازرسی بحکم هائی که در دادرسی صادر میشد انجمنی تأسیس کرد مرکب از سی نفر که آنها را مردم بقرعه انتخاب میکردند. برای سازمان کشوری هم قوانینی مقرر نمود که بموجب آن مردم حق داشتند بوسیلهٔ انتخاب مجلس شوری در امور حکومت رای داشته باشند.

سُلُن در ادبیات هم دست داشت و شعر نیکو میساخت و در سیاست باهوش و کاری بود و بمیهن و ملت خود خدمات بزرگ کرد ولی این اقدامات مانع نفاق و فرقه بازی آتنی ها نشد و این حال سبب گردید که باز حکومت انفرادی بمیان آید و کار بدست حکام افتد. پس در این موقع پیزیستراتُس که تبعید شده بود بازگشت و بحکومت رسید ولی او هم کارهای نیکو کرد و اصلاحاتی نمود و شهر آتن در زمان او بزرگ شده ترقی یافت.

[1] - Solon

پس از پیزیستراتس پسرانش از عهده کارها بر نیامدند و نفوذ خود را از دست دادند و بدینوسیله دوره حکام سپری شد و مردی شایسته موسوم به کلیستنیس[1] که خود از اعیان بود ولی فکر آسایش عامه را در سر داشت حکومت یافت. او ترتیب حکومت را بیشتر بنفع مردم قرار داد و طوایف اعیان را تقسیم کرد و به نقاط مختلف فرستاد تا نتوانند بر حکومت مسلط شوند. در ضمن قانونی گذرانید که بموجب آن مردم می توانستند هر سال کسانی را که هوای حکومت فردی در سر داشتند و مورد سوء ظن واقع میشدند تبعید نمایند. با این روش حکومت دمکراسی رفته رفته در آتن حقیقت پیدا میکرد.

در این مدت اسپارت هم مانند آتن در کار و جنبش بود و تمام حکومتهای مجاور را تابع خویش ساخته در واقع همه شبه جزیره پلوپونسوس را گرفته بود. حکومت اسپارت نه اعیانی بود و نه دمکراسی بلکه در آنجا دو حاکم معین میشد که اختیارات متساوی داشتند و با هم حکومت میکردند.

تمدن عصر حکام

باید گفت با اینکه خصوصیت عصر حکام در این بود که یک شخص بزور بازو و اقتدار خود روی کار آمده و حکومت میکرد باز در تمام دوره حکام نفوذ اعیان و متمولین در هر یک از طبقات محسوس و سازمان کشور یونان یک سازمان اعیانی بود. از وقایع مهم سالانه در یونان جشنهای ورزشی و مسابقه و اسب دوانی بود که بیشتر با پول اعیان اداره میشد. برندگان مسابقه را جایزه میدادند و گویندگان و شاعران مانند پیندار[2] بنام ایشان

۱- Clisthènes ۲- Pindare

سرود و مدح میگفتند. آموزش و پرورش هم در این عصر معمول شده بود و جوانان نوشتن و خواندن میاموختند ولی بیشتر بورزش میپرداختند. یکی از موضوعهای مُهم درس موسیقی بود و آلات موسیقی از قبیل ساز و چنگ و نی بکار بُرده میشد. موسیقی سبب شد که شعر هم رواج یافت و شاعران اشعار اجتماعی و ذوقی سرودند. دو شاعر نامی دورهٔ حُکام یکی پیندار بود و دیگری سافو[1]. پیندار شاعر اعیانی بود و مانند رودکی شاعر معروف ایران ثروت و تمولی گرد آورده و با اعیان و اشراف معاشرت داشت. شعرش بیشتر وصف شکوه و جلال آنان بود و فتوحات و مُسابقه ها و پهلوانیها را مدح میکرد. گرچه در ضمن از گفتن حق و دادن پند هم خودداری نمی نمود. سافو زنی بود که ذوق و احساساتی لطیف داشت و او را قدیم ترین زن شاعر تاریخ بشر میتوان نامید که سُخنان مُوثر گفته است.

گذشته از اشعار معمول بعضی از شاعران منظومه ها یا ترانه ها نیز ساختند برای اینکه مردم باجماع بخوانند. اینگونه ترانه ها معمولاً از داستانی حکایت میکرد و مردم موقعیکه آنرا در ایام جشن میخواندند لباس مخصوصی میپوشیدند مثلاً لباس از پوست بُز بر تن کرده یکنوع نقابی بصورت می گذاشتند. در این میان بعضی در موقع خواندن داستان بمناسبت موقع حرکاتی شبیه بحرکات اشخاص داستان مینمودند و بعضی رقص میکردند. اینگونه حرکات مُقدمهٔ بازیهای نمایشی گردید و در نتیجه نمایشخانه و نمایش در یونان ظهور کرد.

گذشته از ورزش و آموزش و صنعت نمایش معاری و مُجسمه سازی و سنگتراشی هم

[1] Sapho -

در این عصر شروع شد پیش از آن ساختمانها همه از گل و خشت بود. در این عصر بناهای سنگی بوجود آمد حتی بنای معبدهای آپولو در دِلف را با سنگ مَرمَر ساختند و ستونهای سنگی در عمارات معمول گردید بشکل مخصوصی از ستون و سرستون را که در این دوره معمول بود شیوهٔ دوری ۱ مینامند که اصل آنرا از ستون مصری گرفته بودند. سنگتراشی و مُجسمه سازی از سنگ و مفرغ نیز در این دوره معمول گردید گرچه در این صنعت هم یونانیها نخست از صنایع مِصری سرمشق گرفتند ولی خود در آن مهارتی خاص یافتند و در قرون بعد آثار گرانبها بوجود آورده و نسبت بصنعت مِصری پیشرفت مُهمی نشان دادند. هنر نقاشی هم در این دوره شروع شد و پیشرفت کرد. نقاشیهای یونانی نسبت بسابق طبیعی تر بود و چنانکه خواهیم دید نقاشان یونان نخستین صنعتگرانی بودند که پی بردند چیزهائی را که در فاصله های مختلف هستند چگونه باید نمایش داد یعنی صنعت مناظر و مرایا را بوجود آوردند.

ترقی در عقائد دینی و اخلاقی

عقاید دینی مردم یونان اندک اندک لطیفتر و عالیتر میگردید مثلاً کم کم خردمندان پی میبردند باینکه خدایان نبایستی چنانکه در داستانها آمده بود مانند بشر نقایص و هوا و هوس داشته باشند و باید سرمشق کمال و خیر باشند. همچنین افکار راجع بلزوم زندگانی اخلاقی و اعمال نیک و پرهیز از بدی بمیان آمد و بعضی ببقای روح و پاداش و کیفر پس از مرگ عقیده یافتند و از صفات کمالی خدایان یکی هم علم بغیب را شمردند. بهمین سبب در مواردی روحانیان در معبدِ دِلف که بنام آپولو بود گرد آمده و از او چگونگی آینده را میپرسیدند

۱ - Dorique

و خود فکر میکردند و حدس میزدند و قرائن و احتمالات را در نظر میگرفتند و در عین حال توسل با پولو میکردند پس هر صورت حلی که بنظرشان میرسید آنرا جواب آپولو میپنداشتند.

قرن ششم در یونان زمان ظهور علوم و دانشمندان بود.

ظهور فلسفه و علوم — نخست عده ای از علماء در سواحل آسیای صغیر از میان یونانیان بخصوص در شهر میلتوس (ملطیه)[۱] ظاهر شدند و عقاید علمی در نجوم و فیزیک و نیز نظریات فلسفی اظهار کردند. علت اینکه دانش نخست در سواحل آسیائی یونان پدید آمد نزدیکی به تمدن مصر و کلده بود که آنزمان در نجوم و علوم دیگر بر یونانیان برتری داشتند. بگمان بعضی دانشمندان در این عصر دین زرتشتی هم در ایران ظهور کرده بود و عقاید دینی ایرانیان و فلسفه مغان از ایران با آسیای صغیر نفوذ یافت و یونانیان از آن عقاید اقتباس کردند.

یکی از دانشمندان میلتوس تالس[۲] فیلسوف بود که در نجوم نیز دست داشت و کسوف آفتاب سال ۵۸۵ قبل از میلاد را پیشگوئی کرد و نظر مردم را از خرافات بقوانین طبیعت جلب نمود. یکی دیگر از دانشمندان که هکاتئوس[۳] نام داشت تاریخ و جغرافیا نوشت و نقشهٔ عالم را ترسیم کرد. گروهی از دانشمندان که آنها را فیثاغورسیان یا پیروان حکیم فیثاغورس مینامند علوم ریاضی را رواج دادند و کروی و متحرک بودن زمین را آنها کشف کردند.

خلاصه اینکه در عصر حکام که تقریباً از ۶۰۵ تا ۵۰۰ پیش از میلاد دوام داشت

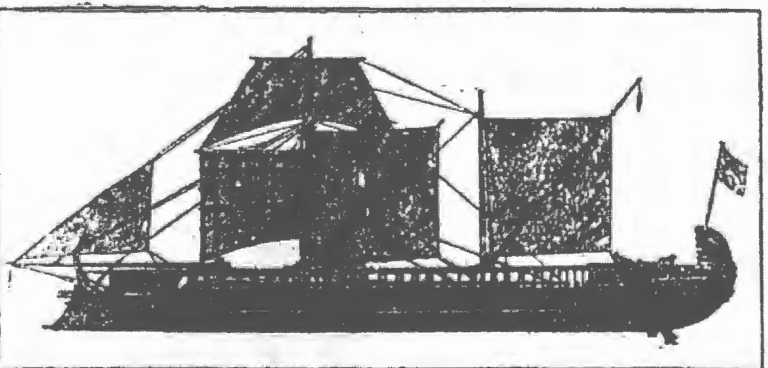
۱ - Milet ۲ - Thalès ۳ - Hécatée

صنایعی از قبیل عمارت سازی و ساختن افزار و اسلحه و هنرهای زیبا مانند مجسمه سازی و نقاشی و موسیقی و علوم و ادبیات مانند داستان و اشعار و نجوم و علم طبیعی آغاز شد و رو بترقی نهاد مخصوصاً دانشمندانی در مسائل اساسی عالم که آن را فلسفه یا حکمت مینامیم بحثها کرده و قوهٔ تفکر و تحقیق را در میان یونانیان برانگیختند.

ایران و یونان

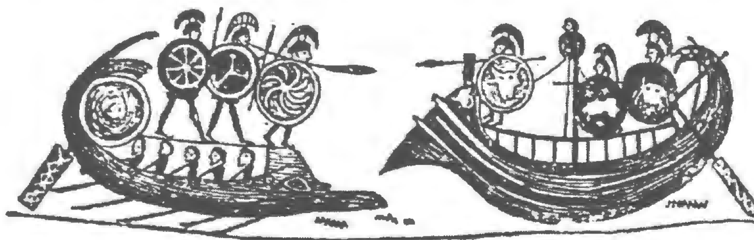
از آغاز قرن پنجم تا بیست سال یعنی تا ۴۸۰ قبل از میلاد کشور یونان سرتاسر از نام ایران و ایرانیان بود زیرا دولت شاهنشاهی هخامنشی باوج عظمت خود رسیده و مصر و آسیای صغیر را گرفته یونان را هم تابع خود میدانست. قدرت ایران را مهاجر نشینان یونانی در سواحل آسیای صغیر از دیرگاه یعنی از زمان مادها دریافته و در واقع مطیع و باجگزار ایرانیها شده بودند. در زمان سلطنت کوروش بزرگ آخرین دولت آسیای صغیر یعنی دولت لیدی در برابر لشکریان ایران شکست خورده تمام آسیای صغیر ضمیمهٔ کشور شاهنشاهی گردیده بود و در این دوره بود که یونانیان با تمدن و فلسفه و عقاید ایرانیان آشنا شدند. سپس چون در مقابل پیشرفت لشکری ایران مقاومت بکار بردند کار منجر بجنگ شد و در زمان داریوش و خشیارشا سپاهیان ایران سواحل و جزایر مدیترانه را تصرف نمودند و مرکز یونان یعنی شهر آتن را گرفتند و جنگهای بزرگ مانند جنگ ماراتن و سالامیس روی داد و شرح این وقایع را در تاریخ ایران می بینیم.

این جنگها که صدها فرسنگ دور از ایران در سرزمین و دریای یونان وقوع مییافت

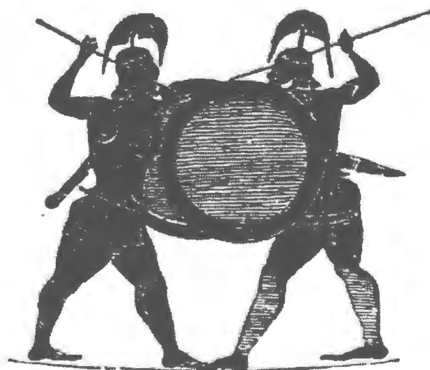


تصویر یکی از کشتیهای سه رده ای یونان قدیم

(مقابل صفحهٔ ۱۰۶)



تصویری از جنگ دریائی یونانیان قدیم



سربازان یونان قدیم

خود قدرت و عظمت دولت هخامنشی را نشان میدهد و نویسندگان یونان تفصیل آنها را با آب و تاب و مبالغه های گزاف نوشته اند و روی هم رفته نمایانست که از دولت ایران هراس بسیار داشتند و شاید منتظر بودند که پادشاهان ایران با یونانیان همان قسم رفتار کنند که پادشاهان آشور و بابل زیردست خود میکردند و چون دیدند ایرانیها بمختصر گوشمالی بیونانیان اکتفا کردند هم بسیار شاد شدند و هم غرور پیدا کردند از اینکه در مقابل شاهنشاه ایران مقاومت کرده اند و واقعه را از یکطرف بسیار بزرگ جلوه دادند و از طرف دیگر خود را غالب و ایرانیان را مغلوب شمردند و مدعی شدند که استقلال و آزادی خود را در مقابل دشمن توانا حفظ کرده اند .

چون دولت هخامنشی تازه جانشین دولت ماد شده بود نویسندگان یونان جنگ های ایران را جنگهای ماد[1] خوانده اند .

۱ - Guerres médiques

۴- همچشمی آتن و اسپارتا و عظمت آتن

چنانکه پیش ازین دیدیم یونان در آغاز حکومت های محلی بسیار داشت که بتدریج بهم می پیوستند و قویترین آنها آتن و اسپارتا بودند. مردم اسپارتا در یک نظر کلی دو قسمت بودند. قسمت اوّل کارگران وکشاورزان که در واقع بردگان شمرده میشدند وآزادی نداشتند وقسمت دوم سپاهیان بودند که از محصول کار و زراعت کشاورزان وبخرج دولت زندگی میکردند وحتی شام وناهار راهم از سفرهٔ عمومی کشور میخوردند. پس اسپارتا یک کشور سپاهی بود وتنها جنگاوری در آنجا رواج داشت. از صنایع وعلوم خبری واز آزادی اثری دیده نمیشد. حکومتشان نظامی ورسوم وعاداتشان کوهستانی بود ومحافظه کاری را به ترقی وتحول ترجیح میدادند.

امّا آتن برخلاف اسپارتا حکومت قانونی داشت ومردم را آزادی میداد. علوم وصنایع در آنجا ترقی کرده ومردم فکر وحدت تمام کشور ومتحد شدن یونانیان را در سر داشتند ودر نتیجهٔ جنگهای ایران چشم وگوششان باز شده ویکسره بفکر تشکیل یک دولت بزرگ متحد افتاده بودند وآتن را مرکز ورهبر این نهضت می انگاشتند مخصوصا چون تمیستوکلس[1] سردار آتن که در جنگهای ایران خدمتهای شایان بمیهن خود کرده و یونان را از انقراض نجات داده بود بمحض خاتمه یافتن جنگ بتقویت کشور واستوار ساختن بندر پیره توس[2] وتشکیل نیروی دریائی پرداخت وآتن را آماده ونیرومند ساخت

۱ - Themistocles ۲ - Pirée

آتن خود را سزاوار برتری بر یونانیان دیگر میدانست. این اختلاف و دوگانگی میان دو قسمت مهم یونان سبب همچشمی گردید و کار بشرحی که خواهیم گفت کم کم بخصومت کشید.

اتحاد دِلُس

پس از انجام جنگهای ایران و یونان پیشوایان آتن برای ایجاد وحدت و یگانگی تمام قسمتهای یونان کوشش کردند و چون مردم ولایات مختلف از جنگهای ایران ترسیده و میخواستند پشت و پناهی داشته باشند این نظر را بخوشی پذیرفتند. پس همه قرار بهدستی دادند و مقرر شد هر شهری بفراخور خود مالیاتی برای تکمیل وسایل دفاع و ساختن کشتیهای جنگی بپردازد و شخصی درستکار و میهن دوست راکه آریستیدس[1] نام داشت و فداکاری او در جنگهای سالامیس و پلاته مشهور شده بود باداره این کار و جمع مالیات گماشتند و آنچه گرد آمد در معبد آپولو که در جزیره دِلس[2] واقع بود گرد آوردند. بدین مناسبت این اتحادکه بسال ۴۷۸ منعقد گردید باتحاد دِلُس موسوم شد. بااین ترتیب میتوان گفت تمام قسمتهای یونان غیر از اسپارتا بفرمان آتن درآمد و آرزوی تمیستوکلس عملی گشت. ولی این اتفاق بحس نفاق و ستیزه جوئی اسپارتا افزود.

پس از آن فرماندهی کشتیها را بسیمُن[3] پسر مِلتیادس[4] قهرمان ماراتُن دادند و تمام جزایر و اطراف را تحت استیلای یونان درآورد و مدیترانه را یک دریای یونانی ساخت. ولی باتمیستوکلِس که رئیس کشور بود و بر سر کار اسپارتا اختلاف عقیده پیدا کرد زیرا او معتقد بود با اسپارتا از در مسالمت و آشتی درآیند ولی تمیستوکلس میل داشت

Miltiades - ٤ Cimon - ٣ Delos - ٢ Aristide - ١

آن کشور را مسخر کند. سرانجام تمیستوکلس کاری از پیش نبرد بلکه مورد سوء ظن واقع شده تبعید گشت و کسی که نجات دهندهٔ آتن بود از آن شهر رانده شد و بدربار شاهنشاهی ایران پناه آورد و دیگر در باقی عمر روی آتن را ندید. دیری نگذشت که سیمن هم بسرنوشت تمیستوکلس گرفتار شد زیرا اسپارتیها از سیاست سازگاری و همراهی او سوء استفاده کردند و مردم آتن نسبت بدو بدبین شده تبعیدش نمودند.

میتوان گفت تبعید سیمن آخرین غلبهٔ عامه بر اعیان و برگزیدگان بود یعنی حکومت آتن بیشتر بدست عامه افتاد. تا آنزمان مجلس اعیان اقتدار تام داشت. در آن هنگام قوانینی وضع شد که بموجب آن اختیارات مجلس اعیان محدود گشت و در مقابل آن یک مجلس ملی مرکب از ۵۰۰ تن از برگزیدگان ملت بوجود آمد که به دسته های پنجاه و یک نفری منقسم شده و هر سال یکماه انعقاد یافته بکارهای کشوری رسیدگی میکرد. گذشته از آن یک مجلس قضائی هم که نخست سلن آنرا تأسیس نموده بود مرکب از شش هزار عضو تشکیل یافت و آنرا هم بانجمنهای ۵۰۰ نفری منقسم ساختند و حقوقی برای اعضای آن معین کردند.

کم کم رسیدن اشخاص بمناصب دولتی به قرعه محول گردید و هر کسی غیر از طبقهٔ کارگر ممکن بود بقرعه بهر مقامی برسد مگر مقام ریاست امور لشکری که مردان دلیر و جنگی نامی بدان نائل میگشتند در واقع برای هر یک از قسمتهای ده گانه که پیش از آن کلیستنس معین کرده بود یک سردار بزرگ لایق انتخاب میشد و از میان این ده سردار هم یکی که معروفتر و شجاع تر و در سخنوری و قوهٔ اقناع قابلتر بود بسالاری تمام لشکریان میرسید.

بعد از سیمن جوانی لایق و کاردان که از نسل کلیستنس بود بر سر کار آمد و اصلاحات اساسی نمود و آتن را باوج ترقی رسانید و در واقع آرزوهای تمیستوکلس را عملی کرد این جوان پریکلس[1] نام داشت و در سال ۴۶۰ قبل از میلاد بریاست رسید و سی سال حکومت کرد.

پیشرفت اقتصادی آتن و شروع جنگ میان آتن و اسپارتا

بعد از جنگ ایران و یونان و مرمت خرابیها و آباد شدن بندرها بازرگانی آتن رو بترقی و افزایش نهاد و بندر پیره ئوس پر از اقسام کشتیهای بازرگانی که از تمام سواحل مدیترانه میآمدند گردید. امتعه گوناگون کشورهای مختلف بآتن وارد میشد و کالای یونان هم صادر میگشت. بتدریج مردم از هر طبقه توانگر شدند و مزد کار و نرخ پول بالا رفت و در نتیجه رفاه و فراوانی نفوس هم رو بافزایش نهاد. ولیکن کار تجارت یونان بی عیب و نقص هم نبود. هنوز کشتیهای بزرگ استوار که بتواند بی ترس و آسیب بدریای بزرگ برود وجود نداشت و حرکت آنها از روی نقشه انجام نمی یافت زیرا قطب نما هنوز اختراع نشده بود. گاهی هم کشتیهای بازرگانی گرفتار راهزنان میگردید. با وجود اینحال چنانکه متذکر شدیم بازرگانی آتن نسبت بسابق ترقی بسیار کرد و چون دولت بزرگتر شد هزینه لشکری و کشوری هم فزونی گرفت. بخصوص نگهداری کشتیهای بازرگانی و جنگی در موقع صلح یا جنگ کاری دشوار بود و دولت مجبور میشد که در موارد لزوم از مردم مالیات بگیرد. از کالاها و کشتیهای زیادی هم که به بندر پیره ئوس وارد میشد گمرک میگرفتند.

۱ - Periclès

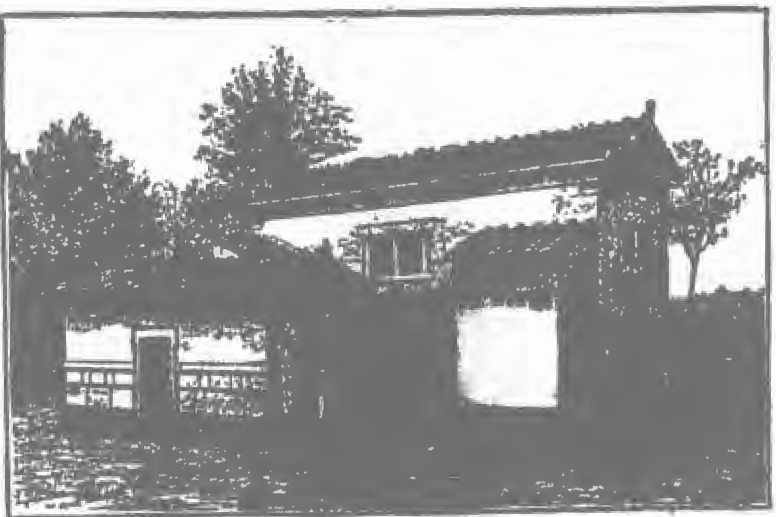
دولت اسپارتا برخلاف دولت آتن سازمان بزرگی نداشت و از بازرگانی مهم و درآمد فراوان محروم بود. یکی از علتهای ترس و حسد اسپارتیها همین تفاوت احوال بود که ترقی آتن و ضعف خود را میدیدند و در صدد چاره بودند.

آتنیان که نزدیکی جنگ را با اسپارتا حس میکردند باستحکام اطراف آتن و بنادر کوشیده شهر را با بندر پیره ئوس بواسطهٔ دو دیوار دراز متصل ساختند و برای توسعهٔ بازرگانی آتن جزیرهٔ اگینا[1] را که روبروی آتیکا واقع بود و محصولات فراوان داشت تصرف کردند. همچنین کشتیهای تجارتی بعضی حکومتهای دیگر از آنجمله کورینت را ضبط نمودند و بدینواسطه تجارت آنها را از بین بردند و بازار مهم یونان مخصوص آتن گردید.

اسپارتیها در برابر قدرت و پیشرفت رقیب خود بیش از این شکیبائی را جائز ندانسته عزم جنگ کردند و بهانه هائی هم از هردو طرف پیش آمد. سرانجام میان آتن و اسپارتا جنگ درگرفت (۴۵۸) و از آنزمان تا اواخر قرن پنجم قبل از میلاد میان آتنیان و اسپارتیان زد و خورد بود و شهرهای دیگر یونان هم بعضی با آتن و بعضی با اسپارتا همدست میشدند و این زد و خوردها گاهی بنفع یکی از طرفین و گاهی بضرر او دوام یافت.

در اوایل این اختلافات که مقارن سلطنت اردشیر درازدست هخامنشی بود چون مصریها نسبت بدولت ایران طغیان کرده بودند آتنیان خواستند از فرصت استفاده کرده بهمدستی مصریها حریف قدیمی و زورمند یونان را عاجز کنند برای این مقصود یک ناوگان مرکب از ۲۰۰ کشتی بیاری مصریان روانه کردند ولی نیروی شاهنشاهی ایران

۱ - Egine



تصویر خیالی خانهٔ یکی از توانگران یونان قدیم

این تصویر از روی نقشه ای که از آثار قدیم یونان بدست آمده کشیده شده است

(مقابل صفحهٔ ۱۱۲)



تصویری از روستائیان یونان قدیم

این تصویر بر روی ظرفی ازآثار باستانی یونان نقش شده است

علاوه برآنکه شورش مصریان را خوابانید یونانیان را نیز سخت ادب کرد و از ناوگان یونان یک کشتی هم برنگشت. این وقعه با جنگ اسپارتا دست بهم داده آتن را ضعیف نمود و چون اسپارتا هم خسته و درمانده شده بود زد و خورد آنها یک چند موقوف ماند ولیکن صلح و صفای حقیقی روی نداد و بزودی باز آتش فتنه بلند شد چنانکه بعد خواهیم دید.

آتن در عصر پریکلس

در دورهٔ سی سالهٔ زمامداری پریکلس که پیش ازین از او نام برده ایم دولت آتن ترقی فوق العاده نمود. مردم آتن مرکب بودند از آزادگان و بردگان و بیگانگان و میتوان گفت که از ده نفر ایشان تقریباً چهار تن برده و دو تن بیگانه و چهار تن آزاد بودند. طبقات مردم آزاد را هم اعیان یا تجار بزرگ و کسبه و کارگران تشکیل میدادند. کسبه هم منقسم باصناف بودند از قبیل درودگر و کوزه گر و گوهری و اصناف دیگر.

خانه های آتن با اینکه نسبت بقدیم بهتر شده بود باز بطور کلی ساده و اغلب از خشت خام ساخته شده و خیابان ها و کوچه ها هم خاکی بود. اطاقها پنجره و شیشه نداشت و شبها مردم درها را بروی خود بسته و چراغی نیمه سوز با روغن زیتون روشن میکردند. هوا نیز برای تنفس بد بود و وسایل و اثاثهٔ کامل هم نداشتند. فقط ظروف و کوزه ها و گلدانهای رنگی پیدا میشد. لباس یونانیها هم ساده بود حتی جامه های رنگارنگ که سابق از مشرق گرفته بودند متروک شده و مردان معمولاً پیراهن سادهٔ سفید و بلند دربر میکردند.

لباس زنان تا اندازه ای زیبا و رنگین بود ولی زنان خود در زندگی اجتماعی شرکت نداشتند و حتی میان تماشائیان مسابقه های ورزشی دیده نمیشدند.

در اوایل دختران بدبستان هم میرفتند و آموزش و پرورش مخصوص پسران بود که
نوشتن و خواندن و موسیقی میآموختند و اشعار و سرودها را از بر میکردند و دروس ریاضی و
علوم هم میگرفتند. هر جوان آتنی پس از رسیدن بسن هجده تبعهٔ رسمی کشور آتن محسوب میشد
و برای وفاداری و خدمت نسبت بمیهن خود این سوگند را که سُلُن نوشته بود یاد میکرد:
«سوگند یاد میکنم که سلحشوری را بدیدهٔ بی احترامی ننگرم و هم میهنان خود را در صف جنگ تنها
نگذارم و برای نگاهداری معابد و منافع میهن خواه به تنهائی و خواه بهمدستی دیگران بجنگم و
کاری کنم که موقع درگذشتن از این عالم کشور خود را بهتر از آنکه تحویل گرفته بودم بباز ماندگان
بسپارم. نسبت بقوانین کشور فرمانبردار باشم و دین کشور را احترام کنم». بعد از این مراسم
همه جوانان بخدمت نظام وظیفه میپرداختند. تفنن بزرگ ایشان ورزش و بازیهای مسابقه
بود. اقسام مهم ورزش و مسابقه مشت زنی، کُشتی، دو، نیزه پرانی و دیسک اندازی
و مشغولیتهای دیگر از قبیل گردش و بازیهای تفننی مانند نرد بود. در بیرون شهر باغی در سمت
شمال بنام آکادمیا (یا آکادمی[1]) و باغی در سمت مشرق بنام لوکئون (لیسه[2]) بود که مردم
برای گردش بآنجا میرفتند و بعدها همان دو باغ برای آموزگاری و آموزش هم بکار
میرفت. جشنهای بزرگ کشوری مانند جشن دیونیسوس و جشن پاناتِنا[3] با نهایت شکوه
برپا میشد و مردم بسیار جلب مینمود و همه از روی شوق در آن شرکت میکردند.

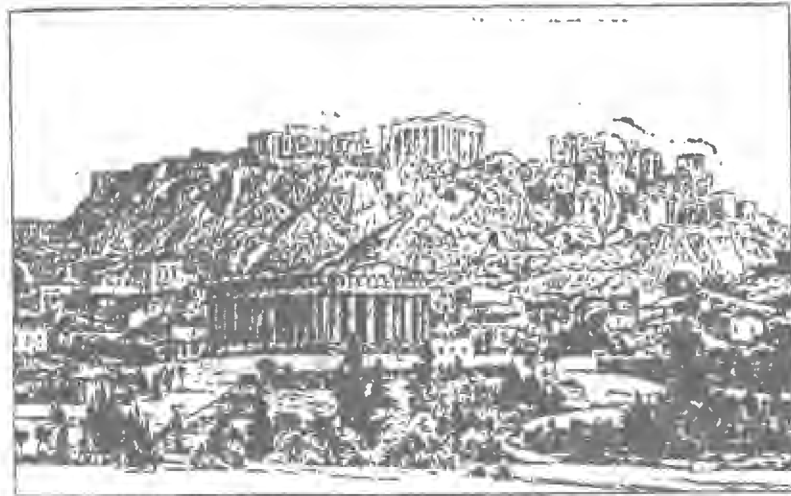
کم کم علوم و فلسفه هم ترقی نمود و دانشمندانی ظهور کردند که در میان آنان مُعلمین آگاه
بودند و ایشان را سوفسطائی مینامیدند. این طبقه بپرورش جوانان پرداختند و علوم و

۱ — Académie ۲ — Lycée ۳ — Panathénée



مجسمة بريكلس

(مقابل صفحة ١١٤)



آثار آکروپولیس ومعبد ته زئوس درآتن

ادبیات را انتشار دادند و علم نظم و نثر و قواعد صرف و نحو زبان یونانی و بلاغت و سخنوری و نجوم و ریاضی و فلسفه بدانش جویان آموختند. همچنین علم پزشکی ترقی نمود و پزشکانی مانند هیپوکراتیس (بقراط) پیدا شدند. تاریخ نویسی هم در این دوره اهمیت یافت و از جملهٔ مورخان نامی هِرودُتیس بود که تاریخ دلچسبی نوشت و در آن کتاب جنگهای ایران را آب و تاب داد و حس میهن پرستی و غرور ملی یونانیان را تحریک و تقویت نمود.

پیشرفت صنایع و ادبیات

وضع ساختمان پیش از زمان پریکلس چنانکه گفتیم ساده و اغلب بناها گلی بود. عمارات بزرگ دولتی هم وجود نداشت و فقط بناهای بزرگ سنگی مخصوص معبدها ساخته شده و اغلب آنها در آخرین جنگ با ایرانیان طعمهٔ آتش گردیده بود. پریکلس با همتی بلند و نظری وسیع از نو نقشه های عالی بمرمت خرابیها و ساختن عمارتها قیام کرد و بجای خشت سنگ مرمر بکار برد.

از عمارتهای مهم که بفرمان او تعمیر و یا ساخته شده یکی معبد خدای قهرمانی تِزِئوس[1] میباشد که با شکل قطور و عظیم و ستونهای جسیم مرمر مظهر زیبائی و صنعت است. دیگر بناهائیست که بر زمین بلند موسوم به آکروپلیس[2] یا ارگ دولتی واقع بوده و هنوز آثار مهم جالب نظر از آن باقیست و معروفترین و مستحکمترین آنها همانا بنای معبد پارتِنُن[3] است. حجاری این عمارتها بدست سنگتراشان ماهر زبردست اجرا میشد که مشهورترین آنها فیدیاس[4] نام داشت و او در اطراف و دیوارهای درون عمارتها سنگتراشیها و پیکرنگاریهای زیبائی

۱ — Thésée ۲ — Acropole ۳ — Parthénon
۴ — Phidias

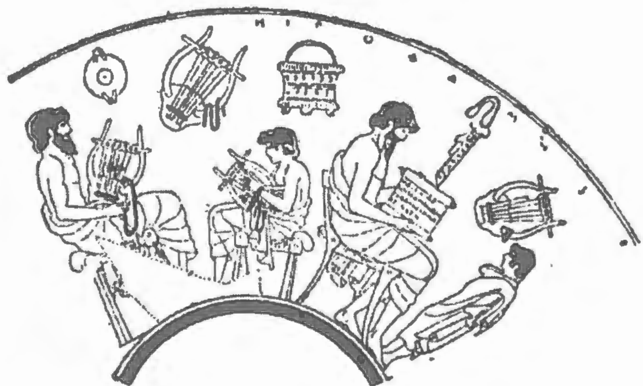
باشکوهی کرده و از آنجمله منظره ای از جشن پاناتنا۱ که باشکوه ترین جشنهای مذهبی سالیانهٔ آتن بود بر پیشانی عمارت پارتنن حجاری نموده است همچنین مجسمه های عالی و معروف خدایان مانند مجسمهٔ آتنا از مرمر و مفرغ و عاج ساخته که این معابد را زینت میداده است.

افسوس که اغلب عمارتهای عظیم زیبا و تقریباً همهٔ مجسمه ها در طی زمان از میان رفته و تنها تقلید آنها که رومیها ساخته اند مانده است. یکی از مجسمه های عالی و معروف اصلی که در کاوشهای شهر آتن پیدا شده مجسمهٔ هرمس است با مجسمهٔ دیونیسوس در حال کودکی و این مجسمه نمونهٔ کامل ظرافت و ترقی ذوق و صنعت میباشد و از قرار معلوم هنرمندی که آنرا ساخته پراکسیتلس۲ نام داشته و با آنکه از قرن پنجم پیش از میلاد باز مانده زیبائی و تازگی آن همواره مایهٔ حیرت اهل ذوق است.

نقاشی هم در عصر پریکلس پیشرفت نمود و این صنعت کمی پیش از ظهور او رواج یافته و نقاشیهای نیکوی خوشرنگ بر ایوانها و طاقها شده بود. از آن جمله نقاش معروفی بنام پلیگنوتس۳ بر ایوان بهین بزرگی منظرهٔ جنگ ماراتن را کشیده و جنگاوران یونانی و ایرانی را چنان خوب نشان داده بود که مردم یونان سرداران خود را مانند تمیستوکلس و میلسیادس در آن تصویر میشناختند.

در ردیف نقاشان و سنگتراشان و پیکرسازان نویسندگان بزرگ نیز در این عهد ظهور کردند از آنجمله یکی اِسکیلوس (یا اشیل۴) بود که نمایش مهیجی بنام «ایران» نوشت و در آن

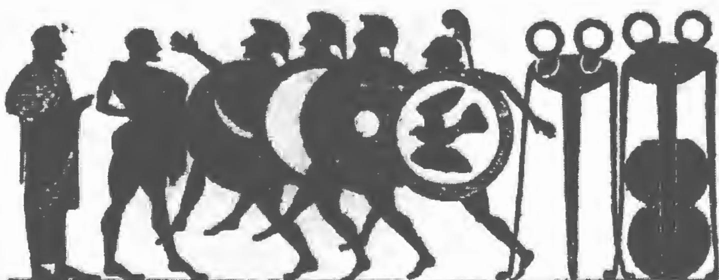
۱ — Panathénée ۲ — Praxitèle ۳ — Polygnote
۴ — Eschyle



کودکان یونانی نزد آموزگاران درس موسیقی می گیرند

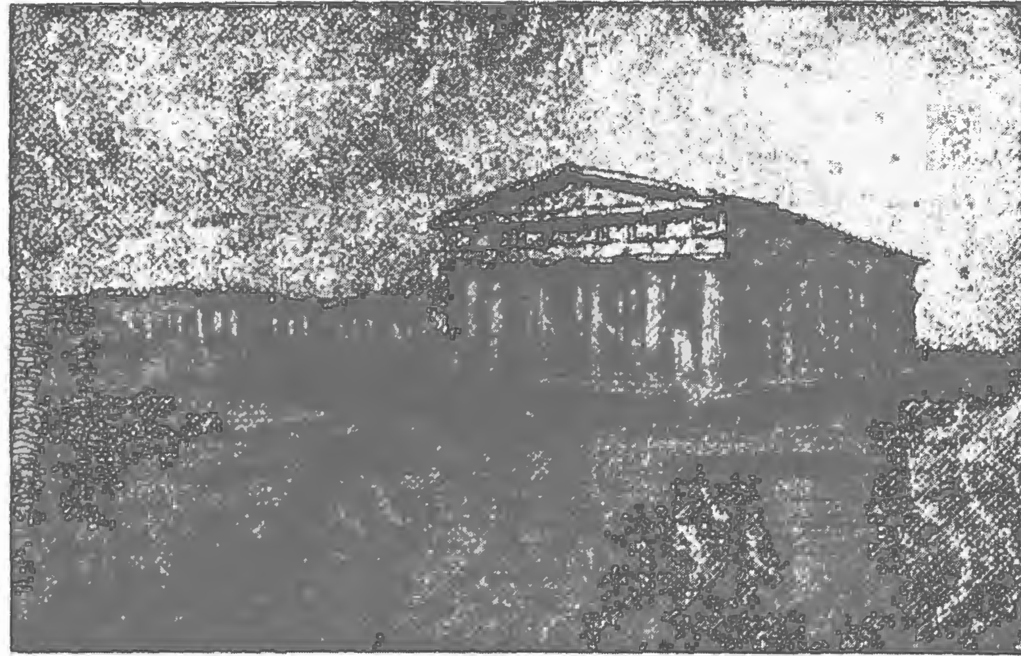


مسابقه ارابه رانی
در این تصویر ارابه ای که بعلامت انتهای
مسابقه نزدیک شده دیده میشود

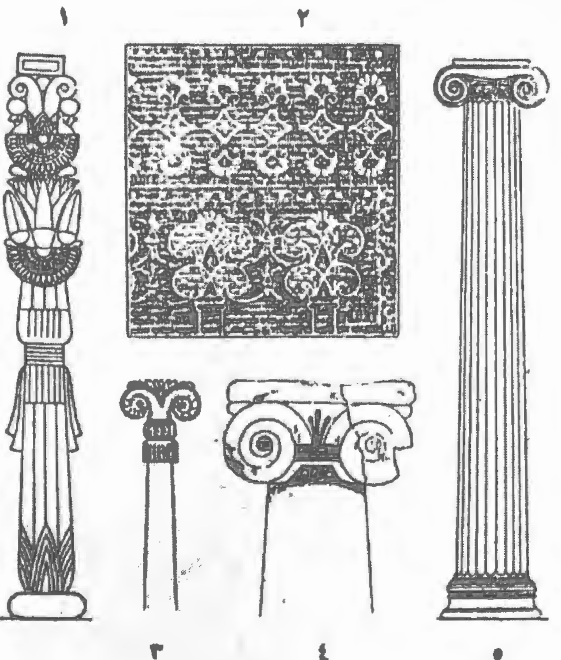


مسابقهٔ دو در یونان قدیم
مسابقه دهندگان با سپر و کلاه‌خود میدوند . بررس‌های مسابقه در طرف چپ ایستاده‌اند
وسه پایه‌ها و ظرفهائی که جوائز مسابقه است در جانب راست دیده میشود

(مقابل صفحهٔ ۱۱۶)



آثار یکی از معابد قدیم یونانی در جنوب ایتالیا



تصویر یک ستون یونانی که درعصر پریکلس ساخته شده وستونهای دیگری که پیش‌ازآن درمشرق ساخته اند.
۱ ـ ستون مصری قدیم . ۲ ـ تصویر سرستونهائی از زمان بخت النصر در بابل . ۳ ـ تصویر سرستونی ازآثار یونانی آسیای صغیر . ٤ و ٥ ـ ستونهای آکروپولیس درآتن .

(مقابل صفحهٔ ۱۱٦)



مجسمهٔ هرمس و دیونیسوس

(ازآثار یونانی درقرن پنجم پیش ازمیلاد)

جنگ سالامیس را مجسم کرد. دیگر سوفکلوپس [1] و دیگراریپیدس [2] و این سه تن نمایشهای جدی و موثر و غم انگیز تصنیف کردند. ولی نمایشهای خنده آور هم بمیان آمد و معمولاً نمایشهای جدی را صبحها میدادند و نمایشهای خنده آور که بیشتر تقلید اشخاص معروف مانند سقراط یا سوفکلوپس یا خود پریکلس بود و با نقاب یا صورت مصنوعی بازی میکردند بعدازظهر داده میشد. از همان زمان مخروطه های بسیار بزرگ مدور گود ترتیب داده بودند که گرداگرد آن نیمکت نصب شده و کار تماشاخانه را انجام میداد و هر روز هزاران تن آنجا گرد آمده و تماشا میکردند و از اینرو نه تنها برای تماشا کردن و فهمیدن این نمایشها مردم برغبت بخواندن تصنیفات نویسندگان و شاعران میپرداختند بلکه کلیتهً کتاب خواندن در میان مردم کم کم عادت میشد و هر کسی خواندن میدانست میکوشید تا از ادبیات میهن خود بخوبی آگاه گردد.

استبداد آتن و جنگ پلوپونسوس

آتینها بواسطهٔ کامیابی و نیروئی که حاصل کرده بودند مغرور و خودکام شدند. بخصوص چون خطر هجوم ایرانیان مرتفع شد غرور بیشتر یافتند چنانکه با حکومتهای بومی بنای بدرفتاری را گذاشتند حتی بعضی از آنها را که میخواستند بسبب خاتمه یافتن جنگهای ایران از پیمان دلوس بیرون روند مانع شده مورد مجازات قرار میدادند. حقوق مدنی آتن را هم از ولایتها سلب کردند و بنابراین گذاشتند که تنها کسی از این امتیاز بهره مند باشد که در آتن تولد یافته باشد. مالیات را هم بزور گرفته و بدلخواه صرف میکردند. مثلاً خرج ساختمانهای عالی آتن مینمودند

Euripide — ۲ Sophocle — ۱

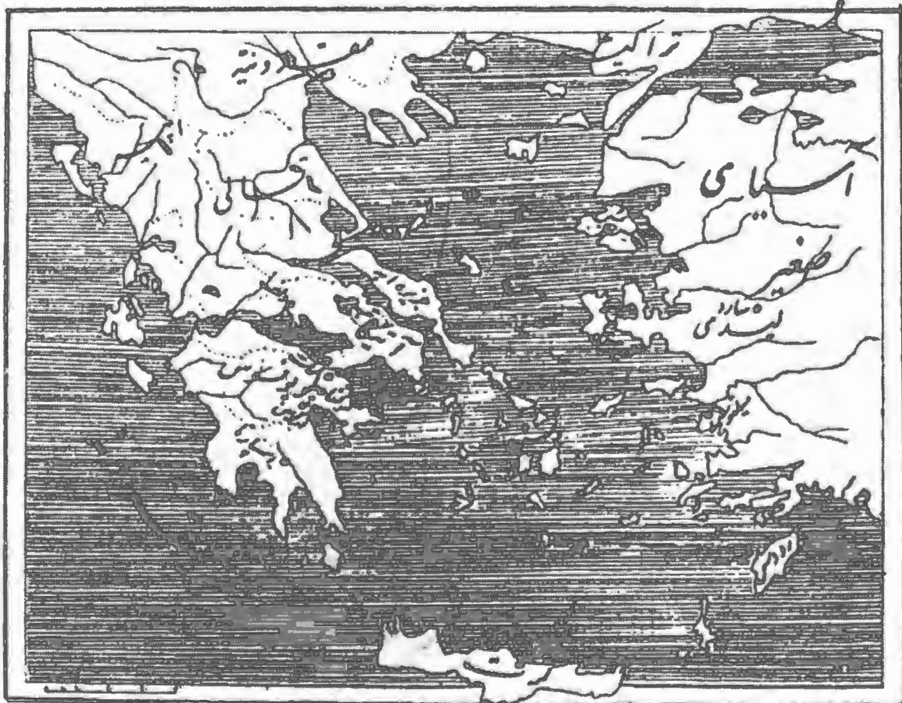
بدون آنکه بفکر آبادی تمام کشور باشند بسبب اینکونه رفتار و بواسطهٔ ترقیات آتن و شدت یافتن حس رقابت اغلب ولایات یونان بخصوص کورینت نسبت بآتن بدبین شدند ولی برتر و قویتر از همه اسپارتا بود که دشمنیهای گذشته را فراموش نمیکرد. سرانجام نفاق و ستیزگی فیما بین شدت یافته باز منجر بجنگ گردید و این جنگ که از سال ۴۳۱ پیش از میلاد شروع شده نزدیک سی سال طول کشید و فقط شش هفت سال در میانه انقطاع پیدا کرد و این زد و خوردها در تاریخ یونان معروف به جنگ پلوپونسوس میباشد بواسطهٔ اینکه اسپارتا در شبه جزیرهٔ پلوپونسوس واقع بود.

این جنگ عظمت دولت آتن را درهم شکست و شرح آن باجمال از اینقرار است :

آتنیها بنا بر نقشهٔ پریکلس بیشتر نیروی دریائی خود را کامل کردند. زیرا گذشته از اینکه یونان حریف پرزوری مانند ایران داشت که ممکن بود از راه دریا حمله کند خود کشور هم مرکب از جزیره ها و شبه جزیره های بسیار بود.

اسپارتیها که در نیروی زمینی قوی بودند با سی هزار سپاه از راه خشکی بآتیکا تاختند. پریکلس فرمان داد مردم همه از پیرامون شهر آتن بدرون گرد آیند و در بناهای مشترک و بخصوص داخل دیوارهای میان شهر و بندر سنگربندی کنند و امر کرد کشتیهای جنگی آنچه بتوانند بکشورهای اسپارتا تیراندازی نمایند. در این گیرودار که جمعیت انبوهی در آتن گرد آمده بود و شرایط بهداری وجود نداشت بیماری طاعون در آنجا ظاهر شد و شاید یک قسمت از سه قسمت تمام نفوس را تلف کرد.

با این پیش آمد فشار اسپارتیها هم مزید بر علت شد و مردم آتن بستوه آمدند و نسبت به



نقشهٔ یونان

(مقابل صفحه ۱۱۸)



مجسمه یکی از دیسك اندازان یونان قدیم

پریکلس رئیس خود بدبینی آغاز کردند و او را بواسطهٔ آمیزش و مهربانی که با سوفسطائیان و فیلسوفان داشت به بیدینی هم متهم ساختند و یکی از دوستان سوفسطائی او را تعقیب نمودند و فیدیاس مجسمه ساز معروف را که از یاران نزدیک پریکلس بود به تهمت نادرستی بزندان انداختند و او در آنجا هلاک شد سرانجام بخود پریکلس هم ظنین شده و بدعوی حیف و میل مالیهٔ کشور محاکمه‌اش کردند. ولی چیزی نگذشت که به نیازمندی کشور بوجود او که با عزم قوی و پشت کار آتن را باوج ترقی رسانده بود پی برده وی را دوباره بفرماندهی بر گزیدند. در اینموقع دو پسر او از طاعون تلف شدند و چندی نگذشت که خود او هم گرفتار همان مرض شد و بسال ۴۲۹/ر درگذشت.

پریکلس بی شبهه مردی بزرگ و توانا و میهن دوست بود ولی کارش این نقص را داشت که مردم را برای ادارهٔ کشور و ادامهٔ کارهای خود تربیت نکرده بود. چنانکه بعد از او ستیزگی و اختلاف پدید آمد و مردمی لایق که هم در کشورداری کاردان و هم در لشکرداری توانا باشد پیدا نشد. فقط گمان میرفت جوان پرشوری که آلکیبیادس[1] نام داشت و از کسان پریکلس بود در این میان کاری بکند ولی او هم نتوانست و هرج و مرج روی آورد و هر نااهلی بکارها دخالت کرد. چنانکه نویسندهٔ معروف فکاهی آریستوفانس[2] در نمایشهای خود این مداخله های بیجا را استهزا کرده است. نمونهٔ اینگونه دخالت‌ها یکی روی کار آمدن شخصی موسوم به کلئون[3] بود که کارخانهٔ دباغی داشت و از این رو کلئون دباغش مینامیدند. این شخص بهر ترتیب بود جنگ را ادامه داد ولی مردم از هر دو طرف خسته و پریشان شده و از آن

۱ — Alcibiade　　۲ — Aristophane

جنگ که ده سال دوام یافته بود ناخشنود بودند تا آنکه تون درگذشت و شخصی از متمولین نجیب آتن باسم نیکیاس بجای او نشست و او بسال ۴۲۱ با اسپارتا صلح کرد و شرایط عمده این بود که هر دو طرف از زمینهائی که در این جنگ فتح و تصرف کرده اند دست بردارند و این صلح تا چهل سال برقرار بماند. امّا این مصالحه دوام نکرد و همواره میان دو دشمن بهانه هائی برای ستیزگی پیش آمد از آنجمله یکی از شهرها که بایستی برحسب شرایط از آن آتن باشد با اسپارتا گروید و اینکار بهانهٔ تازه ای بدست داد. تا نیکیاس برسر کار بود با اسپارتا مدارا میکرد ولی در انتخاب جدید بجای او آلکیبیادس را برگزیدند.

آلکیبیادس برخلاف نیکیاس شخصی دلیر و کاری بود ولی عقیده و اصول متقنی را پیروی نمیکرد و ثبات و تدبیر نداشت چنانکه در این موقع که اسپارتا بواسطهٔ شورش داخلی میخواست پیمان دوستی با آتن ببندد وی بجنگ برخاست و آتنیها را که از جنگ سابق و مرض طاعون خسته و ویران شده بود دوباره بقتال کشانید. این دفعه کشتیهای جنگی آتن بکلی بدست دشمن افتاد و نابود شد و آتن عاجز و مغلوب گردید و آلکیبیادس هم که مردی بی حقیقت و متلون و خودپرست بود وگاهی با یکطرف وگاهی با طرف دیگر سازش میکرد بکیفر بی حقیقتی خود سرگردان و بی خانمان شد و سرانجام یکنفر از ایرانیها او را کشت.

عجب آنکه در این جنگ هم آتنیها و هم اسپارتیها از شهربان دولت شاهنشاهی ایران که در آسیای صغیر و سواحل حکومت داشت برضد یکدیگر یاری میخواستند و در مقابل با او شرایط مساعد مینمودند و چون وقتی آتنیها از شورش مصریان برضد ایران استفاده کرده بمصریها یاری کرده بودند در اینموقع هم سردار ایرانی با اسپارتیها برضد آتنیها یاری مینمود

و زر و سیم و کشتی با آنان میداد و سبب عمدهٔ کامیابی آنها در بحرالجزایر یا آکیا هما نا همراهی ایرانیان بود.

خلاصه این جنگ تمام یونان را خراب کرد و لیکن در آتن سبب عمدهٔ خرابی اختلافات و دسته بندیهای داخلی بود که هر روز گروهی از مردم قراری داده و روز دیگر آنرا با هیاهو نسخ میکردند و بدینگونه وقت تلف میشد و دشمن فایده میبرد. چنانکه در اینموقع که آتن هنوز در حدود صد و هشتاد فروند کشتی سه رده ای داشت اختیار آنها را بدست گروهی از سرکردگان داد که هر یکی یک روز فرماندهی میکردند و اینگونه کارهای خلاف عقل و تدبیر سبب گسیخته شدن نظام امور میگشت. تا اینکه یکی از اسپارتیهای جنگاور و مدبر موسوم به لوزاندر زمام امور را بدست گرفت و سپاه اسپارتا آتن را محاصره کرد. آتنیها پس از مقاومت زیاد سرانجام سر فرود آوردند و دولت آتن که تمدن عالی داشت و سردارانی مانند تمیستوکلس و پریکلس دیده بود و در نیرو و قدرت و داشتن ناوگان قوی با دولت شاهنشاهی ایران دعوی برابری میکرد بکلی از شوکت و اقتدار افتاد.

آخرین کشمکشها در میان حکومتهای محلی یونان

انقراض دمکراسی و تسلط اسپارتا

چنانکه دیدیم در تمام نیمهٔ دوم قرن پنجم قبل از میلاد بفاصله های مختلف میان آتن و اسپارتا بر سر ریاست و برتری آتش جنگ روشن بود تا در نتیجه آتن شکست خورد و اسپارتا غالب گشت ولی چنانکه خواهیم دید چون اسپارتیها جز جنگ آوری بچیز دیگری آشنا نبودند و آئین کشورداری نمیدانستند از عهدهٔ حفظ دولت یونانی بر نیامدند. اول اثر تسلط آنان این بود که حکومت هر شهری را باختیار چند تن لشکری داده با این ترتیب اصول دمکراسی آتن را از بین بردند.

گرچه در اینموقع باید گفت علت اصلی ضعف و شکست دمکراسی آتن از خود آن ناشی گشت و هجوم اسپارتا در واقع نتیجهٔ فساد داخلی آتن بود.

اولاً دمکراسی بار کشور را سنگین کرده و گذشته از مخارج هنگفت ساختمان و تجمل و نظایر آن بمأمورین و بخصوص بهزاران دادرس حقوق گزاف میپرداخت حتی بعامه هم از بابت تماشاخانه ها خرجی میداد و اینهمه بار خزانهٔ کشور میشد و کار بجائی رسیده بود که هرگاه درآمد کم میگشت دادرسان اشخاص مالدار را بهانه ای محکوم میکردند تا دارائی ایشان را توقیف کنند. دیگر چنانکه در گذشته اعیان مردم را آزار میکردند دمکراسی هم بنوبهٔ خود به آزار مردم پرداخته بود. دیگر آنکه حق جمع آوری مالیات را دولت مانند کالا بمردم میفروخت و هرکه بیشتر میخرید او میبرد و خود تمام این پول را باضعاف از کیسهٔ مردم درمی آورد. دیگر آنکه بواسطهٔ وقوع جنگها و فقیر گشتن روستائیان و خراب شدن زمینها کشاورزی تنزل کرده و اعیان از ارزانی زمین استفاده نموده زمینها و دهکده های زیاد خریده و تمام اراضی کشور بدست چند نفر مالدار افتاده بود. دیگر آنکه بواسطهٔ ترقی بازرگانی و رواج صرافی و بجریان افتادن پولها گرچه از طرفی بازرگانی وسعت یافت ولی از طرف دیگر قیمتها بالا رفت و مخارج مردم و دولت بهر روز افزون تر گشت. دیگر آنکه در نتیجهٔ جنگ عده ای از مردم بزندگی نظامی معتاد شده نمیخواستند بکار دیگر پردازند چنانکه بسیاری از ایشان که بار خزانهٔ کشور شده بودند مهاجرت کرده وارد خدمت دولت ایران یا مصر شدند. از آنجمله چنانکه در تاریخ ایران خواهیم دید سیزده هزار اسپارتی بخدمت کوروش کوچک درآمدند و با او بجنگ برادرش اردشیر دوم شاهنشاه هخامنشی رفتند و چون کوروش در آنجنگ کشته شد ده هزار تن از ایشان که از معرکه جان بدر برده بودند بسرپرستی گزنفون حکیم و مورخ یونانی از راه کردستان

وارمنستان و دریای سیاه بیونان بازگشتند و از این عده نزدیک چهار هزار تن سالم بمیهن خود رسیدند.

جنگ داخلی و بازگشت امنیت و آسایش بدست ایران

بازگشت لشکر ده هزار نفری یونانی بنظر اسپارتیها دلیل ضعف ایران شمرده شد و بخیال خام بجنگ با ایران اقدام کردند ولی دیری نگذشت که از این جسارت پشیمان گشتند و دولت ایران بآن نقاط نیرو فرستاد. حتی آتنیها در برابر ایرانیان سر فرود آوردند و بر ضد اسپارتیها تابع فرمان ایران شدند و یک جنگ داخلی میان قسمتهای مختلف یونان درگرفت که بجنگ کورینت معروفست. سرانجام دولت ایران اسپارتیها را هم جلب کرد و در تحت رهبری و سرپرستی ایران بسال ۳۸۷ ق م صلحی میان ایران و یونان انعقاد یافت که موجب رفاه و امنیت تمام یونان گردید و آن را بنام پادشاه ایران که در آنموقع اردشیر دوم بود صلح شاهنشاهی نام نهادند. پس دولت ایران تقریبا صد سال پس از داریوش اول دوباره در سراسر یونان فرمان روا گشت و فتنهٔ یونان که از نفاق و فرقه بازی برپا شده بود یک چند فرونشست. بموجب این پیمان یونانیان حق سیادت و حکومت ایران را در تمام سواحل آسیای صغیر و جزیرهٔ قبرس تصدیق کردند. ولی دیری نگذشت که بازستیزگی برپا گشت و این بار مردم تبس بفرماندهی مردی لایق موسوم به اپامینداس ۱ کسب نیرو کرده بفتوحات برخاستند. از آنسو آتن نیز بار دیگر ناوگانی فراهم ساخته با اسپارتا در آویخت و مغلوب شد. اسپارتا هم به جنگ تبسی ها برخاست و بسال ۳۷۱ ق م شکست یافت. گرچه تبس برای توحید یونان میکوشید

۱ — Epaminondas

و از دولت ایران برای این مقصود کمک مالی میگرفت ولی بمقصود نرسید و سرانجام در یک جنگ دیگر با اسپارتا مغلوب گشت و اپامینداس کشته شد. باین ترتیب آخرین حکومت نیرومند یونان منقرض گشت و شیرازهٔ امور آن کشور از هم پاشید. تا بار دیگر اسکندر مقدونی سروسامانی بآن دیار داد ولی دولت او نیز دیر نپائید.



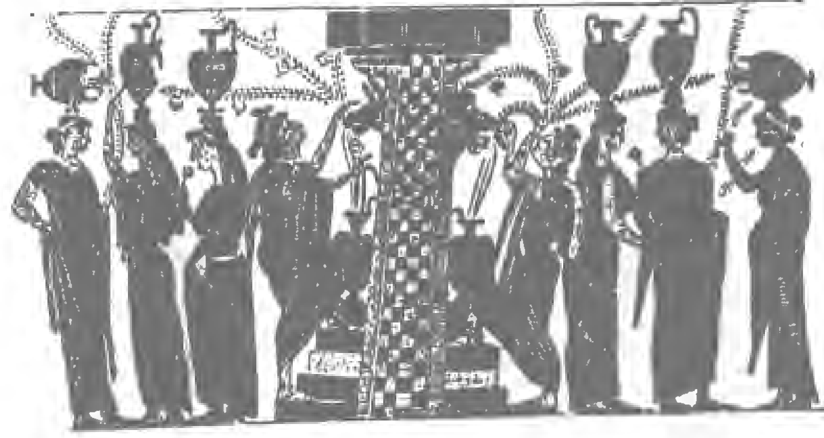
اری پیدس

شاعر و نویسندهٔ قدیم یونان

سوفوکلس

شاعر ونویسندهٔ یونان

(مقابل صفحهٔ ۱۲۴)



تصویری از زنان یونان قدیم
که از چشمه آب میبرند

۵- تمدن و فرهنگ یونانیان در این دوره

از آنچه دیدیم بخوبی پیداست که یونانیان در کشورداری دستی نداشتند و همواره گرفتار نفاق و دسته بازی و دوتیرگی بودند. چنانکه در تمام مدت حیات سیاسی خود از اول مهاجرت تا قرن چهارم پیش از میلاد یعنی در مدت شش قرن نتوانستند دولت واحدی بوجود آورند. درصورتیکه دولت شاهنشاهی ایران تحت فرمان داریوش یک کشور بزرگ عالمگیری بوجود آورد که حدود آن کشورهای آسیا و اروپا و افریقا را جمع کرد و نظامی و وحدتی در آن کشور پهناور ایجاد نمود که در تاریخ عالم سابقه نداشت.

اگر یونانیان در کشورداری بپایهٔ ایران نمیرسیدند در تمدن و فرهنگ از هنرهای زیبا و علوم و ادبیات مقامی بس بلند داشتند و پیشرو فرهنگ مغرب زمین بودند.

تکمیل فن معماری

فن معماری که از قدیم و بخصوص از زمان پریکلس رو بترقی نهاده بود بدرجهٔ کمال رسید. بهترین نمونهٔ ترقی تدریجی سبک ساختمان شکل سرستونهاست که در دورهای مختلف زیباتر و کاملتر گردید و از سبک دوری بسبک یونی و سرانجام بسبک کورینتی رسید. نه تنها در آتن بلکه در تمام یونان ساختمانهای بزرگ سنگی بنا نهادند و این صنعت در مهاجرنشینهای یونان نیز ترقی نمود. از آنجمله در آسیای صغیر مقبرهٔ بزرگ مرمری بنام شاه آنسرزمین که ماوزولوس[1] بود بدست معماران یونانی ساخته شد که در آن عصر در زیبائی و شکوه معروف جهان بوده و از عجایب

۱ — Mausole بواسطهٔ اهمیت این بنا بعد ها مطلق آرامگاه جسد بزرگان را Mausolée نامیده اند

جهشگانه شمرده شده است .

هنر مجسمه سازی و هیکل تراشی هم در یونان پیشرفت بزرگی کرد .

مُجسمه سازی مجسمه ساز معروف زمان پریکلس که فیدیاس باشد مجسمه های بسیار زیبا و حلیم میتراشید که از قطر طبیعی انسان بزرگتر بود . مجسمه سازان بعد که بزرگترین آنها پرَکسیتیلِس نام داشت این هنر را کامل‌تر کرده و مجسمه ها را بیشتر بحجم طبیعی انسان میساخت . از او بهتر صنعت اسکوپاس¹ بود که نه تنها حجم و شکل طبیعی انسان بلکه حرکت و حالات را هم جلوه داد و سنگتراشیهائی که بر دیوارهای مقبرهٔ ماوزولوس از آن هنرپیشه ماهر مانده این شیوه را بخوبی نشان میدهد .

نقّاشی چنانکه در سابق دیدیم هُنر نقّاشی هم در یونان از قدیم آغاز شده بود و بتدریج کامل‌تر میشد . از آنجمله کم کم رنگ روغنی معمول گشت و مانند سابق کار نقّاشی منحصر برنگ آبی نبود . نقّاشیهای گذشته معمولاً مُسطح بود ولی در این مورد آپولودروس² نامی دریافت که اگر یک طرف نقش را تاریکتر بکشیم مجسم دیده میشود و با این کشف بزرگ صنعت سایه و روشن در نقّاشی پیدا شد و بتدریج پی بردند که بواسطهٔ سیر رنگ کشیدن و سایهٔ صحیح دادن بیک قسمت تصویر ممکن است حسّ فاصله و مرایا در ناظر تولید نمود . پس این فن یعنی فن مرایا و مناظر بوجود آمد و هُنر نقّاشی بجائی رسید که استادان ماهر با قلم خود اعجاز میکردند .

گویند نقّاشی بنام زوکسیس³ نقشهٔ خوشهٔ انگوری بر سنگ چنان شبیه کشید که چشم مرغها را

¹ — Scopas ² — Apollodore ³ — Zeuxis

فریب میداد و بر آن پرنده نوک میزدند و نقاشی دیگر بنام پاراسیوس[1] مجلسی خوب کشیده و روی آن را یک نوع تور نقش کرده و چون زوکسیس روزی بتماشای آن رفت از فاصله ای چنین پنداشت که واقعاً روی نقاشی پرده ای نازک کشیده اند و رفت تا پرده را کنار بکشد معلوم شد پرده ای در کار نبوده و استادی که مرغها را فریب داده بود خود فریب نقاشی پاراسیوس را خورد. صنعت نقاشی بر کوزه ها و ظرفها بعد از جنگهای پلوپونز چندان پیشرفت نداشت و صنعتگران بیشتر تقلید گذشته را میکردند.

دین و ادبیات و فلسفه

چنانکه پیش از این هم دیدیم یونانیان خدایان را بصورت انسان ولی بزرگ و قوی مجسم میکردند و بخدایان زن و مرد هر دو معتقد بودند بسحر و جادو و طلسم و بعضی ادعیهٔ اسرارآمیز هم عقیده داشتند و عبادات و آئین مخصوصی بنام آئین و اسرار الوسی[2] انجام می دادند. تمام این عقاید و روایات و طلسمها در منظومه ای موسوم به اُرفیوس[3] ذکر شده بود و در حقیقت این منظومه بجای کتاب آسمانی یونانیان بشمار میرفت. در یونان گذشته از خدایان بومی که نامی از آنها برده ایم بعضی خدایان بیگانه هم بتدریج طرف ستایش واقع شدند که معروفتر از همه آمن خدای مصریان بود و شاعر معروف یونانی پیندار قصیده ای در مدح او ساخته و هر سال گروهی از یونان بزیارت معبد آمن که در صحرای آفریقا بود رهسپار میشدند.

ولی چنانکه پیش از این هم ذکر شده دین یونانی دین عالی روحانی نبود و در اخلاق مردم تأثیری نداشت حتی بخدایان نیز کارهای بد نسبت داده میشد. در بارهٔ مسئولیت اعمال

Orphéus — ۳ Eleusis — ۲ Parrhasius — ۱

و روز باز خواست و جهان پس از مرگ هم نظر معیّن روشنی نداشتند. فقط در اواخر عقیده‌ای منتشر شد که نیکوکاران پس از مرگ بباغهای الوسی و بدکاران بظلمات زیرزمین یا هدیس[1] میروند.

بتدریج دانشمندانی ظهور کرده واین دین بچگانه را رد کردند و مردم را بدین توحید و اخلاق نیک و خداشناسی واقعی دعوت نمودند. این دانشمندان فیلسوفها بودند و یکی از آنان سقراط بود که به اصلاح عقاید و اخلاق مردم پرداخت و میگفت انسان از فطرت قابل اصلاح است و با تربیت صحیح ممکن است او را به بلندترین مرتبهٔ آدمیّت رسانید. از فلاسفهٔ دیگر کزنوفانس[2] وارسطو وافلاطون بودند که سخنان عالی گفتند وافکار بزرگ ابراز کردند و همّت بتربیت مردم گماشتند و درنتیجه کم کم برشمارهٔ دانشمندان افزوده شد. سقراط در اواخر قرن پنجم وارسطو وافلاطون در قرن چهارم پیش از میلاد یعنی نزدیک صدسال پس از جنگهای ایران و یونان میزیستند.

درنتیجه ظهور فلاسفه وتعلیمات ایشان اشخاصی که درعلوم مختلف استعداد داشتند ظهور کردند. ازآنجمله یکی ایسوکراتیس[3] بود که درعلم کشورداری مقالاتی نوشت و مردم را به یگانگی و همدستی دعوت نمود. افلاطون هم درضمن تألیفات فلسفی کتابی راجع به بهترین روش ادارهٔ کشور تصنیف کرد. بعقیدهٔ او سعادت هرکشور درآنست که مدیران امور همه مرکّب از دانشمندان وتربیت شدگان یعنی فلاسفه باشند.

از تصنیفات وآثار ادبی دراین دوره بیشتر تصنیفات حزن آور رأی پید پس را میخواندند و داستانهای اُمیروس وحتّی فکاهیات آرِیستوفانِس تاحدّی متروک شده بود. اساساً مردم بیشتر به علوم طبیعی مانند نجوم و ریاضی که درترقّی بود توجه داشتند. تاریخنویسی هم ترقّی کرد.

۱ — Hadès ۲ — Xénophane ۳ — Isocrate



نمونه ای از سنگتراشی بنای ماوزولوس درآسیای صغیر
(ازآثار اسکوپاس)

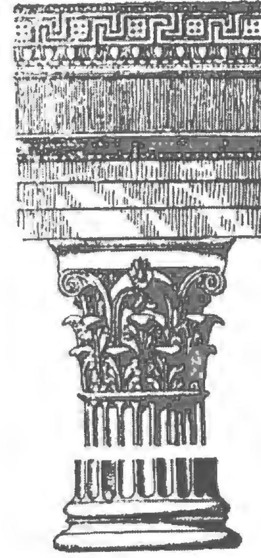
(مقابل صفحهٔ ۱۲۸)





۱ ۲

۱ ـ مجسمهٔ کودکی که خار از پای میکشد (ازآثار قدیم یونان)
۲ ـ صورت خنده‌آوری که بتقلید مجسمهٔ ۱ ساخته شده.



سر ستون سبک کورینت

یکی از مورخان معروف عصر توکیدیدس[۱] نام داشت و او برخلاف هردوتس و دیگران که علت وقایع را تحقیق نکرده و آنها را بخدایان نسبت میدادند علت های طبیعی حوادث و وقایع تاریخ را جستجو میکرد. علم پزشکی و نبات شناسی و جانورشناسی هم در این دوره پیشرفت بزرگی کرده و تدریس میشد.

۱ — Thucydide

۶- اسکندر و جانشینان او.

چون طوایف یونانی از شمال اروپا بجنوب مهاجرت کردند یک قسمت آنها در ولایات شمالی شبه جزیرهٔ یونان مانند تسالیا[۱] واپیروس[۲] وماکدونیا (مقدونیه)[۳] وتراکیا (تراس)[۴] اقامت جستند. از بینِ دسته بعضی مانند مردم تراکیا نسبت به تمدن یونانی بتدریج بیگانه گشتند وحتی زبانشان بقدری تغییر یافت که یونانی را نمی‌فهمیدند. سپس در بعضی نقاط شمال از آنجمله در مقدونیه فرهنگ یونان نفوذ یافت وشاهان آن کشور در انتشار زبان وادبیات یونانی بذل همت کردند. چنانکه مادر فیلیپوس پادشاه نامی مقدونیه در اواخر عمر خواندن ونوشتن یونانی را یاد گرفت وخود فیلیپوس بیونانی تحصیلات کافی داشت ومقالات ایسوکراتیس سخنور یونانی را در لزوم وحدت یونان ونکوهش تفرقه خوانده وبعزم تسخیر وتوحید آن کشور افتاده بود. چون پیش از آن هم در تبس در خدمت اپامیننداس بسر برده بود در رسم سپاهیگری را از وی آموخت وچون بمقدونیه بازگشت نخست بفکر تهیهٔ سپاه افتاد ودر اندک زمانی لشکری که در نظام وصف بندی بهتر از لشکر اپامینداس بود بوجود آورد. چنانکه صف بندی سپاه مقدونیه مشهور جهان گردید. گذشته از این صف بندی که مخصوص پیاده نظام بود فیلیپوس نیروی مهم سوار هم تشکیل داد زیرا تأثیر وچابکی سواران ایران را شنیده وبی باهمیت آن برده بود. مقدونیها هنگام لشکر آرائی پیادگان را در میان وسواران را در دو سوی لشکر قرار میدادند.

۱ — Tessalie ۲ — Epire ۳ — Macédoine
۴ — Thrace

با این سپاه پادشاه مقدونیه نخست رو بیونان آورد. در آن هنگام یونانیان دو دسته شدند که یکدسته طرفدار همدستی و دوستی با فیلیپوس بود و دستهٔ دیگر مقدونیها را بنظر بیگانه و وحشی مینگریست. پیشوای فرقهٔ اول ایسوکراتیس بود که ظهور پادشاه مقدونیه را موجب اتحاد یونان میدانست و در لزوم اتحاد و جنگ با ایران مقالات نوشته و نطقها کرده بود. پیشوای فرقهٔ مخالف نیز دموستنیس ۱ بود که سخنرانیهای آتشین او بر ضد تسلط فیلیپوس تأثیری عمیق داشت. چنانکه گفتیم پادشاه مقدونیه نوشته‌های ایسوکراتیس را خوانده و بتأثیر آن همت بتوحید یونان و جنگ ایران گماشت و بتصرف یونان پرداخت و بسال ۳۳۸ قبل از میلاد تمام یونان را تابع خویش ساخت و عازم حرکت بسوی آسیا بود که ناگاه کشته شد و پادشاهی مقدونیه به پسرش اسکندر رسید (سال ۳۳۶ قبل از میلاد). اسکندر (آلکساندر) همانست که دولت هخامنشی ایران را منقرض ساخت و تفصیل حال او را در تاریخ ایران می‌بینیم.

مقاصد و اخلاق اسکندر

اسکندر بواسطهٔ تعلیمی که نزد استاد خود ارسطو فیلسوف بزرگ یونان دیده بود و بسبب خواندن داستانهای قهرمانی مانند هراکلیس ۲ یا (هرکول) پهلوان نامی و داستانهای یونان و در نتیجهٔ عزم و همتی که در پدر خود فیلیپوس مشاهده کرده بود دارای همتی عالی و آرزوئی بزرگ شده و بعزم تسخیر جهان و توحید تمام کشورها افتاده بود. ولی با اینکه پرورش یونانی داشت و انتشار فرهنگ یونان را میخواست باز وقتی تمدن و عظمت ایران را دید ناچار شد

۱ — Démosthènes ۲ — Hercule

اصول کشورداری و ترتیبات درباری ایران را طرف توجه قرار دهد چنانکه اداره کارهای بزرگ را بشهربانان ایرانی سپرد و رسوم و آئین ایران را محترم داشت. حتی خود لباس ایرانی در برکرد و روشنک دختر یکی از خانواده های معروف سغدی را که از نژاد ایرانی بود بهمسری خود برگزید و بزرگان ملت خویش را نیز بر آن داشت که با ایرانیان خویشاوندی کنند. نسبت بعلوم خاصه علوم جغرافی و طبیعی میل و ذوقی داشت و هیئتها برای تحقیق در مسائل علمی تعیین نمود و بساختن شهرها و جاده ها و ترویج بازرگانی همت گماشت.

از طرف دیگر این جوان در نتیجهٔ فتوحاتی که بآن سرعت نصیب او گشت خود را باخت و مغرور شد و شقاوت و کینه جوئی پیشه کرد. چنانکه پرسپلیس یا شهر پارس (تخت جمشید) را آتش زد و کارش در غرور بجائی رسید که خود را فرستادهٔ خدایان پنداشت و بخیال تسخیر تمام جهان افتاد و بجای اینکه لااقل پس از تصرف ایران از لشکرکشی دست بردارد و بآبادی همت گمارد رو بهندوستان نهاد و لشکریان خود را فرسوده کرد. در نتیجهٔ همین غرور و خودپرستی و شقاوت همراهان و دوستانش از وی رنجیده خاطر گشتند و نهانی برضد او متحد شدند. اسکندر چون از این اقدام خبردار شد همهٔ ایشان را بکشت و از جملهٔ آنها یکی پارمنیون از دوستان پدرش بود و دیگر کالیستنس ندیم و مورخ شخص او و دیگر کلیتوس که جان اسکندر را در جنگ گرانیکوس از مرگ نجات داده بود.



مجسمهٔ سقراط حکیم

(مقابل صفحهٔ ۱۳۲)



مجسمهٔ دمستنس سخنران بزرگ یونان

یونان پس از مرگ اسکندر

مرگ ناگهانی اسکندر دولتی بزرگ و پهناور را در نهایت بی تکلیفی و بی نظامی گذاشت و چون او جانشین قابلی نداشت سرداران لشکرش باهم بزد و خورد برخاستند و دولت اسکندری سرانجام بسه بخش اروپائی و آسیائی و افریقائی تقسیم شد و هریک از بخشهای سه گانه درفرمان یکی از سران دولت اسکندر قرار گرفت. در اروپا قسمت عمدهٔ متصرفات اسکندر یعنی مقدونیه بدست آنتیگونوس[۱] افتاد و در آسیا تمام متصرفات او با کشور ایران بفرمان سلوکوس[۲] درآمد. در افریقا نیز مصر و توابع آن را پتلمئوس (یا بطلمیوس[۳]) تصرف کرد.

بطلمیوس دولتی منظم تأسیس نمود و اسکندریه را که اسکندر در مصر کنار دریا ساخته بود بپایتختی برگزید و ناوگانی ترتیب داد و سواحل دریای احمر و آسیای صغیر را نیز تصرف کرد. اسکندریه از این تاریخ مرکز بازرگانی مدیترانه گردید و بطلمیوس بجای پول ایران که تا آن زمان واسطهٔ معاملات آن سامان بود پولی جدید سکه زد.

این دولت که زمامداران آن یونانی بودند ولی خود را مانند اخلاف فراعنه جلوه داده و برهمان روش حکومت میکردند نزدیک به دو قرن ونیم دوام یافت و در سال ۳۰ پیش از میلاد بدست رومیان منقرض گردید.

قسمت مهم دولت سلوکوس چنانکه گفتیم ایران و سوریه بود. سلوکوس در سوریه نزدیک دریای مدیترانه شهری ساخته پایتخت خود قرار داد و چون پدرش آنتیوکوس

۱ — Antigonus ۲ — Seleucus ۳ — Ptolémée

نام داشت آن شهر را بنام پدر نامید و همانست که ما انطاکیه میگوئیم . این شهر در بازرگانی با شهر اسکندریه مصر رقابت میکرد. سلوکوس و پسرش آنتیوکوس اول در آسیای صغیر و بین النهرین و ایران شهرهای چند دیگر بنا نهادند که از آن جمله یکی شهر سلوکیه بود در کنار دجله نزدیک محلی که امروز شهر بغداد است . سلطنت سلوکیان بر ایران دوام نکرد و دیری نگذشت که ایرانیان بتجدید شاهنشاهی خویش برخاستند و حکومت سلوکی را از ایران برانداختند و بجای آن دولت اشکانی را بوجود آوردند. سوریه هم پس از چندی بدست رومیان افتاد و دولت سلوکیان منقرض گردید.

دولت مقدونیه که کوچکترین سه دولت بود چندی برای تصرف تمام یونان با حکومتهای محلی کشمکش داشت . نزدیک سال ۲۸۰ پیش از میلاد هم طوایف گل[1] که در ۴۰۰ ق.م. بشمال ایتالیا آمده بودند از آنجا رو بیونان آوردند و از یونان نیز گذشته بآسیای صغیر رفتند. ولی آنتیگونوس دوم در ترا کیه گل‌ها را شکست داد و با آنتیوکوس پادشاه سلوکی نیز بر ضد مصر همدست شد و دو بار نیروی دریائی آن دولت را درهم شکست . ولی شورش‌های داخلی او را از پیشرفت بازداشت و یونان از این شورش‌ها و جنگهای خانگی ضعیف شد و سرانجام چنانکه خواهیم دید رومیان آن کشور را تسخیر کردند (۱۴۸ ق.م.)

۱ — Gaule

۷— تمدن دورهٔ اخیر یونان

یکی از تأثیرات فتوحات اسکندر منتشر شدن زبان و ادبیات یونان در آسیا و افریقا بود. هرچند در ایران زبان یونانی شیوع زیاد پیدا نکرد ولی چنانکه خواهیم دید اشکانیان که ایرانی بودند و دست بیگانگان را کوتاه کرده بودند پول خود را بخط یونانی سکه میزدند. در مصر زبان یونانی در نتیجهٔ حکومت بطلمیوس و جانشینان او بیشتر رواج یافت و در نوشته‌های بازرگانی معمول شد. حتی نوشته‌ها و کتیبه‌های رسمی را هم بدو زبان مصری و یونانی مینگاشتند. نمونهٔ اینگونه نوشتها سنگ روزِتاست[۱] که آنرا بسال ۱۹۵ پیش از میلاد برای ثبت مراسم و آدابی که از طرف روحانیان نسبت به شاه وقت اجرا شده بدو زبان مصری و یونانی و سه خط هیروگلیف و خط جدید مصری و خط یونانی نوشته‌اند و آن سنگ در سال ۱۷۹۹ میلادی هنگامی که سربازان ناپلئون امپراطور فرانسه زمین را برای سنگربندی میکندند پیدا شد و شامپولیون فرانسوی چنانکه در تاریخ مصر هم گفته شد بکمک خط یونانی خواندن خط هیروگلیف را کشف کرد. نوشته‌های زیاد دیگر هم بخط یونانی برروی طومارهای پاپیروس در مصر پیدا شده است که خشکی هوا آنها را بخوبی نگاه داشته و این نوشته‌ها برای پی بردن باوضاع آن زمان بسیار سودمند است.

ساختن بناهای بزرگ و عمارتهای تازه و شهرهای نوازروی نقشه با خیابانهای منتظم و لوله‌کشی نه تنها در یونان بلکه در آسیا و اروپا هم در آن دوره معمول گردیده بود که از آنجمله

۱ — Rosette که محلی است در مصر و بعربی رشید میگویند.

یکی شهر اسکندریه است . این شهر در زمان بطالسه مرکز بازرگانی و آبادترین و معتبرترین بندرهای جهان بود و کاخ ها و بناهای سنگی بزرگ داشت . دیگر شهر پرگام که در ساحل غربی آسیای صغیر ساخته شده و در آبادی و وسعت و استحکام و زیبائی مخصوصا در سنگتراشیها و مجسمه سازیهای عالی که نمونهائی از آن بدست آمده نظیر نداشت . از آنجمله مجلسی است که در سنگ تراشیده اند و نشان میدهد که یکی از مردم گل خود و زنش را میکشد تا باسیری نیفتد . این سنگ در پرگام بدست آمده و از غرایب آثار صنعت یونانی است .

یکی دیگر از نمونه های بدیع سنگتراشی و مجسمه سازی آنزمان سنگ تابوت مرمر معروف به تابوت اسکندر است که صورت اسکندر را در جنگ ایسوس با مهارت و زیبائی مخصوصی برروی آن کنده اند . و دیگر مجسمه معروف لائوکوئون[1] کاهن شهر تروا و دو فرزند او که بموجب افسانه لائوکوئون در مقابل خیانتی که بشهر کرده و یونانیها را بدانجا راه داده بود بحکم خدایان با دو فرزندش گرفتار ماری شده است .

نقاشی نیز در این دوره پیشرفت بسیار کرد و مخصوصاً میناکاری یا موزائیک[2] رنگارنگ زیبا در اندرون عمارتها ساخته میشد . یکی از آنها تصویر جنگ اسکندر با ایرانیان در ایسوس است که بدست یکی از نقاشان ماهر یونانی آن زمان ساخته شده و اکنون در موزهٔ ایتالیا محفوظ است .

علوم نیز در قرن سوم و چهارم پیش از میلاد بدستیاری دانشمندان یونانی ترقی بسیار کرد . علم مکانیک یعنی جراثقال (علم الحیل) و استعمال چرخهای آهنی را ایندو

١ — Laocon ٢ — Mosaïque

بوجود آمد و یکی از علمای نامی اینزمان حکیم ارشمیدس[1] بود که در شهر سیراکوس در جنوب ایتالیا اقامت داشت و با دانشمندان اسکندریه که در موزهٔ آنشهر اجتماع داشتند مکاتبه میکرد. ارشمیدس عالم ریاضی بود و اهرم را اختراع کرد و بلند کردن اجسام سنگین را بدان وسیله چنان آسان نمود که پادشاه وقت با چرخانیدن دستگیره ای که وصل به اهرمها بود کشتی بزرگ سنگینی را حرکت داد.

موزهٔ اسکندریه مجمع دانشمندان بزرگ بود و از معتبرین ایشان یکی اوقلیدس[2] بوده است که اشکال هندسی را نخست او مرتب کرد. گذشته از ریاضی علوم ستاره شناسی و جغرافی هم ترقی کرد و استادانی مانند ابرخس[3] و ارسترخس[4] از روی حسابهای دقیق نجومی کشف های بسیار کردند و اراتستنس[5] با رصد و تحقیقات جغرافیائی به تخمین حجم زمین نائل آمد و او نخستین کسی است که نقشهٔ زمین را با خطوط طول و عرض ترسیم نموده است.

علوم گیاه شناسی و جانورشناسی و کالبدشکافی و پزشکی هم پیشرفت نمود و یکی از دانشمندان بنام هروفیلوس[6] در کالبدشکافی بسیار کار کرد و عمل بعضی از اعصاب مانند عصب باصره را دریافت.

برای تحقیقات علمی کتابخانه های مهم در مصر و اسکندریه ایجاد شده بود. در کتابخانهٔ اسکندریه بطلمیوس دوم نزدیک نیم میلیون طومار گرد آورد و بعدها آن کتابخانه دارای ۷۰۰۰۰۰ جلد کتاب گردید. این کتابها را در اسکندریه کاتبان دقیق نسخه میکردند در

۱ — Archimède ۲ — Euclide ۳ — Hipparque
۴ — Aristarque ۵ — Eratosthènes ۶ — Herophile

همه جا انتشار میدادند.

یکی دیگر از دانشمندان این دوره کِلُودیُوپْس بطلیوس[۱] نام داشت که در هیئت و جغرافی و ریاضی انگشت نما بود و هیئت او که زمین را در مرکز عالم تصور میکرد تا سیصد سال پیش مقبول عالمیان بود.

یونانیان این دوره در ادبیات و فلسفه و دین و آموزش و پرورش نیز پیشرفت های بزرگ کردند و کتابهای نظم و نثر رواج و انتشار یافت. گذشته از اشعار و آثار نویسندگان سابق مانند اوری پیدس و سوفوکلس منظومه ها و سرود های نویسندگان و شاعران تازه مانند کالیماخس[۲] نیز معمول گردید. موضوع شعر در این دوره منحصر به تصویر جنگ و فجایع نبود بلکه بیشتر وصف طبیعت و زیبائی را دوست میداشتند و از گویندگان بزرگ این زمان یکی تئوکریتس[۳] از اهالی سیسیلیا بوده است. همچنین نمایش نویسی طرف توجه قرار گرفت و شاعری بنام مِنانْدُر[۴] از عهدهٔ این هنر بخوبی برآمد.

از وقایع مهم تاریخ یونان و از مظاهر بزرگ تمدن و فرهنگ آن سامان ظهور فلاسفهٔ بزرگ است. فیلسوف نامی است که به دانشمندان بزرگ داده میشده و آنان حقیقت عالم و اصل ماده و روح را پژوهش میکردند و مایهٔ ظهور علوم مختلف مانند پزشکی و نبات شناسی و ریاضی و علوم طبیعی تحقیقات ایشان بوده است. معروفترین این فیلسوفان چنانکه پیش هم گفتیم سُقراط و افلاطون و ارسطو بودند. افلاطون شاگرد سُقراط و ارسطو شاگرد افلاطون بود.

۱ — Claude Ptolemée　۲ — Callimaque
۳ — Théocrite　۴ — Menandre



مجسمهٔ یکی از مردم گل
که خود و زنش را می کشد تا باسیری نیفتد
(از آثار قدیم پرگام)

(مقابل صفحهٔ ۱۳۸)



مجسمهٔ لائو کوئون کاهن شهر تروبا

که بسبب خیانت بحکم خدایان با دوفرزندش گرفتار ماری شده است
(از آثار قدیم برگام)

گذشته از این دانشمندان که بیشتر در حقیقت جهان تحقیق میکردند دانشمندانی هم ظهور نمودند که در بارهٔ سعادت و بهترین روش زندگانی انسان بحث مینمودند و در آن دوره فرقه های معروف فلسفه اپیکوریان و رواقیان بودند. دین یونانی هم نسبت بسابق عالی تر و روحانی تر گردید و این ترقی معنوی چنانکه پیش از این هم اشاره کردیم از پرتو وجود فیلسوفان بود.

یونانیان تنها به تحقیق مسائل نپرداختند بلکه حوزه های علمی عالی هم مانند آکادمیا (آکادمی) ولیکئون (یالیسه) در آتن و بعد در جنوب ایتالیا و اسکندریه تأسیس نمودند و در تعلیم این مطالب و تربیت دانشمندان سعی وافر بکار بردند.

اوضاع سیاسی و تمدن یونانی در این عصر تقسیمی که گذشت جریان داشت تا سرانجام در حدود ۲۰۰ سال پیش از میلاد نیروی بزرگی از مغرب برخاست و یونان غربی و شرقی را بتصرف در آورد و دولتی واحد تشکیل کرده وارث تمدن یونان گردید و آن دولت روم بود.

فصل پنجم

تاریخ مختصر روم

۱ — دورهٔ باستانی روم

اوضاع جغرافیائی ایتالیا

ایتالیا (میهن اصلی رومیان) شبه جزیرهٔ بزرگی است در جنوب اروپا که از طرف شمال کوههای آلپ آن را از سه کشور امروزی اروپا یعنی فرانسه و سویس و آلمان جدا میکند و در حقیقت مرز طبیعی مهمی برای ایتالیا تشکیل میدهد. این کشور از سه طرف دیگر بدریای مدیترانه و متفرعات آن محدود است. دریای شرقی ایتالیا را آدریاتیک[۱] و دریای غربی آن را دریای تیرنی[۲] مینامند. کمی در طرف جنوب رشتهٔ آلپ کوههای بزرگ دیگری بنام آپنین[۳] نیز شروع میشود و رشته‌های این کوهها از شمال بجنوب قسمت عمدهٔ سطح ایتالیا را پوشانده است. جلگه‌های هموار و بارور میان آپنین و سلسلهٔ آلپ را رومیان گالیای[۴] جنوبی مینامیدند و قسمت بزرگی از آنرا امروز لمباردی[۵] گویند. جلگه‌های حاصلخیز دیگری نیز در ایتالیا وجود دارد که در طرف مغرب و مشرق از دامنه‌های کوهستان آپنین بسواحل دریا کشیده شده است. از این جلگه‌ها اتروریا[۶] و لاسیوم[۷] که در سواحل دریای تیرنی واقعست از قدیم آباد و دارای سکنه بوده و در حقیقت

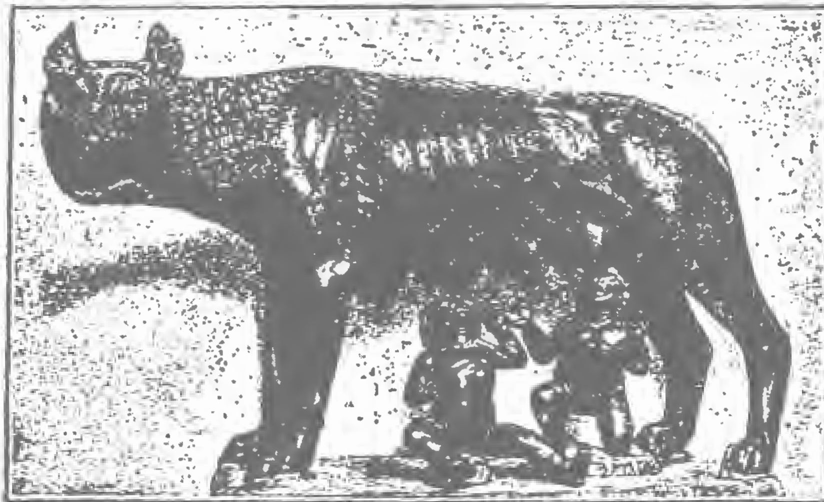
۱ — Adriatique ۲ — Tyrrhénie ۳ — Apennins
۴ — Gaule Cisalpin ۵ — Lombardie ۶ — Etrurie
۷ — Latium



مجسمهٔ یك مرد رومی



مجسمهٔ یك زن رومی



رومیان قدیم معتقد بودند که رمولوس بانی‌شهررم وبرادرش رموس رادرکودکی گرگ ماده‌ای شیر داده است . این مجسمه که شیر خوردن آندو را از پستان گرگ نشان میدهد در حدود ششصد سال پیش از میلاد ساخته شده

(مقابل صفحهٔ ۱۴۱)

مهد قدیمی تمدن روم بشمار میرود .

آغاز تاریخ ملت و دولت روم

تاریخ قدیم روم مانند تاریخ اقوام باستانی دیگر تاریک و مبهم است. بنابرافسانه های تاریخی روم رُمولوس[1] شهر رم را در حدود هفت قرن و نیم پیش از میلاد بنا نهاد و مردم را در آن شهر گرد آورد و آنان را متحد گردانید. مولوس پیوسته مردم را بمیهن پرستی دعوت مینمود و پس از انجام کار خود در طوفانی ناپدید گردید. امّا آنچه محقق است قوم لاتین ساکن لاسیوم واقع در حوزهٔ پائین رود تیبر[2] نخستین شهر ایتالیا را در جای مناسب در کنار تیبر روی هفت تپه بنا کردند و آنرا رم نامیدند. این شهر در آغاز کوچک بود امّا بتدریج بزرگ و آباد شد . مردمی که بالنسبه دارائی و خانواده داشتند در درون شهر و مردمان فقیر در پیرامون آن ساکن شدند. باین ترتیب حکومتی تشکیل شد که در دست خود مردم بود و ازاین راه ملت و دولت روم بوجود آمد و از همان آغاز دولت مزبور سکنهٔ قدیمی شهر رم که ازابتدا در آنجا ساکن شده بودند ریاست داشتند و خود را از مردم دیگر روم برتر میدانستند و بتدریج قلمرو حکومت آنان از هر سو وسعت یافت .

پادشاهان قدیم روم

رومیان معتقد بودند که در دورهٔ نخستین هفت تن در رم پادشاهی کرده اند که ازجزئیات سلطنت آنان اطلاع درستی در دست نیست. هفتمین و آخرین ایشان تارکوین[3] نام داشت . در زمان او رومیان تمام قسمت مرکزی ایتالیا را گرفتند سرانجام مردم براو شوریده اورا

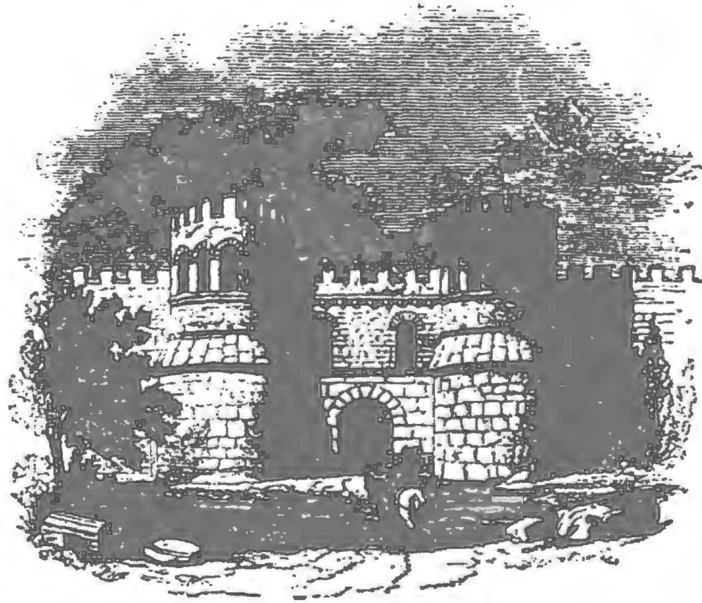
Romulus — ۱ Tibre — ۲ Tarquin — ۳

خلع کردند و پس از خلع او حکومت ملی و دولت جمهوری برقرار گردید.

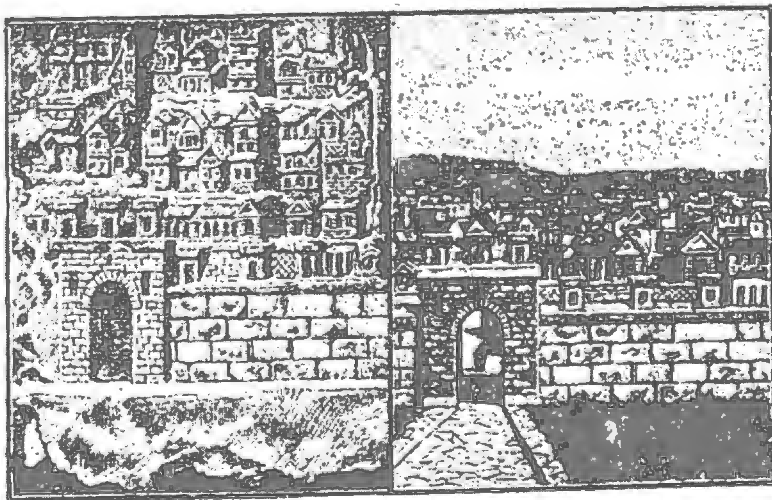
ملت روم رومیان قدیم که در داخل و خارج شهر رُم ساکن شدند مرکب از چند طایفهٔ بزرگ بودند و هر طایفه بخانوادهای جزء تقسیم میشد. رئیس هر طایفه را پاتر[1] (پدر) مینامیدند. خانوادهٔ پاترها جامعهٔ پاتریسیوس[2] (اشراف درجهٔ اول رُم) را تشکیل میدادند و حقوق و امتیازات مهم سیاسی و دولتی و کارهای حکومتی و مذهبی مخصوص آنان بود. طبقهٔ دیگر مردم را کلیان[3] (یعنی تحت الحمایهٔ پاتریسیوس‌ها) مینامیدند و اینها دسته خانوادهائی بودند که در خدمت پاترها و یا بسرپرستی ایشان بامشاغل غیر مهم دولتی زندگی میکردند ولی همینکه دولت روم دست بجهانگیری زد و بسط یافت این طبقه کم کم جزء طبقهٔ پاتریسیوس‌ها شدند. طبقهٔ سوم بنام پلبس[4] یا توده مردم از هر گونه حقوق و امتیازی محروم بودند. از اینرو هنگامیکه پادشاهی اول روم بدولت جمهوری مُبدل شد این دسته بر ضد اشراف برخاستند و دویست سال میان پلبس‌ها و پاتریسیوس‌ها زد و خورد بود تا توانستند حقوق و امتیازاتی بدست آورند.

دولت روم رومیان در ابتدا مردمی بودند دلیر و هواخواه دولت که قانون را دوست میداشتند و بزودی انتظامات را میپذیرفتند و بمفاخر ملی پابند بودند. با این اخلاق کم کم اقوام و ملل مختلف را در درون و بیرون ایتالیا مغلوب و مطیع و دولتی نیرومند تشکیل کردند. این دولت نزدیک یکهزار و یکصد سال در مغرب اروپا (در رُم)، و بعد از آنهم در دورهٔ قرون وسطی نزدیک

۱— Pater ۲— Patricius ۳— Clients ٤— Plebes

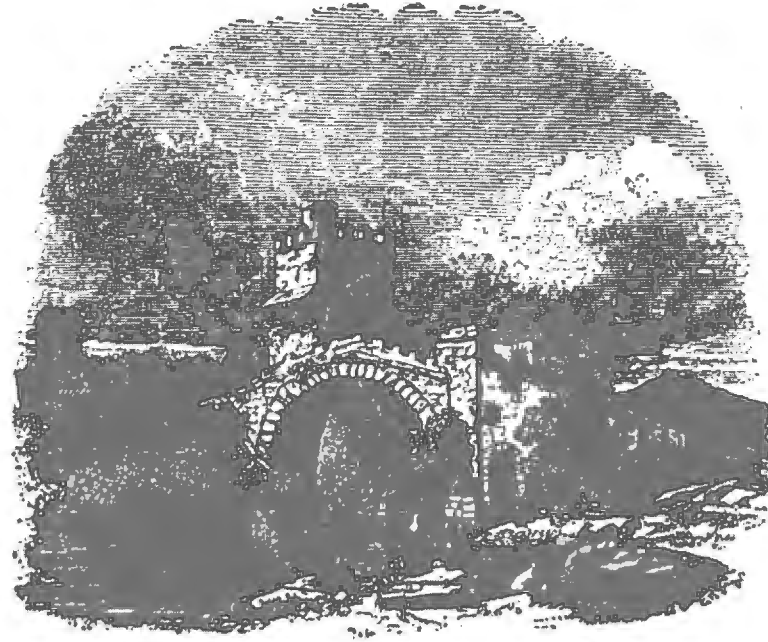


برج و باروی شهر رم قدیم



یك شهر قدیم رومی
تصویر چپ نقشهٔ یکی از شهرهای روم قدیم است که در آثار باستانی روم بدست آمده است و تصویر طرف راست دور نمای خیالی همان شهر است

(مقابل صفحهٔ ۱۴۲)



تصویر یك پل قدیمی نزدیك شهر رم

یکهزار سال در مشرق اروپا (در قسطنطنیه) پایدار بود.

سازمان جمهوری و تحولات ملی و سیاسی روم

چنانکه گفتیم رومیان سلطنت را برانداختند و بجای آن حکومت جمهوری تشکیل دادند باین معنی که بجای یکنفر سلطان دائمی هرسال دو نفر را بنام کنسول[۱] از میان پاتریسیوس ها انتخاب میکردند و تمام اختیارات حکومت لشکری و کشوری را بآنان میدادند. دو کنسول باتفاق یکدیگر مشغول کارهای کشور بودند ولی غالباً یکی از آندو کارهای کشوری و دیگری کارهای لشکری را بر عهده میگرفت و بفرماندهی سپاه بجنگ میرفت. رومیان در مواقع سخت و خطرناک یکنفر را بعنوان دیکتاتور[۲] (حاکم مطلق) معین میکردند که مدت مأموریت او شش ماه بود و در اینمدت با اختیارات فوق قانون بی مشورت سنا حکومت میکرد ولی همینکه کار بجریان عادی میافتاد و خطر دور میشد از آنمقام منفصل میگردید.

مجلس سنای رم

مجلس سنای رم در دوره جمهوری منظماً منعقد میشد و چون اعضاء آن همه از پاتریسیوس ها و اشراف درجه اول روم بودند و نیز در انتخاب کنسولها نفوذ بسیار داشتند اقتدار سنا روز بروز فزونی می یافت. کنسولها در بیشتر کارهای کشور با این مجلس مشورت میکردند و مجلس در قبول و یا رد پیشنهادهای آنان مختار بود اما سنا در عمل اغلب با کنسولها مخالفت میکرد و رای خود را بر آنان تحمیل مینمود.

۱ — Consul   ۲ — Dictateur

انجمن های سیاسی و ملی

رومیها انجمن یا مجلس مشورت را کیسیا[1] مینامیدند و برای انتخابات و اتخاذ تصمیمهای مختلف کیسیا های سیاسی و ملی مختلف داشتند. بطور کلی اختیارات مهم مانند اعلان جنگ و انعقاد صلح و وضع قوانین و یا انتخاب کنسول ها با خود ملت رم بود که در کیسیا ها بعمل میآمد. اشخاصیکه جزو ملت رم بودند و صلاحیت رای دادن داشتند بیرون شهر گرد می آمدند و رای خود را اظهار میکردند.

تریبونها یا نمایندگان پلبس

چنانکه گفتیم رومیان بدو طبقه تقسیم شده بودند یکی طبقهٔ پاتریسیوس یا اشراف و دیگری طبقهٔ پلبس یا عامه. طبقهٔ اول حقوق اجتماعی و امتیازات دولتی را بخود منحصر دانسته و طبقهٔ دیگر را از هر حق و امتیازی بی بهره کرده بودند. درحقیقت اشراف تنها خود را ملت رم میشمردند و دیگران را جزو رعایای خویش بشمار میآوردند و برای آنان حقی قائل نبودند. پیش از این گفته ایم که رومیان هر ساله دو کنسول انتخاب میکردند و آندو با اختیارات مطلق ریاست دولت را عهده دار بودند. طبقهٔ پلبس علاوه بر اینکه نمیتوانستند یکی از دو کنسول را از میان خود انتخاب کنند از انتخاب یکنفر بمیل خود از طبقهٔ اشراف نیز محروم بودند. بنابراین در هیچیک از کارهای دولتی راه نداشتند و حتی آنان را در دادگستری راه نمیدادند و از شرکت در آداب مذهبی مانع میشدند. هرگاه یکی از مردم پاتریسیوس از یکی از افراد طبقهٔ پلبس طلبکار میشد میتوانست او را بزندان بیندازد و یا

١ — Comitia

بخدمت خود وادار نماید . بنابراین مردم پلبس دوچار جور و ستم بودند . کم کم آزادی فکر میان آنان پدید آمد و کشمکش میان دو طبقه شروع گردید . این کشمکش دویست سال دوام داشت تا آنکه افراد طبقهٔ پست امتیازاتی بدست آوردند . از جمله اینکه نماینده ای از میان خود بنام تریبون[1] هر ساله انتخاب میکردند و او میتوانست از قوانین سنگین حکومت و تحمیلات بیجا و تعدی مأمورین جلوگیری کند . کم کم اراضی نیز از انحصار اشراف خارج گردید و طبقه ای از خرده مالک در میان پلبس پیدا شد . در آغاز عدهٔ تریبونها دو نفر بود ، اما بتدریج به ده نفر رسید . اقتدار تریبونها نیز کم کم فزونی یافت و بجائی رسید که از عملیات کنسولها و یا تصمیمات مجلس سنا که مخالف مصالح عامه بود جلوگیری میکردند و میل خود را در امور کشوری و لشکری بر دولت تحمیل مینمودند .

بدست آوردن امتیازات دیگر

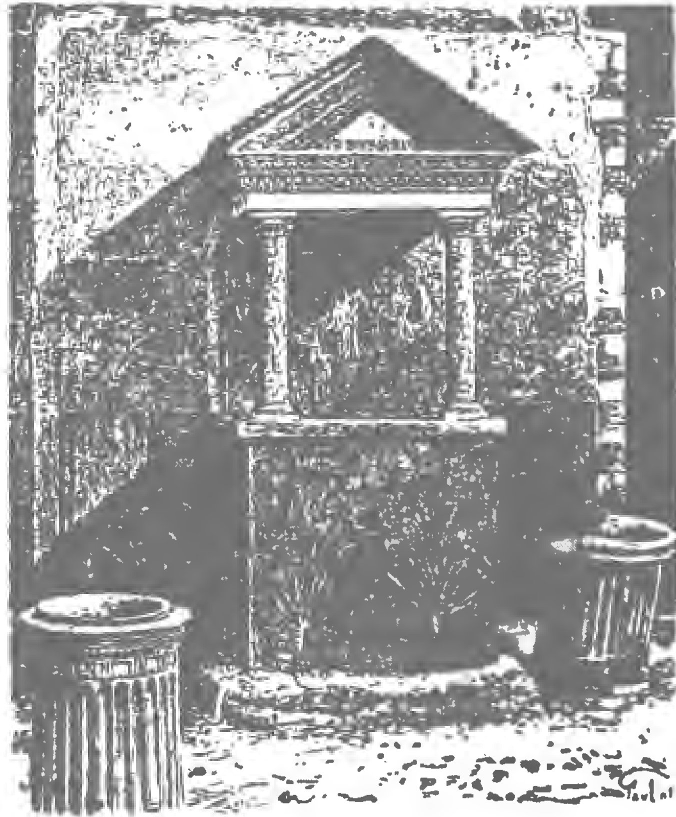
چنانکه گفتیم نمایندگانی بنام تریبون هر ساله از طبقهٔ عامه انتخاب میشدند و اختیار عمدهٔ آنها حق وِتو[2] (من مخالفم) بود . بمحض اینکه تریبون این کلمه را ادا میکرد و مخالفت خود را اظهار مینمود قانون یا هر امر دیگر موقوف الاجرا میماند . تریبونها از تعرض مصون بودند ولی نمی بایستی بیش از یک منزل از شهر رم دور بشوند . در مجلس سنا هم میتوانستند حضور یابند و در آنجا از طبقهٔ عامه دفاع کنند .

تریبونها در مجلس سنا پیشنهاد کردند که دادگستری نیز بنفع عامه اصلاح شود و از انحصار اشراف خارج گردد . پس از کشمکش بسیار و فشاری که از جانب طبقهٔ عامه وارد میشد هیئتی مرکب

۱ — Tribun   ۲ — Veto

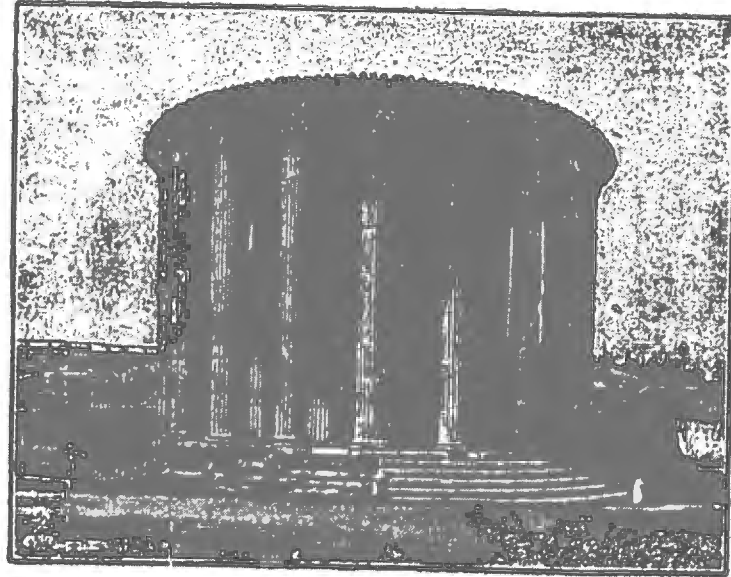
از ده نفر قانون نویس از طبقهٔ اشراف برای نوشتن قوانین انتخاب شدند و مقرر گردید که این قوانین بدون ملاحظه وطرفداری درحق اشراف و عامه اجرا شود. هیئت مزبور یکسال بقانون نویسی اشتغال داشتند و قوانینی را که این ده نفر تهیه نمودند برروی دوازده صفحه یا لوح فلزی نوشتند و آنها را در معبد بزرگ رم حفظ کردند از اینرو آنها را الواح دوازده گانه نامیدند. پس از هیئت ده نفری در ۴۴۹ پیش از میلاد انجمنی از طبقهٔ عامه بوجود آمد و بتدریج رأی عامه حکم قانون پیدا کرد. اشراف نیز باطاعت آن مجبور شدند وکم کم طبقهٔ عامه حقوق و امتیازات دیگری نیز مانند حق انتخاب کنسول از طبقهٔ خود بدست آوردند. براثر اصلاحات دیگر اشخاص بی بضاعت از قروض سنگین رهائی یافتند وکشاورزان صاحب اراضی شدند و بتدریج مقام های مهم دولتی مانند مقام دیکتاتوری و ریاست مجالس نیز در دسترس طبقهٔ عامه گذاشته شد و مساوات کامل میان اشراف و عامه در مقابل قانون برقرار گردید.

دین قدیم رومیان رومیان قدیم پیش از اینکه بدین مسیح داخل شوند رب النوع پرست بودند و برای هرچیز و هراثر طبیعی خدای مخصوصی داشتند و بتدریج برای آنها مجسمه ها ساختند و مانند یونانیان هرتی را مظهر خدائی دانسته برای آن معبدی بنا کردند. رومیان مانند سایر بت پرستان اوهام بسیار داشتند و بقربانی جانوران و انعقاد جشن های مذهبی پایبند بودند و آداب مذهبی را درکارهای ملی و اجتماعی داخل مینمودند. در زمان جمهوری کنسولها و در موقع امپراطوری قیصرها ریاست روحانی را نیز دارا بودند و نیروی رومیان از اینرو فزونی داشت که ریاست



پرستشگاه خانوادگی در روم قدیم
این پرستشگاه در خرابهای شهر پمپئی پیدا شده

(مقابل صفحهٔ ۱۴۶)



معبد وستا آتشگاه بزرگ شهر رم
در این معبد آتش همیشه روشن بوده است

سیاسی وروحانی کشور در دست یکنفر بود. رومیان بوجود روح معتقد بودند و بیشتر جسد مرده را سوزانده خاکسترش را با احترام در ظرف های مخصوص نگاه میداشتند.

بسط متصرفات روم

چنانکه گفتیم دولت روم دراواسط قرن هشتم پیش از میلاد درقسمتی از حوزهٔ پائین رود تیبر در شهر کوچک رم تشکیل گردید اما رومیان با خوی جنگی وغروری که داشتند باین کشور کوچک محصور قانع نشدند ودست تجاوز باطراف شبه جزیرهٔ ایتالیا دراز کردند. در ۵۰ سال اوّل بسط دولت روم محدود بود زیرا رومیان باصلاح کارهای داخلی مشغول بودند. در پنجاه سال بعد باقبایل کوهستانی این شبه جزیره داخل زد و خورد شدند ومدّتی با اتروسکها (سکنهٔ اِترورِیا) ودیگران درجنوب وشمال پیچیدند تا آنان رامغلوب کردند و بتدریج ایتالیا را از دریای آدریاتیک تا مدیترانه درتصرف آوردند وحتی برقطعهٔ یونانی نشین جنوب ایتالیا نیز استیلا یافتند (۲۷۶ پیش از میلاد). تنها شمال این کشور در دامنهٔ کوههای آلپ هنوز درتصرف قبایل بومی باقی بود. دولت روم کوچ نشین های رومی در ولایات تازه ایجاد کرد وآنان با نیرو واشتغالاتی که داشتند آرامش راحفظ ومقام دولت رامستحکم کردند. کوچ نشینان ازتمام امتیازات وحقوق سیاسی روم برخوردار بودند.

سیاست دولت روم

دولت روم نسبت بکلّ مغلوب وطوایف زیردست با سیاست قوی رفتار میکرد اما کمتر درزندگی داخلی ایشان مداخله مینمود. تا میتوانست نمی گذاشت باهم متحد شوند بلکه برمخالفت آنان میافزود وهریک را مستقیماً بطرف خود جلب میکرد. دولت روم

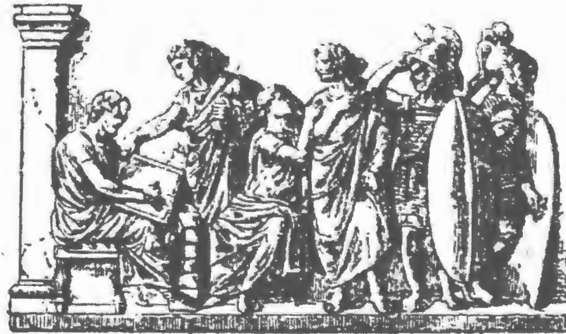
کشاورزان را تشویق بکشت و زرع و سکنهٔ هر ولایت را در انجام خدمت لشکری موظف مینمود چنانکه میبایست هر زمان دعوت شوند در جنگ شرکت کنند. سپاه روم در جنگ بسرداری یکی از کنسولها میجنگید و این کنسول تا خاتمهٔ جنگ در شغل خود باقی بود.

رومیان قومی بودند سلحشور و از آغاز امر بداشتن نیرو و قدرت جنگی معتقد بودند و بهمین وسیله بجهانگیری موفق شدند. در حقیقت دو چیز رومیان را بزرگ کرد، یکی نیروی جنگی و دیگری دلبستگی بانتظامات و سازمان کشوری و لشکری و ازین دو چیز صفت بزرگ دیگری در ایشان بوجود آمد و آن اتکاء بنفس و پایداری در مقابل سختیها بود.

رومیان هر جا را که میگرفتند در آنجا نیروی کافی نگاه میداشتند و حکومتی متناسب با اوضاع محل شبیه بحکومت رومی تأسیس میکردند و با سیاستی که پیش ازین گفتیم در آنجا بحکمفرمائی می پرداختند و هر جا را که بر متصرفات خود می افزودند بزودی از دست نمیدادند.

سپاه روم

رومیان در آغاز نیروی زیادی نداشتند ولی چون هر فردی از ایشان مکلف بخدمت لشکری بود و هر جا را که در داخل ایتالیا تصرف کردند سکنهٔ آنجا را نیز بخدمت سربازی وا داشتند نیروی آنان بنسبت انبساط دولت فزونی یافت. سپاه روم بدو دسته تقسیم میشد یکی دستهٔ ارشد دیگر دستهٔ جوان. در زمان صلح دستهٔ نخستین خارج از خدمت بود و تنها جوانان در صف خدمت میکردند. هر لشکر رومی ترکیب بود



سربازان رومی در دورهٔ جمهوری



تصویر ارابه های جنگی که در سپاه روم برای بردن اسلحهٔ سربازان بکار میرفته است

(مقابل صفحهٔ ۱٤۸)





تصویر دو تن از سربازان قدیم روم

از هشتاد و پنج دسته یکصد نفری که دو لژیون (فوج رومی) را تشکیل میداد.
چون در سپاه رومی هر کس برای خود سلاح تهیه میکرد توانگران همه مسلح بودند
و در میدان جنگ دسته های یکصد نفری تشکیل داده در صفهای جلو قرار می گرفتند.
برخلاف مردم بی بضاعت که سلاح درستی نداشتند و در صفهای عقب جای میگرفتند.
در صف اول پیاده سنگین اسلحه جای داشت و در دو صف آخر دسته های
احتیاط می ایستادند. سپاه رومی پیاده بود و با صفوف انبوه بجنگ میرفت.
سلاح رومی برای حمله نیزه و شمشیر و برای مدافعه مغفر و جوشن و سپر بود. بیشتر رومیان
دشمن را با حملهٔ اول که جمعی و منظم بود از جلو برمیداشتند.

رومیان بانجام خدمات جنگی مغرور و مفتخر بودند. هر سرداری که در جنگ فاتح بود
با تشریفات مخصوص وارد شهر رم میشد و در معبد بزرگ رم تاج افتخار بر سرش میگذاشتند.
تا اینگونه تشویقها وجود داشت رومیان فاتح و نیرومند بودند اما در اواخر که اخلاق رومی
تغییر کرد و حس فداکاری و دلاوری از میان رفت و سستی در آنان راه یافت بتدریج
متصرفات خود را از دست دادند و دولتشان منقرض گردید.

رومیان در راه سازی معروف بودند چنانکه بعضی از راه هائی که در قرن پیش از
میلاد مسیح در ایتالیا ساخته اند هنوز دایر است. هر جا را که میگرفتند بی درنگ در آنجا
براه سازی و پل سازی مشغول میشدند و برای آبیاری نهر ها می کندند و وسایل امنیت
و رفاه آنجا را بزودی فراهم میکردند.

در زمان صلح سپاهیان روم در ورزشهای گوناگون مانند کشتی و جست و خیز و شمشیرزدن

درنتیجهٔ این شکست جزایر سیسیلا و ساردینیا[1] و کورسیکا[2] بدست رومیان افتاد و کارتاژ غرامت جنگی بآن دولت تأدیه نمود. از این هنگام رومیان در مدیترانه دارای متصرفات شدند.

درجنگ دوم پونیک (از ۲۱۸ تا ۲۰۲ پیش از میلاد) دوسردار نامی عهد قدیم یکی آنی بال از جانب کارتاژ و دیگری سی پیو (معروف بافریقائی) از طرف دولت روم شرکت داشته اند.

آنی بال

آنی بال[3] مردی بود غیرتمند و سربازی مشهور و میهن پرست. در پایداری بی مثل و در دشمنی با رومیان بی مانند. هیچوقت خستگی بر او چیره نمیشد و هیچ چیز او را از نیل بمقصود باز نمیداشت. عزمی آهنین و همتی بلند داشت. نه برای سعادت خود بلکه برای نیکبختی ملت کارتاژ میجنگید و با همین عزم داخل کارزار گشت.

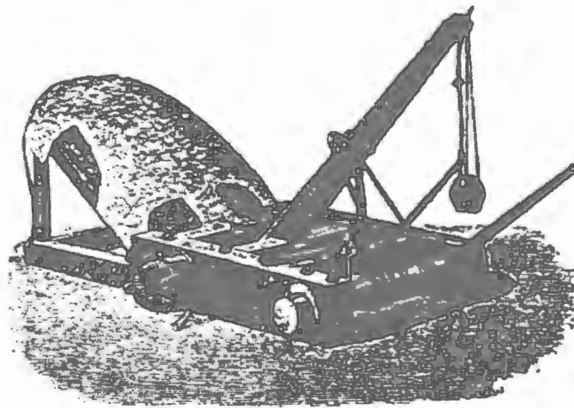
سی پیو

سی پیو[4] از افراد خانوادهٔ قدیمی و اشرافی روم نیز مانند آنی بال در رشادت و پایداری مشهور است و چون او آنی بال را برانداخت و افریقای کارتاژ را بتصرف آورد او را افریقائی نامیده اند. سی پیو بیش از حریف خود بنیرنگهای جنگی متوسل میشد و با همین نیرنگها فاتح گشت و کارتاژ را برانداخت.

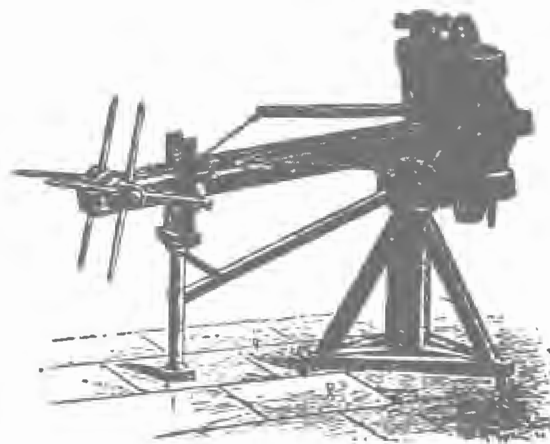
جنگ دوم پونیک

چنانکه گفتیم جنگ اول پونیک بنفع روم تمام شد اما کارتاژ را از پا در نیاورد و برقابت روم و کارتاژ در مدیترانه خاتمه نداد. جنگ دوم پونیک بعلت حملهٔ آنی بال بر یکی از شهرهای

Sicile — ۳ Carthage — ۲ Puniques — ۱

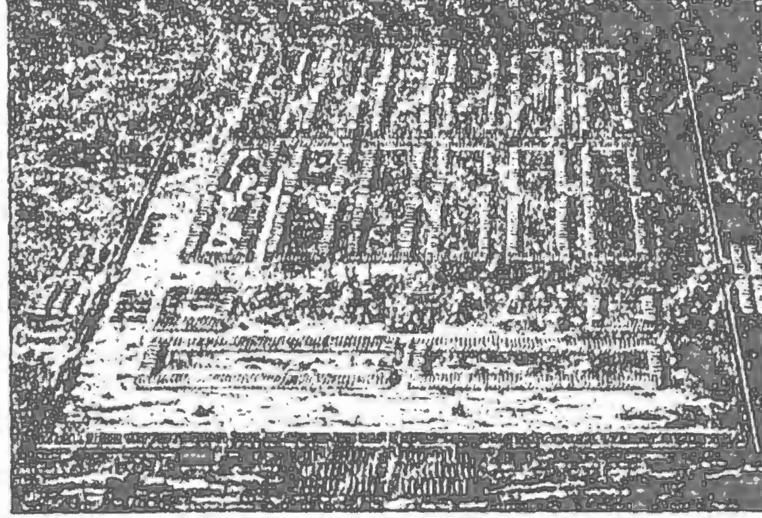


تصویر یک منجنیق رومی که برای خراب کردن قلعهٔ دشمن بکار میرفته است
با این منجنیق گلوله ای را که در طرف راست تصویر دیده میشود تا پانصد متر
پرتاب میکرده‌اند



آلت تیر اندازی در روم قدیم
بوسیلهٔ این اسباب تیر را تا حدود ۴۰۰ متر می‌انداخته اند

(مقابل صفحهٔ ۱۵۰)



تصویر یک لشکرگاه رومی برای چهار لژیون

ونیزه بازی ودویدن وشناکردن را با مشق های نظامی همراه میکردند وازاینرو خودرا درزیده ونیرومند نگاه میداشتند .

۲— جنگهای پونیک[1] وترقی دولت روم

جنگهائیکه میان دولت روم وکارتاژ واقع شده باین اسم مینامند . کارتاژ[2] یاقرطاجنه کوچ نشین بزرگی بود که فنیقیها درشمال افریقا مقابل جزیرهٔ بزرگ سیسیلا[3] (صقلیه) که درجنوب شبه جزیرهٔ ایتالیا واقع است تشکیل داده بودند . مردم کارتاژ در بازرگانی ودریانوردی سرآمد اقوام آنروز بودند وچون کشتیهای بسیار داشتند درتمام بنادر مدیترانه آمد ورفت و بازرگانی میکردند وبتدریج براین دریا وجزایر مهم آن مانند سیسیلا دست یافتند .

رومیان بازرگانی نمیکردند ودرآغاز دریانوردی نمیدانستند وحتی یک کشتی هم درمدیترانه نداشتند اما همینکه تمام ایتالیا را گرفتند وسواحل آنجا را بتصرف آوردند درصدد تهیهٔ کشتی وتربیت جاشوان ودریانوردان وتدارک نیروی دریائی برآمدند وطولی نکشید که رومیان دربرابر مردم کارتاژ درمدیترانه مجهز شدند . نخستین نظر آنان بجزیرهٔ سیسیلا بود وبرسر تصاحب همین جزیره جنگ میان روم وکارتاژ درگرفت .

جنگهای پونیک بسه قسمت تقسیم میشود : جنگ اول از ۲۶۴ تا ۲۴۱ پیش ازمیلاد دوام یافت وبنفع رومیان تمام شد وکارتاژ در دریا مغلوب گردید .

۱ — Sardaigne ۲ — Corse ۳ — Hannibal
۴ — Scipion

تحت حمایت روم در اسپانیا از طرف دولت روم شروع شد (۲۱۸ پیش از میلاد)
آنی بال که آنزمان در اسپانیا بود از راه کوههای پیرنه و جنوب فرانسه امروزی
و کوههای آلپ خود را بسرعت برود رُن[1] رسانید و در این راه بواسطهٔ موانع طبیعی
بسیار و تصادم با طوایف کوهستانی جنگی بیش از نصف نیروی خود را از دست داد
و با بیست و شش هزار سپاه وارد ایتالیا گردید. نخستین جنگ او با رومیان در کنار
یکی از رودهای شمال ایتالیا اتفاق افتاد و رومیان شکست خورده متفرق شدند.
سپس آنی بال از رود پو[2] گذشت و بار دیگر رومیان را در دامنهٔ کوههای آپنین بازهم شکست.
فتوحات آنی بال رومیان را سخت متوحش ساخت و در نتیجه بنا بعادت خویش یکی
از اشراف روم را بدیکتاتوری انتخاب کردند. یکسال بعد جنگ تاریخی کان[3] میان
آنی بال و رومیان روی داد و باز کارتاژیها غالب شدند و تلفات رومیان را
در این جنگ هفتاد هزار نوشته اند. پس از این فتح قسمت عمدهٔ طوایف محلی
بسپاه آنی بال پیوستند و سردار کارتاژ تا نزدیکی شهر رم پیش رفت ولی چون رومیان
آن شهر را مستحکم کرده بودند از محاصره چشم پوشید.

پس از آن سالها گذشت و کمکی که انتظار میرفت از کارتاژ برای آنی بال نرسید.
در ایتالیا هم نیروی کافی برای او فراهم نشد اما رومیان وسایل ادامهٔ جنگ را از هر
جهت فراهم آوردند و برای آنکه آنی بال را متوجه کارتاژ کنند سی پیو را با لشکری انبوه
بافریقای شمالی فرستادند. پیشرفت رومیان در افریقا آنی بال را متوجه میهن گردانید

۱ — Rhône ۲ — Pô ۳ — Cannes



آنی‌بال
سردار نامی کارتاژ

(مقابل صفحهٔ ۱۰۲)



تصویر یکی از سواران گل



یکی از سواران سپاه روم

و دولت کارتاژ نیز او را احضار نمود و چون در جنگ سختی که میان او و سیپیو در محل زاما[۱] اتفاق افتاد رومیان فاتح شدند کارتاژ درخواست صلح کرد و متعهد شد که بی تصویب روم بهیچ جنگی مبادرت نکند و تا پنجاه سال سالانه مبلغی بعنوان غرامت بروم بپردازد. بموجب این مصالحه تمام نیروی دریائی کارتاژ هم بدست رومیان افتاد.

جنگ سوم پونیک

جنگ سوم پونیک سه سال طول کشید (۱۴۹ تا ۱۴۶ پیش از میلاد). پر روشن است که رومیان با سیاست جنگی و عشق برزم جوئی و غروری که داشتند تحمل نمیکردند که حریف دیرینه در سواحل مدیترانه باقی باشد و با آنان رقابت کند. لذا حمایت سکنهٔ مجاور کارتاژ را در مقابل تعدی آن دولت بهانه کرده اعلان جنگ دادند و سپاه روم باردیگر با فریقا حمله کرد. سردار رومی بمردم کارتاژ امر نمود که از حصار شهر خارج شوند و در جای بی دیوار و بی برج و باروئی منزل کنند. اهالی شهر باین ذلت تن در نداده بمدافعه پرداختند و محاصرهٔ کارتاژ طولانی شد و مدافعان با رشادت بسیار جنگیدند. ولی سرانجام رومیان فاتح شدند و شهر را با خاک یکسان کردند (۱۴۶ پیش از میلاد). بدین ترتیب کارتاژ از میان رفت و دولتش منقرض گردید.

۳- بسط دولت روم در مشرق و تغییر احوال آن دولت

در آغاز جنگهای پونیک سه دولت در سواحل شرقی دریای مدیترانه وجود داشت: دولت یونان در شرق ایتالیا و دولت مصر در جنوب و دولت سلوکیها در آسیای صغیر. هنگامیکه

[۱] Zama

دولت روم پا بمیدان جهانگیری گذاشت و در مدیترانه دارای نیروی دریائی شد و دولت کارتاژ را در شمال افریقا شکست داد هر سه دولت شرقی بیمناک شدند و در موقع حملهٔ آنی بال بروم بیاری او برخاستند . پس از شکست آنی بال نخست رومیان با پادشاه مقدونیه و یونان داخل جنگ شدند و او را مغلوب کردند و آن دو کشور را جزء متصرفات روم ساختند . پس از آن بآسیای صغیر حمله بردند و بتدریج موقع جنگی و اقتدار سیاسی خود را در تمام آسیای صغیر و سوریه مستحکم گردانیدند و بر مصر نیز بواسطهٔ ضعف دولت بطلمیوس تسلط یافتند و دولت روم با نیروی دریائی که از کارتاژ و یونان و آسیای صغیر گرفته بود در دریای مدیترانه باوج قدرت رسید .

اوضاع داخلی روم پس از فتوحات

فتوحات خارجی روم تغییرات بسیار در اوضاع داخلی پدید آورد . اشراف قدیم و توانگران تازه بدست شده مشاغل و مناصب دولتی و عضویت مجلس سنا را بخود اختصاص دادند و کم کم مالکین جزء از میان رفتند و املاک عمده بدست معدودی از مالکین بزرگ افتاد . عدهٔ دیگر از مالکین جزء در جنوب ایتالیا که از ورود غله از مستعمرات تازه و تزلزل قیمت آن شکایت داشتند املاک خود را رها کرده پراکنده شدند و بر اثر تحولات شدید و تحمیلات سنگین جنگی بتدریج طبقهٔ متوسط مردم از اهمیت افتاد . در حقیقت حکومت در دست یکعده از سرداران فاتح و اشراف بود و دیگران که ملت روم را تشکیل میدادند بی نوا و بی بضاعت شدند . بعلاوه جنگهای خارج اخلاق ساده و صفات حسنهٔ رومیان را

تغییر داد و تمول و تجمل گروهی از آنان فزونی یافت . مردم درصدد تحصیل مال برآمدند و میهن پرستی و فداکاری مبدل بزر دوستی و سستی گردید . حتی سپاه رومی که بخارج میرفت جز فکر غنیمت منظوری نداشت .

از میان تریبونهائی که برای تجدید زندگانی طبقهٔ متوسط رومی فداکاری کردند نام دو برادر قابل ذکر است یکی تیبریوس گراکوس[1] و دیگری کایوس گراکوس[2]. اوّل قانونی از مجلس سنا گذرانید که بموجب آن املاک میبایستی از انحصار اشراف و مالکین بزرگ خارج شود و میان طبقهٔ متوسط تقسیم گردد . ملک هیچکس نمیبایست از هزار جریب رومی تجاوز کند و نیز مراتع دولتی باید بزرعهای فلاحتی مبدل شود .

نمایندگان سنا و دیگران از مالکین بزرگ با اجرای این قانون مخالفت کردند و فتنه‌ای در رم پدید آمد و در این جنبش تیبریوس کشته شد. پس از او برادرش که نیز تریبون و وکیل رعایا بود در روش وی را تعقیب نمود. او میخواست اختیار و اقتدار مجلس سنا را بمجلس تریبونها که نمایندهٔ طبقات پست بود احاله دهد و نیز در کارهای دادگستری که بیشتر بنفع و صرفهٔ اشراف بود اصلاحات سودمندی کرد و چون مجلس سنا با نیات او مخالفت نمود بار دیگر نزاع درگرفت و کایوس هم مانند برادرش بقتل رسید. این واقعه هیجان سختی در رومیان تولید کرد و مردم بدو دسته تقسیم شدند که بعضی با اشراف و توانگران و عدهٔ زیادتری با فقرا و زیردستان همراه بودند و در حقیقت منازعات اجتماعی میان اشراف و فقرا در سراسر ایتالیا درگرفت.

۱ — Tiberius Gracchus ۲ — Caius Gracchus

دیکتاتوری در روم

درجریان وقایع این دورهٔ مهم تاریخ روم و تحولات اجتماعی رومیان نام چند نفر قابل ذکر است :

ماریوس و سولا

گفتیم گراکوسها که هردو تریبون بودند بر سر مخالفت با مجلس سنا بقتل رسیدند. پس از ایشان ماریوس نام از طبقهٔ عامه و از سرداران رومی بمقام کنسولی رسید (۸۹ پیش از میلاد) ماریوس در جنگهای داخلی شرکت داشت و پس از آنکه فاتح شد حقوق مدنی روم را در تمام ایتالیا برقرار کرد.

یکی دیگر از سرداران و دیکتاتورهای نامی روم هم موسوم به سولا[۱] (۱۳۶ تا ۷۸ پیش از میلاد) که از اشراف زادگان بود در جنگهای داخلی شرکت داشت. او نخست با ماریوس همراه و دوست بود ولیکن بعدها بمخالفت وی برخاست. سولا قوانین بسیار بنفع اشراف و سنا گذرانید و بمردم ستمکاری بسیار کرد چنانکه بیرحمی او در تاریخ روم معروف است و کارهای وی شیرازهٔ جمهوری روم را متزلزل نمود.

مهرداد

درکنار دریای سیاه در آسیای صغیر کشوری بود بنام پُونْتُوسْ[۲]. زمانیکه داریوش بزرگ بآسیای صغیر لشکر کشید آن کشور را نیز فتح کرد و از طرف خود شخصی را از شاهزادگان

Pont — ۲ Sylla — ۱

ایرانی بنام مهرداد بحکومت آنجا گماشت وکم کم حکومت آن کشور در خانوادهٔ مهرداد موروثی گردید. در زمان ماریوس و سولا مهرداد ششم در پونتوس سلطنت میکرد. این پادشاه سه ولایت دیگر از آسیای صغیر را فتح کرد و دولت بالنسبه بزرگ و نیرومندی تشکیل داد. او را رومیان میتریداتس [1] مینامیدند و دشمنی او با روم در تاریخ معروف است.

جنگ روم با مهرداد

هنوز فتنهٔ داخلی روم تمام نشده بود که جنگ میان آن دولت و مهرداد درگرفت و ماریوس و سولا هر دو داوطلب این جنگ شدند. اولی در شهر رم بود و سولا با سپاه نیرومندی که برای جنگ داخلی تجهیز شده بود در جنوب ایتالیا اقامت داشت. پس برای اینکه رقیب خود ماریوس را از میان بردارد با آن سپاه بجانب رم حرکت کرد و آن شهر را با قهر و غلبه گرفت، و او نخستین کنسول رومی بود که بچنین کاری مبادرت نمود. ماریوس و پیشوایان دیگر طبقهٔ عامه فراری شدند و سولا حکومت را در دست گرفت. پس بقصد جنگ با مهرداد بجانب آسیا حرکت کرد. در غیاب او سینا [2] سردار دیگر روم با تفاق ماریوس وارد رم شدند و فتنهٔ تازه در آن کشور پدید آمد که بنفع اشراف خاتمه یافت. ماریوس در سال ۸۶ ق م. درگذشت و سینا دو سال بعد بقتل رسید.

چنانکه گفتیم مهرداد ششم دولتی بزرگ در آسیای صغیر تشکیل داده بود و چون شنید که سولا بعزم جنگ با او حرکت کرده است در صدد دفاع برآمد و تمام سکنهٔ آسیای صغیر

Cinna — ۲ Mithridate — ۱

دیومانیانی را که در سواحل شرقی مدیترانه سکنی داشتند با خود همراه نمود. سولا در آسیای صغیر با مهرداد جنگید و او را شکست داد و بر طبق معاهده صلحی که میان آنان منعقد شد قرار بر آن نهادند که مهرداد متصرفات خود را بروم واگذارد و بکشور اصلی خویش پونتوس قناعت کند.

سولا چون از آسیای صغیر بازگشت در رم با اقتدار کامل بریاست نشست. اگر این اقتدار را در اصلاح امور و بهبودی اوضاع و سعادت ملت روم بکار میبرد فوائد بسیار داشت لیکن برخلاف بستمکاری و جور پرداخت و طرفداران ماریوس را تعقیب کرد. دیکتاتوری سولا نه سال دوام یافت و در آن مدت جان و مال مردم دستخوش خودخواهی او و معدودی از اشراف بود. سرانجام براثر فشار دیکتاتوریهای تازه و ناخشنودی مردم سولا از کار کناره گرفت و یک سال بعد مرد (۷۸ پیش از میلاد).

پمپیوس و کراسوس

پس از ماریوس و سولا پمپیوس[۱] که در خدمت سولا و یکی از سرداران بزرگ روم بود روی کار آمد. این سردار در افریقا و اسپانیا و آسیا خدمات نمایانی برای جهانگیری دولت روم انجام داد. هنگامیکه پمپیوس در اسپانیا مشغول سرکوبی مخالفین بود سردار دیگر روم موسوم به کراسوس[۲] از طرف مجلس سنا مأمور دفع شورشیان داخلی گردید و پس از چند جنگ شورشیان را برانداخت. فتوحات او با مراجعت پمپیوس از اسپانیا مصادف شد و هر دو سردار فاتح دست اتفاق داده بکنسولی انتخاب شدند (۷۱ پیش از میلاد).

Crassus — ۲ Pompée — ۱

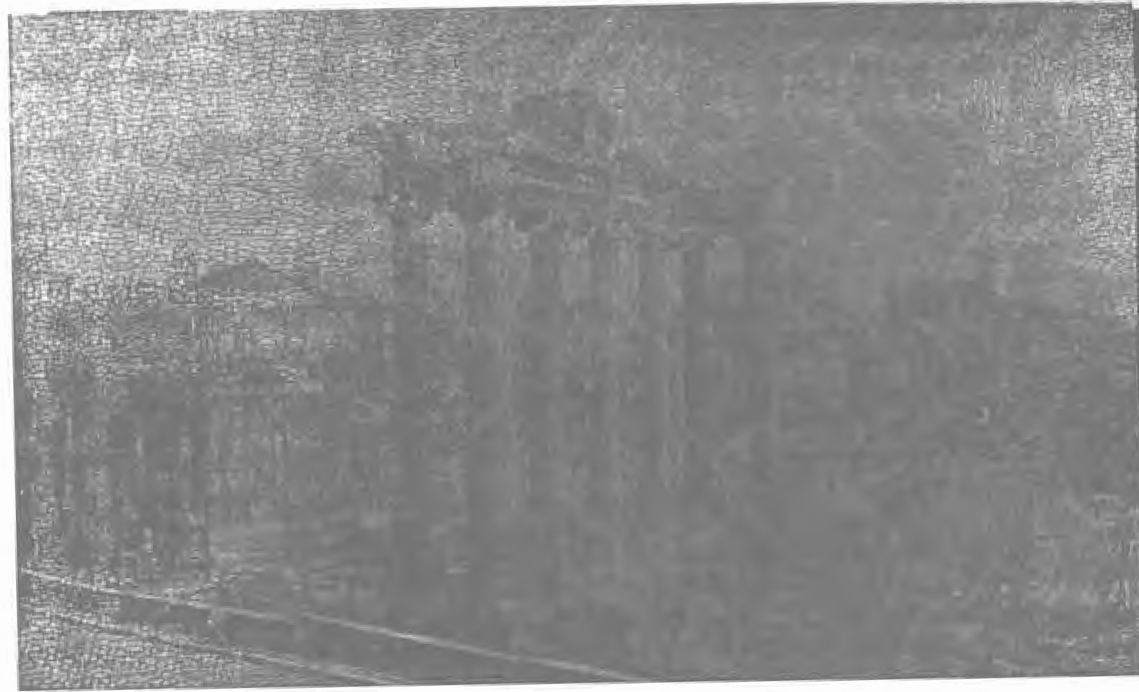


مجسمة قيصر



مجسمة اكتاويوس اگوستوس

(مقابل صفحة ١٥٨)



خرابه های فروم

فروم یکی ازمیدانهای بزرگ شهر رم بود . مجلس‌سنای روم و دادگاهها و انجمنهای عمومی در عمارات‌اطراف این میدان تشکیل میشد . معبدهای چند نیز نزدیك آن ساخته بودند که مهمترین‌آنها معبد وستا بوده است.

فتوحات پمپوس

در این ضمن خبرهای وحشتناک از مدیترانه ومشرق برم میرسید. ازیکطرف دسته های قوی دزدان سلب امنیت از دریای مدیترانه کرده بودند وبهمین سبب بردن آذوقه ومواد اولیه از متصرفات روم بایتالیا دشوار شده بود. ازطرف دیگر مهرداد ششم پادشاه پنتوس باز بمخالفت برخاسته باتفاق تیگران پادشاه ارمنستان بمتصرفات روم در آسیای صغیر ویونان دست درازی میکرد. پمپوس از موقع استفاده نموده بااختیارات تام بسرداری نیروی دریائی وخشکی روم عازم مدیترانه ومشرق شده وبآسانی دزدان دریائی را قلع وقمع کرده کار مهرداد را ساخت ومتصرفات روم را در آسیای صغیر وسوریه بسط داد. جنگهای دولت روم با مهرداد پادشاه پنتوس ازاین جهت مهم بود که قسمتی از آسیای صغیر بدست روم افتاد وآن دولت کم کم با دولت اشکانی ایران همسایه گردید.

قیصر

درغیاب پمپوس سردار دیگر روم بنام قیصر قیام کرد واز مردم دلجوئی نموده مقام خود را درجامعه مستحکم گردانید وبا کمک کراسوس بحکومت اسپانیا منصوب شد.

حکومت مردان سه گانه اول

پمپوس پس از فراغت از کارهای مشرق برم مراجعت نمود وقیصر نیز از اسپانیا وارد شد. چون کراسوس در رم با مجلس سنا طرف شده بود وپمپوس وقیصر نیز هردو از سنا تقاضاهائی داشتند وسنا با ایشان مخالفت میکرد هرسه سردار باهم برضد.

مجلس سنا متفق شدند و حکومتی تشکیل دادند که معروف بحکومت مردان سه گانه است[1] قیصر بکنسولی انتخاب گردید و فرماندهی گالیا (فرانسه امروزی) و جزایر بریتانیا (انگلیس) نیز باو داده شد. حکومت اسپانیا و افریقا هم به پمپیوس و فرمانروائی متصرفات روم در آسیا به کراسوس محول گردید.

جنگ کراسوس با ایران

در این هنگام که کراسوس بمشرق آمد پادشاه ایران ارُد اول اشکانی بود. کراسوس از رود فرات گذشته بمتصرفات ایران حمله آورد. ارد خود بارمنستان لشکر کشید تا پادشاه آنسرزمین را از پیوستن برومیان باز دارد و سپهسالار خود سورن را برای جلوگیری کراسوس به بین النهرین فرستاد. سورن در شمال بین النهرین با کراسوس مصاف داده رومیان را درهم شکست و سردار رومی بشرحی که در تاریخ ایران خواهیم دید کشته شد (۵۳ پیش از میلاد).

قیصر و پمپیوس

در این ضمن رفاقت قیصر و پمپیوس بعداوت مبدل گردید و سنای روم بمخالفت آنان کمک میکرد. پمپیوس بار دیگر بکنسولی انتخاب شد (۵۱ پیش از میلاد) و سرداری لشکر ایتالیا را برای پنج سال از مجلس سنا گرفت. قیصر از این موضوع برآشفت و با اینکه همیشه با عقل و متانت رفتار میکرد در این موقع جسارت را ترجیح داد و با لشکر انبوه خود از رود روبیکو[2] گذشت و باشتاب متوجه رم گردید. سنای روم قبلاً اخطار کرده بود که هر

۱ — Triumvir   ۲ — Rubicon

سرداری با سپاه از آن رود بگذرد و متوجه رم شود خائن کشور و پرستندهٔ خدایان شمرده خواهد بود. قیصر در حین عبور از روبیکون فریاد زد هرچه بادا باد[1] و رو بسوی شهر رم آورد. همینکه او نزدیک رم رسید پمپه‌یوس و جمعی از اعضاء مجلس سنا بیونان گریخته در آنجا بتجهیزات پرداختند. قیصر با پیروزی وارد رم گردید و با عزم آهنینی که داشت سپاه ایتالیا و اسپانیا را با خود همراه کرده بعنوان کنسولی برضد پمپه‌یوس راه یونان پیش گرفت. دو سردار رومی در تسالیا روبرو شدند و پمپه‌یوس شکست خورده بمصر گریخت و در آنجا کشته شد.

فرمانروائی قیصر

پس از برانداختن پمپه‌یوس قیصر با فیروزی وارد رم گردید و برخلاف سولا حکومت مطلق خود را با عاطفهٔ ترحم و میهن دوستی و جلب طبقهٔ عامه توأم کرد و ظاهر سازمان جمهوری را تا حدی که ممکن بود محفوظ داشت. تحمیلات مالیاتی را تخفیف داد و از اختیارات حکام بکاست و دادگستری را تقویت نمود. مردم نیز سمت دیکتاتوری را برای او مادام العمر تصویب کردند و شاید اگر عمر او کفاف میداد بمقام امپراطوری روم میرسید اما طولی نکشید که او را در مجلس سنا کشتند (۴۴ پیش از میلاد).

دیکتاتورهای تازه

پس از کشته شدن قیصر سه سردار دیگر بنام اکتاویوس[2] و آنتونیوس[3] و لپیدوس[4] قیام کردند. قیصر اندکی پیش از آنکه کشته شود اکتاویوس را که خواهرزادهٔ وی بود وارث

۱ — عبارتیکه قیصر در این موقع بزبان رومی ادا کرده اینست : Alea yacta est یعنی مهرهٔ طلس نشست و تقدیر چنین بود و از آن زمان در میان اروپائیان عبور از رود روبیکو مثل شده است برای عملی که پسندیده نیست و شخص برای هوای نفس خود میکند :

۲ — Octave ۳ — Antoine ٤ — Lepidus

خویش ساخته بود. آنتونیوس هم که مقام کنسولی داشت هواخواه قیصر بود در رم بطرفداری او برخاست. لپیدوس نیز حکومت قسمتی از گالیا (گل)، را داشت و بعد بحکومت اسپانیا مأمور شد. این سه سردار بمخالفت مجلس سنا حکومتی تشکیل دادند که بحکومت مردان سه گانهٔ دوم روم معروف است و مانند مردان سه گانهٔ اول کشور را میان خود تقسیم کردند. حکومت ایتالیا و مغرب به اکتاویوس سپرده شد و حکومت متصرفات شرقی روم به آنتونیوس و افریقا به لپیدوس تعلق گرفت.

آنتونیوس در سال ۴۲ پیش از میلاد بمصر رفته در آنجا مفتون کلئوپاترا[۱] ملکهٔ مصر گردید. اکتاویوس هم در رم مقام خود را مستحکم ساخته بتنهائی یا یک

آنتونیوس و ایران

مخالفان را از میان برداشت و لپیدوس را هم از مقامی که داشت معزول کرد. آنتونیوس برقابت او در صدد فتوحاتی در مشرق برآمد و لشکری بزرگ بسوی ایران روانه کرد این لشکر با پاکور پسر ارد پادشاه اشکانی روبرو شد و بفتوحاتی نائل گردید و پاکور در آن جنگ کشته شد. دو سال بعد در سلطنت فرهاد چهارم (اشک چهاردهم) خود آنتونیوس با لشکری انبوه از ارمنستان گذشته بحدود ایران تاخت ولی از سواران اشکانی شکست خورد و با تلفات سنگین و زحمات زیاد عقب نشست و باز بمصر نزد کلئوپاترا رفت (۳۶ سال پیش از میلاد).

اکتاویوس از شکست آنتونیوس استفاده کرد و در روم میان را بروی خشمگین ساخت

۱ — Cléopatre

نقشه امپراطوری روم

وخود بجنگ او عازم مشرق گردید. آنتونیوس و کلئوپاترا که با سپاه و ناوهای بسیار در یونان آمادهٔ جنگ بودند در نبرد دریائی آکسیوم[۱] شکست خوردند و بار دیگر بمصر گریختند ولی اکتاویوس ایشان را تعاقب کرد و در نزدیکی اسکندریه آنتونیوس را شکستی سخت داد و او ناچار خود را کشت.

۴- امپراطوری روم

پس از مرگ آنتونیوس، اکتاویوس در روم صاحب اختیار مطلق شد و حکومت جمهوری را از میان برداشت. زیرا مردم روم که از لشکرکشیهای خارجی و جنگهای داخلی و زد و خورد سرداران فرسوده شده بودند و معایب کار و مفاسد اختلافات را بیشتر ناشی از سازمان جمهوری و حکومت کنسولی میدانستند با حکومت مطلقه همراه شدند و هوا خواهان جمهوری را ترک گفتند. اکتاویوس نیز نگذاشت که تغییر اوضاع در روم میان تأثیر بد کند و چون به پایتخت بازگشت صلح عمومی اعلان کرده نسبت بمردم با مهربانی و عدالت رفتار نمود. بهمین سبب ملت از او خشنود و مطمئن شدند و مجلس سنا حق اعلان جنگ و انعقاد صلح و وضع هرگونه قوانین را باو واگذار نمود. بتدریج سازمان جمهوری روم از میان رفت و یگانه اساسی که پایدار ماند مجلس سنای روم بود. چون این مجلس اشرافی از آغاز تأسیس دولت روم ریاست عالیهٔ دولت را از طرف ملت عهده دار بود و این حق را بنام ملت بکنسولها و بعد بامپراطورها میداد وجود آن برای اهمیت مقام و حفظ شئون سلطنت مفید و لازم بنظر میرسید. به اکتاویوس لقب اگوستوس[۲] یعنی کبیر دادند و این لقب و عنوان

قیصر که نام خانوادهٔ اکتاویوس بود از آن ببعد از عناوین امپراطوری روم گردید .
در زمان امپراطوری اعضاء سنا از میان درباریان و مستخدمین قدیم دولت و توانگران روم انتخاب میشدند .

حکومت اکتاویوس

هرچند اکتاویوس دارای اختیارات تام و شوکت معنوی امپراطوری بود هیچوقت به شئون ظاهری و تجمل درباری نمی پرداخت و با سادگی زمان کنسولی زندگی میکرد چنانکه روابط خود را تا پایان عمر با ملت قطع ننمود و مردم با سانی نزد او آمد و رفت میکردند .

اکتاویوس تساوی حقوق را برای تمام ملت در تمام کشور روم برقرار ساخت و بر عدهٔ کارمندان دولت افزود و کشور را بقسمتهای منظم تقسیم نمود . شهر رم را آباد و زیبا کرد و لشکرهای مجهز باطراف فرستاد و مرزهای روم را مستحکم ساخت .

با فرهاد چهارم پادشاه اشکانی هم روابط دوستانه برقرار کرد و بعضی از فراریان ایران را که بدربار او پناه آورده بودند باز فرستاد . حضرت عیسی در زمان سلطنت اکتاویوس بدنیا آمده و آن امپراطور در سال چهارده میلادی درگذشته است .

دورهٔ سلطنت اگوستوس نه تنها از حیث بسط کشور و ترقی سیاسی روم معروف است بلکه از لحاظ ترقی ادبی نیز مشهور میباشد، چنانکه پس از این اشاره خواهیم کرد .

اوضاع عمومی امپراطوری روم

چنانکه گفتیم اگوستوس دورهٔ امپراطوری روم را بخوبی آغاز کرد اما تمام قیاصره روم مانند او دادگستری و رعیت پروری نکردند بلکه بسیاری از جانشینان او متعدی و خودخواه و نالایق بودند .

طبیعی است که در حکومت مطلقه نیکی و بدی حال مردم و آبادانی و خرابی کشور بسته بشخص قیصر بود. در آغاز کار امپراطوران جنگهای داخلی را خاتمه دادند و مردم را بکسب و کار تشویق نمودند. از آن پس کشور روم در اروپا و افریقا و آسیا بمنتهای بسط و کمال برومندی رسید چنانکه رومیان بر قسمت عمدهٔ اروپا که امروز کشور بریتانیا و فرانسه و اسپانیا و آلمان و بسیاری از کشورهای اروپائی را در حوزهٔ رود رن و دانوب تشکیل میدهد استیلا یافتند و در شمال افریقا مصر و طرابلس غرب و الجزایر و مراکش را بتصرف آوردند. از جانب مشرق نیز بر سواحل شرقی مدیترانه از یونان تا فلسطین مسلط گردیدند و در همین قسمت متصرفات خود را تا دریای سیاه و رود فرات بسط داده با دولت ایران همسایه شدند.

امپراطوران روم

امپراطوران روم در ۳۹۵ میلادی کشور پهناور خود را تقسیم کردند و دو دولت روم غربی و شرقی را تشکیل دادند. روم غربی در ۴۷۶ میلادی منقرض گردید اما روم شرقی در تمام دورهٔ قرون وسطی دوام کرد تا در ۱۴۵۳ در مقابل حملهٔ ترکان سقوط نمود.

در این دورهٔ دراز قیاصرهٔ بسیار از سلسله های مختلف بر تخت امپراطوری نشستند که تن چند از ایشان با دولت ایران جنگ کرده اند و آن وقایع در ضمن تاریخ اشکانیان و ساسانیان معلوم میشود. بسیاری از آن امپراطوران قابل ذکر نیستند و بعضی از ایشان اگر اسمی دارند بسبب ستمکاری یا بی لیاقتی و فساد اخلاق و رذالت است.

از آنها که نامی تر و آبرومندترند مختصر اشاره ای میکنیم :

نرو
(۵۴ — ۶۸ م.)

نرو[۱] پنجمین قیصر روم و آخرین از سلسلهٔ اگوستوس که به شقاوت و بدکرداری و سفاهت در تاریخ روم معروف است معاصر بلاش اوّل اشکانی بود. در سلطنت او نزاع میان ایران و روم بر سر ارمنستان درگرفت. لشکری از رومیان در حوزهٔ فرات و لشکری دیگر در ارمنستان با اشکانیان داخل جنگ شدند ولی کاری از پیش نبردند.

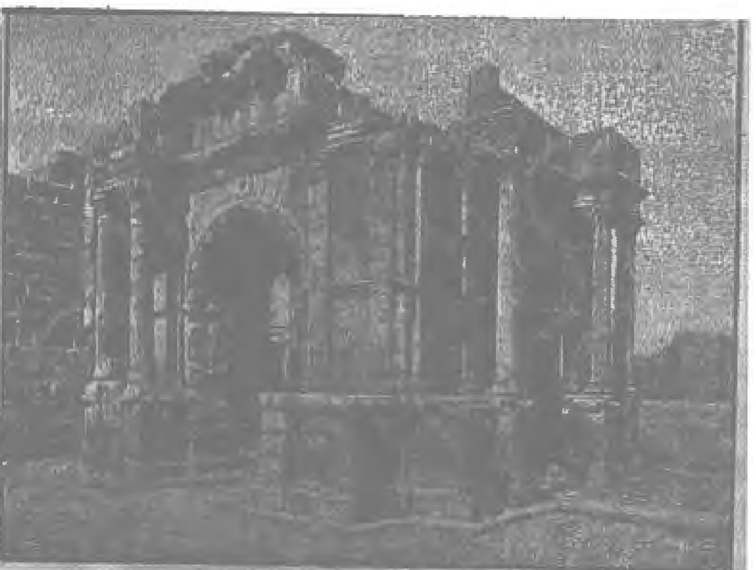
در ۶۳ میلادی پیمانی میان بلاش اوّل شاهنشاه ایران و نرو قیصر روم منعقد شد و مقرر گردید که تیرداد برادر بلاش اوّل در ارمنستان بپادشاهی نشیند لیکن تاج و تخت سلطنت را از دست امپراطور روم بگیرد. تیرداد برم رفت و در آنجا با تشریفات بسیار تاج شاهی ارمنستان را بر سر نهاد.

از سبک مغزی نرو همین بس که قسمتی از شهر رم را بدست خود آتش زد تا سوختن آنرا تماشا کند و مادر خود را نیز بقتل رسانید. عاقبت گروهی از مردم بر او شوریدند و نرو از شهر رم گریخته در بین راه یکی از غلامان خود را وا داشت که او را بکشد (۶۸ میلادی).

وسپازیانوس

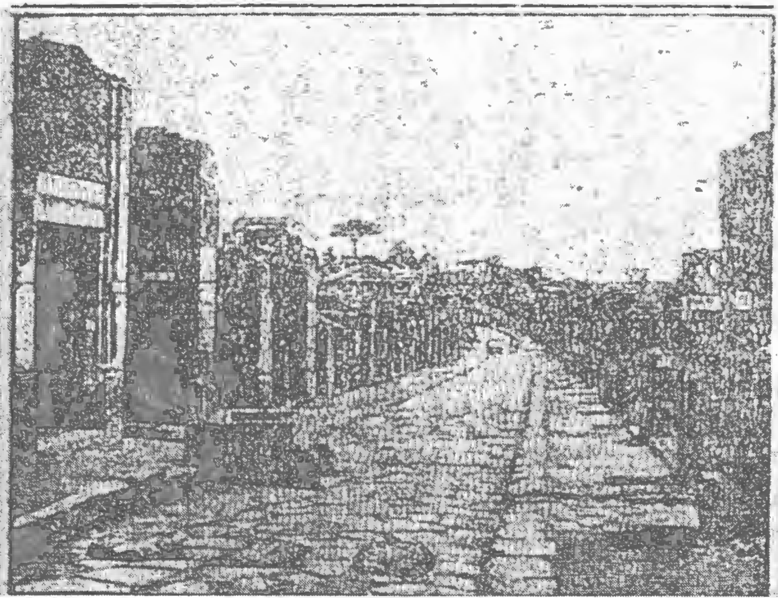
پس از نرو هرج و مرج نظامی در روم پدید آمد و هر یک از لشکرهای روم سردار خود را بامپراطوری انتخاب نمود و سرداران مزبور باهم بجنگ پرداختند. عاقبت وسپازیانوس[۲] سردار سپاه آسیائی روم بر تخت امپراطوری نشست و روم را از ناامنی و خطر بزرگ نجات داد. چون نام شخص او فلاویوس بود او را سر سلسلهٔ فلاویوسها میخوانند و امپراطوران

---
۱ — Neron   ۲ — Vespasien

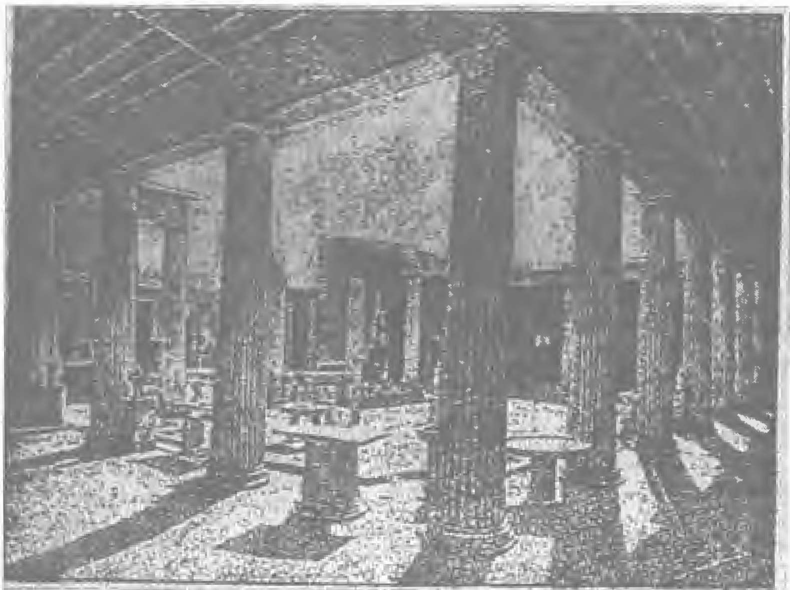


طاق نصرت کاراکالا
امپراطور روم در الجزایر (افریقا)

(مقابل صفحة ۱۶۶۰)



یکی از کوچه های شهر پمپئی که از زیر خاکستر و مواد آتشفشانی کوه وزوویو بیرون آورده اند



آثار یکی از خانه های شهر پمپئی که از زیر خاکستر آتشفشان وزوویو بیرون آورده اند

این سلسله تا اواخر قرن اول میلادی سلطنت کردند. وسپازیانوس قوانین روم را محترم شمرد و مجلس سنا را توقیر کرد و بآسایش مردم توجه مخصوصی نمود. خود او بسادگی زندگی میکرد و مدت سلطنتش ده سال بود (۶۹ تا ۷۹ میلادی) معروف است چون مرگ او نزدیک شد امر داد او را از بستر بلند کردند و گفت (قیصر روم باید ایستاده جان بسپارد) و در بازوی آنها ایستاده جان سپرد.

تیتوس

در زمان تیتوس پسر وسپازیانوس دهمین امپراطور روم (۷۹–۸۱) کوه وزوویوس[1] در طرف جنوب شهر ناپل امروزی در مغرب ایتالیا آتشفشانی کرد و دو شهر بزرگ آنروزی ایتالیا پمپئی[2] و هرکولانوم[3] را زیر مواد گداخته مدفون ساخت. تیتوس در زمان پدر خود اورشلیم را فتح کرده بود (۷۰ میلادی) و از همان زمان عده ای از یهود به عربستان و بین النهرین مهاجرت کردند. تیتوس سیاست پدر را تعقیب کرد و برای مردم گرمابه ها و تماشا خانه ها ساخت و از فقرای روم دستگیری نمود.

بعد از سلسلهٔ فلاویوسها سلسلهٔ دیگری که به آنتونن ها معروفند بامپراطوری رسیدند و اکثر ایشان مردان والامقام بودند.

ترایانوس

از این سلسله ترایانوس[4] و سه نفر دیگر که پس از او پادشاهی کرده اند یادگار درخشانی از دورهٔ خود باقی گذاشتند که میتوان عصر طلائی امپراطوری روم نامید. ترایانوس بمجلس سنا

۱ — Vesuvius (Vésuve) ۲ — Pompéi ۳ — Herculanum
۴ — Trajan

احترام گذاشت و صنایع را ترقی داد و سرکشی و طغیان را از سپاه برطرف کرد و از اختلافات مذهبی در روم جلوگیری نمود. این امپراطور دانش دوست بود و پیوسته نویسندگان را تشویق مینمود. پلینوس[1] نویسندهٔ معروف و تاسیتوس[2] مورخ رومی معاصر او بوده اند.

ترایانوس با قبایل ژرمن در حوزهٔ رود دانوب جنگ کرد و متصرفات ایشان را ضمیمهٔ روم ساخت و مرزهای کشور را استحکم گردانید سپس بجانب مشرق لشکر کشید و مصمم بود که دولت اشکانیان را منقرض گرداند. از خوشبختی او دولت اشکانی هم در آن ایام دوچار سستی و نفاق داخلی شده بود. ترایانوس نخست ارمنستان را فتح کرد و پادشاه آن کشور را که از دودمان اشکانی بود برانداخت و در بهار سال بعد بین النهرین را تصرف کرد و تیسفون پایتخت اشکانیان را بآسانی گرفت. آنگاه یکی از شاهزادگان اشکانی را در آنجا بپادشاهی نشاند و خود بمغرب برگشت و در همان سال بمرد (۱۱۷). در دورهٔ او دولت روم بکمال بسط رسید. پادشاه اشکانی معاصر او خسرو اشک بیست و چهارم بود.

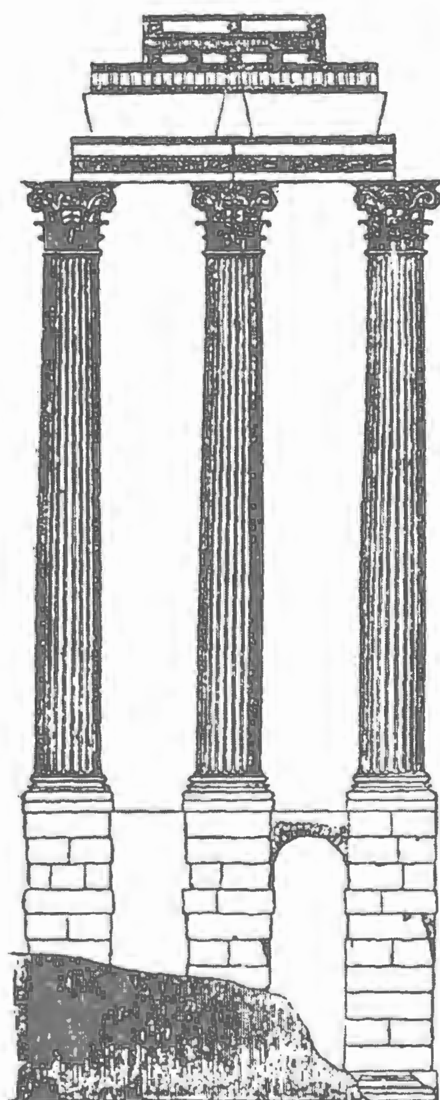
هادریانوس هادریانوس[3] (۱۱۷ تا ۱۳۸) جانشین ترایانوس ارمنستان و بین النهرین را رها کرده روابط دوستانه با دولت ایران برقرار نمود. اما مرزهای روم را در جلو طوایف ماوراء رن و دانوب بیش از پیش مستحکم گردانید. دورهٔ او مانند دورهٔ اگوستوس و ترایانوس در تاریخ روم ببزرگی و نیرومندی معروف است.

۱ — Pline ۲ — Tacite ۳ — Hadrianus



منارهٔ ترایانوس امپراطور روم
در شهر رم

(مقابل صفحهٔ ۱۶۸)



ستونهای یکی از معابد بزرگ روم قدیم

اُورِلیوُس

یکی دیگراز امپراطورهای بزرگوار روم مارکوس اورلیوس است[1] (۱۶۱ تا ۱۸۰) واو مردی بود دانشمند وفیلسوف ودادگستر ازضرا دستگیری کرد ویتیمان رانوازش داد. در دورهٔ او دشمنان خارجی روم بمرزهای شمالی هجوم آوردند جنگ روم وایران نیز تجدید شد. درسال ۱۶۱ بلاش سوم اشکانی بارمنستان لشکرکشید ودرآنجا سپاه روم راشکست داد وبسوریه رفت امّا کاری ازپیش نبرده بایران بازگشت. اورلیوس درسال ۱۸۰ میلادی بمرد وبامرگ او دورهٔ خوب امپراطوران روم سپری گردید.

هرج ومرج نظامی

پس ازاورلیوس نزدیک بصد سال هرج ومرج لشکری درکشور روم حکمفرما بود. هرلشکری سرداری راازخود بامپراطوری میشناخت وسربازان روم مدافعهٔ کشوررا ترک کرده بجان هم افتادند دریکی ازاین زدوخوردها سِپتیموُس سِوِرُوس[2] سردار سپاه افریقا غالب آمد وبدون تصویب رسمی مجلس سنا بامپراطوری نشست. مدت سلطنت او ۱۸ سال بود (۱۹۳ تا ۲۱۱). این امپراطور بمشرق لشکرکشید ودربین النهرین اراضی تازه بتصرف آورد.

آلکساندرسِوِرُوس

دردورهٔ الکساندر سوروس[3] (۲۲۲ تا ۲۳۵) دولت اشکانی ایران منقرض گردید وشاهنشاهی آن کشور بساسانیان رسید اردشیر بابکان مؤسس این سلسله به بین النهرین لشکرکشید

۱ — Aurelien
۲ — Septime Sévère
۳ — Alexandre Sévère

و آنسرزمین را از تصرف رومیان خارج ساخت. سپس بارمنستان رفته آنجارا نیز مسخر کرد. آلکساندر سوروس بدست سپاهیان خود در کنار رود رن کشته شد.

یکی دیگر از امپراطوران این دوره والریانوس است که در جنگ با شاپور ساسانی گرفتار شد و تفصیل آنرا در تاریخ ایران خواهید دید.

دیوکلسیانوس

دیگر دیوکلسیانوس[1] که در استقرار نظم و امنیت کوشید و فتنه های اطراف را خوابانید. دیوکلسیانوس سلطنت روم را میان خود و سه نفر از سرداران بزرگ تقسیم کرد.

از این چهار تن دو نفر با عنوان اوگوستوس و دو تن با عنوان قیصر در چهار مرکز مهم کشور حکومت را با اختیارات تام در دست گرفتند. باین ترتیب حکومت چهارگانه در روم برقرار گردید و دسته بندیهای لشکریان موقتاً در روم برافتاد. آخرین قتل عام عیسویان در دورهٔ دیوکلسیانوس روی داد و هزاران بیگناه در راه تعصب دین جان سپردند و چون عدهٔ زیادی از رومیان بت پرستی قدیم را ترک گفته بدین مسیح درآمده بودند فتنه بالا گرفت و دیوکلسیانوس از سلطنت استعفا داد (۳۰۵ م.) سالهای اخیر پادشاهی او را عیسویان «دورهٔ شهدا» نامیده اند. در زمان او جنگ ایران و روم تجدید شد.

کنستانتینوس

کنستانتینوس[2] (قسطنطین) نخستین امپراطور مسیحی روم بود. مورخین عیسوی او را بعنوان کبیر و حامی کلیسا خوانده اند. وی در ۳۱۳ میلادی دین عیسوی را در روم آزاد کرد و

۱ — Diocletien ۲ — Constantin



سربازان رومی در دورهٔ امپراطوری
در این تصویر چند تن از مغلوبین پیش پای اسب مارکوس اورلیوس
امپراطور روم بزانو درآمده اند

(مقابل صفحهٔ ۱۷۰)



مجسمهٔ مارکوس ارلیوس
امپراطور روم



مجسمهٔ ویتلیوس Vitellius از امپراطوران روم
وی‌تلیوس از امپراطوران معروف روم نیست ولی مجسمهٔ او
یکی از بهترین آثار صنعتی روم قدیست

هشت سال بعد آنرا مذهب رسمی روم ساخت و در ۳۲۵ بامر و ریاست او انجمنی از کشیشان در نیکیه[1] از شهرهای آسیای صغیر منعقد گردید و این انجمن قوانین اساسی کلیسا و فروع دین عیسوی را مدون نمود. شهر قسطنطنیه (استانبول کنونی) در کنار بوسفور از آثار قسطنطین است.

یولیانوس[2] (۳۶۱ تا ۳۶۳) خواهرزادهٔ کنستانتینوس کبیر

یولیانوس از دین مسیح خارج شد و بعیسویان جور بسیار کرد و همان امپراطور است که در جنگ شاپور ذوالاکتاف کشته شد.

پس از یولیانوس آثار ضعف و انحطاط در دولت روم پدیدار گردید. اخلاق رومی از جنگجوئی و میهن دوستی بعیاشی و تنبلی مبدل شد. توانگران فاسد و عامه فقیر شدند و انتشار دین مسیح نیز بر اختلافات مذهبی افزود. سرکشی سرداران و عدم اطاعت سربازان نیز افزایش یافت طوایف ژرمن که در خارج مرزهای شمالی روم سکنی داشتند تدریجاً بداخل کشورهای روم تجاوز کردند. چنانکه در یکی از جنگهای خونین میان رومیان و ژرمنها امپراطور روم موسوم به والنس[3] کشته شد (۳۷۸). در همین هنگام هونها[4] (زرد پوستان آسیای شرقی) نیز وارد متصرفات روم شدند. این قوم گاه بکمک ژرمنها بر ضد رومیان وگاه بکمک رومیان بر ضد ژرمنها میجنگیدند و آتیلا[5] پادشاه هونها باعث فتنهٔ بزرگ و سرعت انقراض دولت روم گردید.

۱ – Nicée ۲ – Julien ۳ – Valens ٤ – Huns ٥ – Attila

تجزیه و انقراض دولت روم

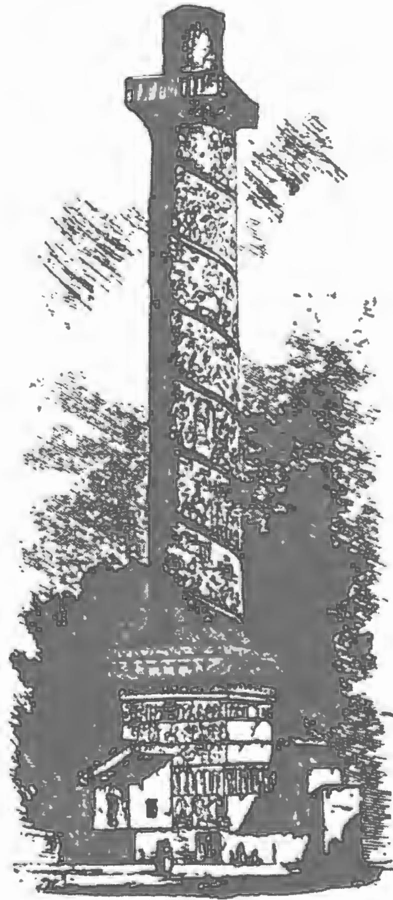
تئودوسیوس[1] (۳۷۹ تا ۳۹۵) آخرین امپراطوری بود که در امپراطوری بزرگ روم سلطنت کرد و با بعضی از قبایل ژرمن با کامیابی جنگید. لیکن بعد از آن برای سکنای آن اقوام زمینهای بسیار در اروپا و آسیا اختصاص داد و از ایشان سپاه مخصوص تشکیل کرد.

تئودوسیوس پیش از مرگ کشورهای رومی را میان دو پسر خود آرکادیوس[2] و هنوریوس[3] تقسیم کرد (۳۹۵ م.) متصرفات شرقی روم را که پایتخت آن قسطنطنیه بود باوّلی و متصرفات غربی را که مرکز آن شهر رم بود بدوّمی داد و باین ترتیب دولت روم غربی و دولت روم شرقی بوجود آمد مورخان عرب دولت روم غربی را رومیة الکبری و روم شرقی را رومیة الصغری میگفتند. این واقعه را بعضی از مورخان آغاز قرون وسطی میدانند. دولت روم غربی نزدیک هشتاد سال پس از این تاریخ بدست طوایف ژرمن منقرض شد (۴۷۶ م.) امّا دولت روم شرقی بواسطهٔ استحکام موقع قسطنطنیه باز نزدیک هزار سال باقی ماند.

یوستی نیانوس

از امپراطورهای نامی و معروف روم شرقی یوستی نیانوس[4] بود که بکمک سرداران بزرگ خود مانند بلیزاریوس[5] جنگها کرد و بفتوحات بسیار در شمال افریقا و ایتالیا و نقاط دیگر نائل گردید. جنگهای او با انوشیروان شاهنشاه ساسانی هم طولانی و خونین بود.

۱ — Théodose ۲ — Arcadius ۳ — Honorius ۴ — Justinien
۵ — Belisaire



برج تئودوسیوس امپراطور روم
در قسطنطنیه

(مقابل صفحهٔ ۱۷۲)



نمونه‌ای از آثار صنعتی روم شرقی

در این تصویر زن‌یوستی نیانوس امپراطور روم شرقی
و درباریان او دیده‌میشوند

ولی عاقبت این جنگها بنفع شاهنشاه ایران تمام شد. شهرت نام یوستی نیانوس بیشتر در قانونگذاری او است. بامر او قوانین روم جمع آوری شد و در آنها اصلاحات عمده بعمل آمد.

صنایع روم شرقی نیز در زمان یوستی نیانوس رونق گرفت. کلیسای سنت صوفی (مسجد ایاصوفیای امروزی) که بزرگترین کلیساهای مشرق بود از بناهای او است. صنعت نساجی و زینت کاری و نماسازی و فلزکاری هم در زمان او رواج گرفت.

روم شرقی پس از یوستی نیانوس

در نتیجه جنگهای ممتد و ساختمانهای زیاد از قبیل کلیساها و دیرها و مخارج بیفایده ای که برای نگاهداری آنها لازم بود اوضاع دولت روم شرقی پس از مرگ یوستی نیانوس دوچار پریشانی گردید و طوایف ژرمن و بربر که در داخل و خارج مرزهای روم شرقی مسکن داشتند و منتظر فرصت بودند حملات خود را تجدید کردند و بتدریج تمام متصرفات آن کشور در افریقا و اروپا از میان رفت و دست روم شرقی از روم غربی کوتاه شد. در طرف مشرق نیز امپراطوران در مقابل فشار دولت ساسانی بیچاره بودند و پس از انقراض این دولت و تشکیل دولت اسلام دوچار حملات مسلمین شدند. تنها استحکام موقع قسطنطنیه دولت روم شرقی را با نیمه جانی که برای آن مانده بود نگاهداشت تا آنکه سلطان محمد فاتح پادشاه ترکان عثمانی قسطنطنیه را فتح کرد و آن دولت را منقرض نمود.

مورخان اروپائی تاریخ فتح قسطنطنیه را (۱۴۵۳ میلادی) پایان دورهٔ قرون وسطی میشمارند. اگر ابتدای آنرا از ۳۹۵ میلادی که سال تجزیهٔ دولت روم بزرگ و تشکیل

دولت روم شرقی بود حساب کنیم این دوره بیش از ده قرن و نیم طول کشید و اگر ۴۷۶ که سال انقراض روم غربی بود بگیریم مدت آن بیش از نه قرن و نیم بوده است.

۵ - تمدن روم

دین رومیان

چنانکه در جای خود دیدیم رومیان ابتدا مشرک و پرستندهٔ اوهام بودند لیکن بر اثر فتوحات و بسط دولت روم و ارتباط با مشرق مخصوصاً با یونان کم کم با افکار حکمای یونانی آشنا و در نتیجه بدین قدیم خود بی قید شدند. بدیهی است با تکامل فکری نیز خرافات از بین بزرگان ایشان بیرون رفت. ضمناً در زمان امپراطوری اگوستوس حضرت عیسی در فلسطین میان قوم یهود ظهور کرد و نخست معدودی از مردم فلسطین دین او را پذیرفتند ولی از ترس آئین جدید را پنهان کردند. اشکال عمده ای که در اینزمان میان عیسویان وجود داشت خارق العاده بودن ولادت مسیح بود و بهمین علت این دین نتوانست در ارض فلسطین میان یهود پیروان زیاد پیدا کند.

دین مسیح در روم

بتدریج دین مسیح از فلسطین تجاوز کرد و میان یونانیان و مردم کشورهای دیگر روم منتشر گردید. شیوع این دین بر اختلافات و مشاجرات مذهبی روم افزود و مذاهب مختلف میان عیسویان ظهور نمود. بسیاری از حکمای یونان آئین تازه را پذیرفته با پولس و داعیان دیگر عیسوی هم آهنگ شدند و بتدریج دین نصارا طبقات عامهٔ روم را



نمونهٔ پیکر تراشی رومیان
در زمان قسطنطین

(مقابل صفحهٔ ۱۷۴)



ستون و مجسمهٔ آنتونینوس
امپراطور روم در شهر رم

جلب کرد. چنانکه دویست سال از ظهور مسیح نگذشته بود که جمعیتهای مُهم از پیروان این آئین در سوریه و آسیای صغیر و مصر و یونان وحتی در ایتالیا و در شهر رم تشکیل یافت و کم کم امپراطوران روم که خود را پیشوا و حامی بُت پرستی میدانستند بیمناک شدند و بشکنجه و آزار عیسویان پرداختند. لیکن با این فشارها تمایل مردم نسبت بآئین تازه بیشتر میشد واختلافات و ناامنی فزونی مییافت تا آنکه قسطنطین کبیر چنانکه ذکر شد خود دین تازه را قبول کرد و آنرا دین رسمی روم قرار داد و پایتخت تازهٔ قسطنطنیه را برای دین تازه بنا نهاد. رئیس این آئین مقیم شهر رم را پاپ نامیدند و پاپها در دورهٔ قرون وسطی اقتداراً فوق العاده پیدا کردند بقسمی که پادشاهان اروپای غربی بمیل ایشان عزل و نصب میشدند.

دین مسیح ضربت جبران ناپذیری بدولت روم وارد ساخت و براستی میتوان آنرا عامل مُهم انقراض امپراطوری روم خواند. اگر امپراطوران واشراف وتوانگران بحالت قدیم مانده بودند وطبقات زیردست از ایشان اطاعت میکردند شاید اوضاع روم بهمان ترتیب سابق باقی میماند و بواسطهٔ اتحاد داخلی از حملات طوایف وحشی جلوگیری میشد. لیکن دین تازه مردم را بمساوات میخواند وحدودی را از میان طبقات مختلف برمیداشت و از این راه اتحاد در میان را بکشمکش داخلی و بالاخره بضعف وانحطاط وانقراض دولت مُبدل نمود. از طرفی چنانکه گفتیم از آغاز کار میان عیسویان نیز اختلافاتی ظهور کرد و فرقه های مختلف تأسیس گردید و اختلافات پیوسته فزونی گرفت. پس از انقراض روم غربی قسطنطنیه مرکز تبلیغات کلیسای یونان شد. اما همینکه روم شرقی ضعیف شد مقام اولویت کلیسای یونان بکلیسای روم رسید و پاپ قوت وشوکت

تمام یافت .

زبان وادبیات رومیان

رومیان بزبان لاتین سخن میگفتند واین زبان اصلاً ازشعب زبانهای هند داروپائی است صرف ونحو آن مشکل ولغاتش بالنسبه کم است وبسیاری اززبان های امروزی اروپائی مانند فرانسه وایتالیائی واسپانیولی وپرتقالی ازاین زبان مشتق شده اند .

رومیان درآغازازخود علم وادبی نداشتند وازیونانیان نه تنها درادبیات بلکه درعلوم وصنایع تقلید میکردند . مردم روم چنانکه دانسته ایم سربازانی دلیر وباشهامت بودند ولی درادبیات وذوق حکمتی وقوهٔ ابداع درصنایع هیچوقت بپایهٔ یونانیان نرسیدند .

دراواخر دورهٔ جمهوری کم کم نویسندگانی بانیروی ابتکار پدید آمدند که بزبان لاتین بنظم ونثر موضوعهای ادبی وتاریخی انشاء میکردند . فن خطابه هم درروم ترقی کرد چنانکه سیسرُو (چیچرو) معاصر قیصر بزرگ ازخطباء درجهٔ اول آن عصر بشمار میرفت .

عصر اوگوستوس

عصر اوگوستوس درتاریخ ادبیات رومیان معروفست : دراین عصر شعراء ونویسندگان بزرگ مانند ویرژیلیوس[۱] وتیتوس لیویوس[۲] درروم پدید آمدند .

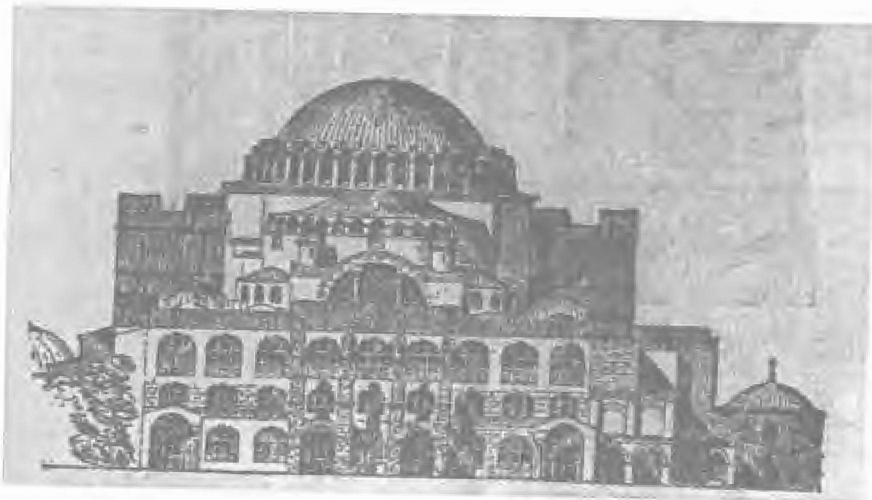
تاریخ نویسی

فن تاریخ نویسی میان رومیان طرف توجه بود . ازکتب تاریخی قدیم ایشان چندان چیزی دردست نداریم امّا در دورهای بعد اشخاصی مانند تاسیتوس[۳] معاصر امپراطور

۱ — Virgile ۲ — Tite-Live ۳ — Tacite



برج و باروی قسطنطنیه درپایان قرون وسطی



کلیسای سنت صوفی در قسطنطنیه

(مقابل صفحهٔ ۱۷۶)



از آثار صنعتی روم شرقی
در این تصویر مانوئل امپراطور روم شرقی با زنش دیده میشود

ترایانوس نمونه های نیکو از این فن بیادگار گذاشته اند.

قانون نویسی

رومیان در قانون نویسی معروفند و رساله های قانونی بسیار از آنان مانده که حتی امروز مورد استفادهٔ محصلین علم حقوق است و قوانین رومی بنیاد علم حقوق کنونی است.

معماری

رومیان در نقاشی و حجاری هنر بزرگی از خود نشان ندادند و حتی نتوانستند بخوبی از یونانیان تقلید کنند. برعکس در فن راه سازی و پل سازی و ساختن قنوات و نهرها مهارت داشتند. بیشتر اوقات راه سازی را بمنظور لشکرکشی میکردند. در زمان اگوستوس فنون ساختمانی در روم ترقی کرد چنانکه بناهای رومیان که در آن عصر در شهر رم و جاهای دیگر از سنگ ساخته شده تا امروز بدون خرابی زیاد باقی مانده است.

سازمان رومی

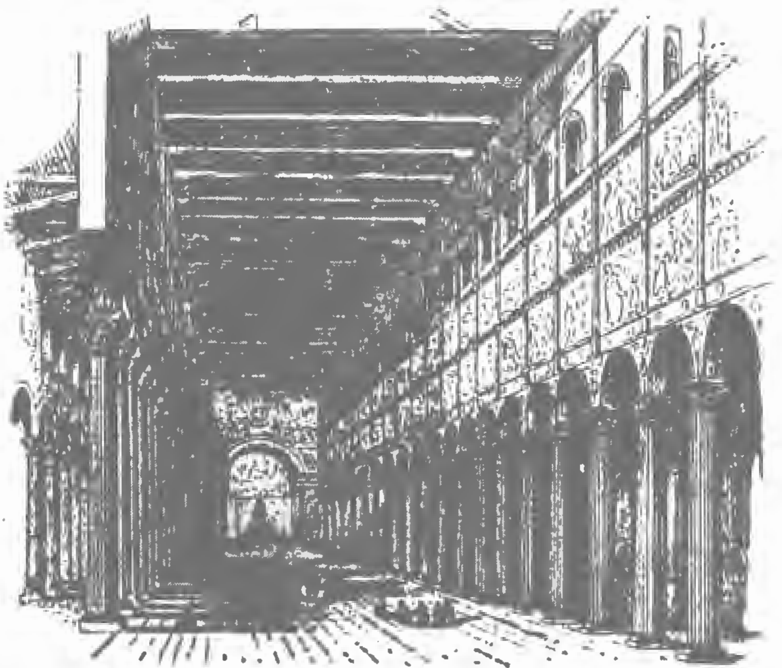
نظم و دوستی از اخلاق نژادی و ملی رومیان بشمار میرفت. دولت روم بزور شهامت کشورگشائی کرد و از هر سو متصرفاتی بدست آورده با نیروی نظم و تدبیر نگاه داشت.

سازمان نظامی و کشوری دولت روم و تمدن رومی بحدی استوار و وسیع بود که طوایف ژرمن را پس از انقراض روم به آداب تمدن و کشورداری آشنا ساخت چنانکه توانستند بوسیلهٔ کسب تمدن و قوانین و سازمان رومی دولتی تازه تأسیس کنند. افراد رومی بانجام خدمات نظامی موظف بودند و میبایستی در مواقع لازم برای جنگ حاضر شوند و این تکلیف را بیشتر اوقات از جان و دل و با سرفرازی انجام میدادند ولی غالباً با

دشمن مغلوب بیرحمانه رفتار میکردند.

بازرگانی وکشاورزی

چنانکه دانسته ایم رومیان مردمی بودند سرباز و جنگی ولی نیازمندی کم کم توجه ایشان را ببازرگانی وکشاورزی جلب کرد. هر قدر متصرفات ایشان زیاد میشد بیشتر با داد و ستد وکشت وکار نیازمند بودند. کشور اصلی رومیان که ایتالیا باشد چندان حاصلخیز نبود و چون کشاورزان رومی بیشتر اوقات زیر پرچم بودند زمینهای ایشان بی کشت و زرع میماند. پس از آنکه استیلای روم در حوزهٔ دریای مدیترانه مسلم گردید سکنهٔ این قسمت مهم دنیا تحت تابعیت واقتدار روم درآمدند اراضی وسیع وحاصلخیز در شمال افریقا و در قسمت سواحل شرقی مدیترانه بدست ایشان افتاد و شاهراه بازرگانی اروپای جنوبی که در تصرف آنان بود بمشرق زمین پیوسته گردید. ازاین تاریخ دولت روم سیاست جنگی را با سیاست اقتصادی توام نمود و برای اجرای این مقصود مهاجرنشین های مهم در متصرفات خود برقرار کرد. ملل مغلوب در تحت نظر رومیان کشاورزی میکردند و دسترنجشان بتوسط بازرگانان بتمام کشورهای روم حمل ونقل وخرید وفروش میشد. ازاین راه متصرفات رومی مخصوصاً جاهائی که محصول محلی کافی نداشتند در رفاه بودند. بعلاوه راه های نظامی که رومیان میساختند برای رفت وآمد قوافل واجناس بازرگانی نیز مورد استفاده کامل بود. کالا بآسانی از بنادر بداخله حمل ونقل میشد و با اقتداریکه دولت داشت از دزدی مصون بود. بازرگانی میان مشرق ومتصرفات روم نیز رونق داشت. متاع عربستان و هندوستان وحتی مشرق اقصی بآسانی وارد رُم میشد و

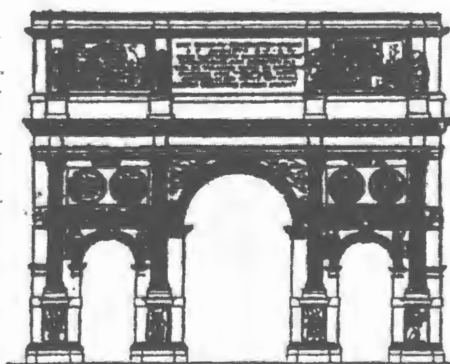


قسمتی از کلیسای سن‌پول در رم
از آثار هونوریوس امپراطور روم

(مقابل صفحهٔ ۱۷۸)



نمونهٔ از صنایع روم
در قرن چهارم میلادی



طاق نصرت قسطنطین
امپراطور روم

بمحلات آنشهر میافزود.

نمایشها و تماشاخانه ها میان یونانیان و رومیان مرسوم بود که هر سال بنام خدایان خود چندین جشن برپا میکردند و در آنها بازیهای پهلوانی و نمایش زورآزمائی معمول میداشتند. در شهرهای بزرگ روم کم کم برای تفریح و تماشای عمومی علاوه بر تماشاخانه های معمولی تماشاخانه های مدوّر[۱] پهناور نیز ساخته شد. امپراطوران بُت پرست بناهای بُزرگ برای تماشاخانه ها میساختند چنانکه خرابه های تماشاخانه های مدوّر رومی را در بعضی شهرهای ایتالیای امروزی از زیر خاک بیرون آورده اند. رومیان در تئاترهای خود بیشتر داستانهای قبیح مُنافی اخلاق و عفت عمومی نشان میدادند و بتصنیف ها و رقص های نامناسب مُبادرت میکردند. تماشاخانه های مدوّر رومی وحشتناک بوده است، پس از آنکه هزاران تماشائی در جای خود می نشستند امپراطور و رؤسای دربار و سرداران او وارد میشدند و شیپور آغاز نمایش نواخته میشد. آنگاه از یک در بزرگ گروهی از بندگان و اُسرای بدبخت و محکومین بقتل بدرون میدان می آمدند و از در دیگر جانوران درندهٔ گرسنه مثل شیر و ببر و پلنگ را بمیدان داخل میکردند. فریاد و فغان بدبختان و صدای شوق و شعف از تماشائیان بلند میشد و چون کار این سیه روزان بانجام میرسید و از زحمت دُنیا رهائی می یافتند گروه دیگر را وارد میکردند. از این منظره محظوظ تر آن بود که دو دسته از مردم را با تیغ برهنه بجان یکدیگر می انداختند و آخرین مرد از دو گروه اگر سالم میماند جانش را می بخشیدند.

۱ — Amphithéâtre

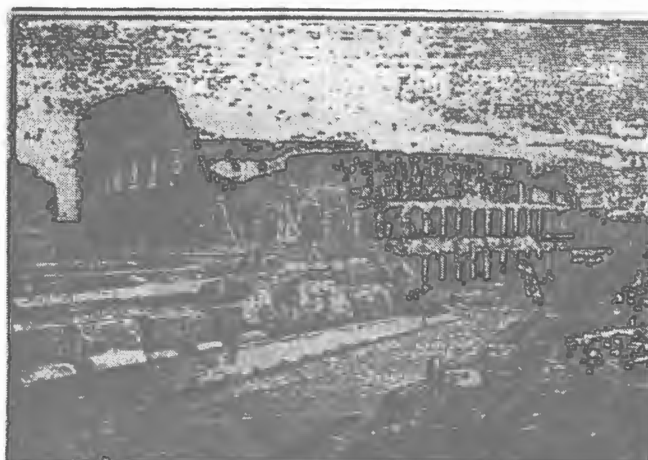
تماشا خانه های مدور رومی دارای سه در بزرگ بود. از یک در زنده ها وارد میشدند و از در دیگر کشتگان را خارج میکردند. یک در هم بجانوران وحشی اختصاص داشت. معروف است که چون امپراطور روم ترایانوس از جنگ های حوزه دانوب برگشت ده هزار اسیر با خود آورد و آنان تا آخرین مرد در یکصد و بیست و سه جلسه از این تماشا ها نیست و نابود شدند. هرگاه میان این سیه بختان یکی جرأت اعراض از جنگ میکرد سربازان که در حاشیه میدان ایستاده بودند فوراً او را قطعه قطعه میکردند.

هر تماشاخانه آموزشگاهی برای مشق شمشیر بازی داشت که آنرا آموزشگاه گلادیاتر[۱] مینامیدند محکومین باعدام از اسیر و غیر اسیر ابتدا در این آموزشگاه شمشیر بازی می آموختند سپس در روز معین وارد صحنه تماشا میشدند.

بخط علی اکبر کاوه

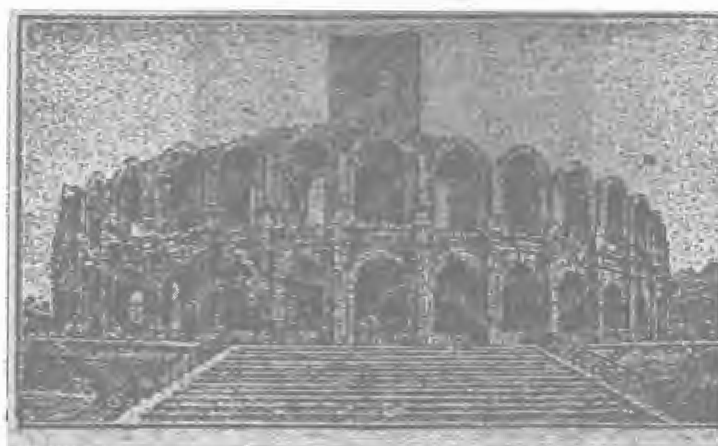
۱۳۱۸

Gladiateurs — ۱



خرابهای کولیزئوم

بزرگترین صحنه های نمایش رم که در زمان وسپازیانوس و پسرش تیتوس ساخته شده



نمای خارجی یك صحنهٔ نمایش

از آثار روم قدیم در یکی از شهرهای فرانسه

(مقابل صفحهٔ ۱۸۰)



تصویر یك گلاد یاتر

این تصویر نشان میدهد که چگونه یکی از گلادیاترها حریف خود را در صحنهٔ تماشا مغلوب کرده و او برسم معمول روم انگشت خودش را بطرف تماشاگران بلند نموده از ایشان درخواست می کند که جانش را ببخشند

بخش دوم

تاریخ ایران

مقدمه

کلیات

نام ایران — کلمهٔ ایران بمعنی سرزمین قوم آریاست. در کتاب اوستا هم که قدیمترین کتاب ایرانی است اسم آریا ذکر شده است. داریوش بزرگ نیز در کتیبه‌هائی که نقش کرده است خود را آریائی خوانده است.

فلات ایران — فلات ایران که بیشتر ایرانیان در آنجا مسکن دارند یکی از فلاتهای بلند آسیاست که از مشرق بفلاتهای تبت و پامیر و از مغرب بفلات ارمنستان و دشت عراق و از شمال بحوزهٔ دریای خزر و دریاچهٔ آرال و دشت ترکستان و از جنوب بدریای عمان و خلیج فارس محدود است. وسعت این فلات را از دو میلیون و ششصد هزار تا سه میلیون کیلومتر مربع میتوان تخمین کرد و ایران امروزی بیشتر از شصت و یک درصد از وسعت آن است.

ارتفاع متوسط فلات ایران هزار و دویست متر و نشیب آن از جنوب بشمال است. میان فلات ایران و دشتها و دریاهای اطراف آن کوههای بلند هست که ارتباط آنرا با سرزمینهای پست همسایه دشوار کرده است چنانکه از درون ایران بدشتها و دریاهای اطراف جز از معابر طبیعی کوهستانی نمی‌توان راه یافت.

در مقدمهٔ تاریخ قدیم گفتیم که آریاییها شعبه‌ای از نژاد سفیدند که در اروپا

اقوام آریائی

و ایران و هندوستان سکنی گرفته‌اند و بواسطهٔ آنان را اقوام هند و اروپائی هم میگویند.

در میان این اقوام ایرانیان و هندیها بهم نزدیکترند گویا در آغاز یک طایفه بوده پس دو دسته شده‌اند یک دسته بفلات ایران آمده و دستهٔ دیگر بهندوستان رفته‌اند.

این مسئله که مردم اروپا و ایران و هندوستان از یک شعبه از نژاد بشر هستند از زبانهای ایشان معلوم شده است، یعنی در قرن هجدهم میلادی دانشمندان زبان شناس اروپا متوجه شدند که بیشتر زبانهای اروپائی با زبانهای هند و ایران بستگی دارد و از آن زمان همه این مردم را آریائی یا هند و اروپائی میگویند.

یونانیان در روزگار قدیم نیز از این قوم بوده‌اند و این دو طایفه با ایرانیها و هندیها زودتر از طوایف دیگر آریائی متمدن شده و تاریخشان طولانی‌تر از دیگران است.

دربارهٔ سرگذشت اقوام آریائی در دوره‌های پیش از تاریخ آگاه نیستیم و نمیدانیم شعبهٔ ایرانی و هندی چه زمان از طوایف دیگر هند و اروپائی جدا شده‌اند همینقدر معلوم است که در شمال کشور ما بوده و پس از جدائی از شعب دیگر بطرف جنوب متوجه و بدسته‌های چند منقسم شده‌اند که عمدهٔ آنها هندی و ایرانی است. جدا شدن این دو دسته از طوایف دیگر هند و اروپائی در حدود سه هزار سال پیش از میلاد مسیح بوده است.

آریاهای هندی و ایرانی پس از آنکه مدتها با هم در آسیای مرکزی یا در میان رودهای سیحون و جیحون زندگی میکردند از آنجا مهاجرت کرده بباختر یعنی حدود شمالی

افغانستان کنونی رفته اند و در آنجا از یکدیگر جدائی گرفته اند. شعبه ای بسوی هندوکش رفته از راه دره سند و پنجاب بهندوستان روی نهاده است، و شعبه ای بسوی جنوب و مغرب آمده در فلات ایران جای گرفته است.

منظور آریاها از آمدن بایران کشورگشائی و تاخت و تاز نبوده است و در این سرزمین قصد اقامت داشته اند. از اینرو بهرجا میرفتند پس از برانداختن بومیان قلعه ای میساختند و درون قلعه را بدو قسمت کرده قسمتی را بدامها و حیوانات اهلی خود اختصاص میدادند.

آریاها بدسته ای از موجودات نیکوکار که بانسان نعمت و خیر میرسانند ایمان داشته اند و در میان این نعمت ها نور و باران را بیشتر اهمیت میدادند. همچنین بدسته ای از موجودات زشتکار معتقد بوده اند و گمان داشته اند که این دسته با دسته اول در جنگ و مانع سعادت بشر اند. شب و زمستان و خشکسالی و مرگ و رنجوری و بلاهای دیگر از ایشان است. بهمین گمان موجودات نیکوکار را ستایش میکردند و برای رهائی از شر موجودات بدکار بخواندن دعاها و اوراد می پرداختند همین عقاید کم کم مایه ایجاد خرافات و رواج سحر و جادو گردید و زردشت بر ضد اینگونه موهومات برخاست.

آریاها در آغاز امر مانند بسیاری از ملل قدیم عناصر طبیعی مثل رعد و آفتاب و مهر را ستایش میکردند ولی چندی بعد در عقاید مذهبی ترقی کرده بخدای یگانه پی بردند. آریاها در اخلاق بر همسایگان خود مانند مردم بابل و آشور برتری داشته اند زیرا بنا بر عقاید مذهبی خویش در کارها بکوشش و راستی و درستی معتقد بوده اند و دروغ را از جمله ارواح بد می پنداشتند.

در خانواده های آریائی پدر اختیار تام داشت . زن ها بانوی خانه بود . آریا ها احترام زنان خود را بیش از سایر اقوام قدیم نگاه میداشتند . فرزندان فرمان بردار پدر بودند واز اوامر او سرپیچی نمیکردند . از وظایف مخصوص رئیس خانواده مراقبت آتشگاه خانواده وروشن نگاه داشتن آن بود . بیشتر اقوام قدیم از یونانی ورومی وهندی وایرانی آتش را ستایش میکردند وواجب میدانستند که آتشگاه را همیشه روشن نگاه بدارند .

در میان آریا ها مردم سه طبقه بوده اند : روحانیان . جنگاوران . برزگران .

از تاریخ آریا های ایرانی تا اواخر قرن هشتم پیش از میلاد چندان اطلاعی در دست نیست . بنابر اطلاعات کنونی دورهٔ تاریخ ایران از اواخر قرن هشتم پیش از میلاد آغاز میشود ودر آن زمان سه دولت بزرگ از نژاد ایرانی در سه قسمت از فلات ایران حکومت میکرده اند :

اول - مادیها در مغرب . دوم باختریها در مشرق . سوم - پارسیها در جنوب .

مادی ها نخستین دولت ایرانی را تأسیس کردند که تقریباً تمام فلات ایران را بعلاوه بعضی کشور های دیگر در تصرف داشت وپس از آنها نوبت جهانداری بپارسیان رسید که دولت پهناور هخامنشی را تشکیل دادند .

تاریخ باستانی ایران از دولت ماد آغاز میشود وبه پنج دوره منقسم است : اول دورهٔ مادی . دوم دورهٔ هخامنشی یا پارسی . سوم دورهٔ سلوکی . چهارم دورهٔ اشکانی . پنجم دورهٔ ساسانی .

باب اول

تاریخ دولت ماد و دولت هخامنشی

فصل اول

تاریخ دولت ماد

سوابق تاریخی

مادیها در آغاز قرن هفتم پیش از میلاد دولتی نیرومند بنیاد نهادند. از کتیبه های پادشاهان آشور تا حدی تاریخ دولت ماد روشن میشود.

مادیها چند قرن گرفتار تاخت و تاز آشوریها بودند ولی بزودی سر از اطاعت ایشان پیچیدند و دلیری و پایداری آن قوم برای سایر اقوام آسیائی سرمشق تحصیل آزادی و استقلال گردید. بگفته هرودوت یونانی که قدیمترین مورخی است که کتاب تاریخ او در دست است پادشاهان ماد چهار تن بوده اند و این دولت در اواخر قرن هفتم پیش از میلاد تأسیس شد و صدو پنجاه سال دوام یافته است.

پادشاهی دیوکس

نخستین پادشاه ماد چنانکه هرودوت نوشته دیوکس یا دیااکو بوده است. این مرد بسبب درستکاری و انصاف و کفایتی که داشت طرف توجه و رجوع مردم گردید و بپادشاهی برگزیده شد. دیوکس شهر هگمتانه (همدان) را پایتخت خویش ساخت و در آنجا قلعه ای برپا کرد که هفت حصار داشت و هر یک بر دیگری مشرف و دارای رنگ خاصی بود. شهر همدان از شهرهای

باستانی دنیاست و از شهر رم هم که در اواسط قرن هشتم پیش از میلاد ساخته شده کهن‌تر است.
پس از مرگ دیوکس پسرش فرورتیش به توسعهٔ کشور ما از جانب مشرق و جنوب همت گماشت و از آن جمله پارس را که مسکن دستهٔ دیگر از اقوام آریائی بود به تصرف آورد اما در جنگی که با آشور بنی پال پادشاه آشور کرد کشته شد.

هووخشتر

پس از فرورتیش پسرش هوخشتر به پادشاهی رسید و او از پادشاهان کاردان و کشورگشای ما بوده است. هوخشتر نخست سپاهی نیرومند آماده ساخت که پیادگانش مسلح به تیر و کمان و شمشیر بودند و سوارانش چون از کودکی به سواری و تیراندازی خو گرفته بودند بر سپاهیان آشوری برتری داشتند. سپس با چنین سپاهی به آشور تاخت و شهر نینوا پایتخت آنرا محاصره کرد.

ولی ناگاه خبر رسید که سکاها بر آذربایجان و نواحی آن تاخته‌اند و شاه ما ناگزیر از تسخیر نینوا چشم پوشیده به ایران بازگشت. سکاها طایفهٔ دیگری از آریاییها بودند و در آن هنگام از راه دربند قفقاز و کنار دریای خزر به ایران تاختند. هوخشتر در کنار دریاچهٔ ارمیه (رضائیه) با ایشان نبرد کرد ولی نتوانست ایشان را دفع کند و سکاها چندین سال در ایران و آسیای صغیر به تاخت و تاز و مردم کشی مشغول بودند و تا کنار دریای مدیترانه را به باد غارت دادند. عاقبت پادشاه ایشان و سران سپاه او را هوخشتر در مجلس جشنی کشت و سکاها را مطیع و آرام ساخت.
در این ضمن آشور بنی پال نیز درگذشته (۶۲۵ پیش از میلاد) و دولت آشور گرفتار هرج و مرج گردیده بود. ضمناً نبوپلسر هم که از جانب شاه آشور حکمران بابل بود سر به شورش برداشت و در آنجا ادعای پادشاهی و استقلال کرد.

هوخشتر و نبوپولسر در برانداختن دولت آشور همداستان شدند و نینوا را محاصره کردند. در این زمان پسر آشور بنی پال در آشور پادشاهی میکرد. این پادشاه پس از اندک مقاومتی چون یارای پایداری نداشت خود را با تمام کسانش در آتش افکند و شهر نینوا بدست پادشاهان ماد و بابل افتاد.

پس از این فتح از متصرفات آشور آنچه در نواحی بالای دجله بود به دولت ماد رسید و متصرفات دیگر آن دولت یعنی بین النهرین سفلی و سوریه و فلسطین را دولت بابل تصاحب کرد.

هوخشتر هم دختر خود را به بخت النصر پسر نبوپولسر داد و رشتهٔ دوستی میان ماد و بابل استوارتر گردید.

پادشاه ماد در اندک زمانی دائرهٔ متصرفات خویش را در آسیای صغیر وسعت داد و با دولت لیدی همسایه شد.

لیدی کشوری بود در مغرب آسیای صغیر که از شمال بدریای سیاه و از شمال غربی بدریای مرمره و از جنوب بمدیترانه و از مغرب بدریای اژه و از مشرق برود هالیس (قزل ایرماق کنونی) محدود بود. معروف ترین پادشاهان لیدی آلیاتس است که آن دولت را اعتبار و وسعت زیاد داد. مردم لیدی متمدن و صنعتگر و تاجرپیشه بودند و چون از سه جانب بدریا دست داشتند کار بازرگانی ایشان رونق فراوان یافته بود. گویند سکه زدن از اختراعات مردم لیدی است قالی لیدی نیز از قدیم معروف بوده و چون این کشور زر و ثروت بسیار داشته است یونانیان قدیم مردم آنجا را توانگرترین قوم دنیا می پنداشتند.

هوخشتر برای لشکرکشی بلیدی و تسخیر آن کشور فرصتی میجست تا اینکه چندتن از سکاها جوانی مادی را کشته و بخاک لیدی پناه بردند. هوخشتر این قضیه را بهانه ساخت و با آلیاتس

که بتسلیم کردن ایشان تن در نمیداد از در جنگ درآمد .

مردم لیدی خوی جنگی و رزم آزموده نبودند ولی سپاه در زد و خورد جنگاوری از فرماندهان یونانی داشتند و بهمین سبب در برابر سپاهیان ما شش سال پایداری کردند . در سال هفتم هنگام جنگ خورشید گرفت و این حادثهٔ آسمانی را دو طرف دلیل خشم خدا شمرده با هم آشتی کردند . یک سال بعد هوخشتر درگذشت .

در زمان هوخشتر وسعت دولت ما از مغرب تا رود هالیس و از شمال تا ارمنستان و بقولی تا گیلان و تبرستان و از مشرق تا باختر و جیحون و از جنوب تا پارس و از جنوب غربی تا مرز دولت بابل میرسیده است و او در حقیقت نخستین پادشاه یک دولت بزرگ ایرانی است .

چون هوخشتر درگذشت پسرش آزی دهاک بپادشاهی رسید . اسم این پادشاه بعدها تحریف شده و بصورت ضحاک درآمده است .

دورهٔ پادشاهی آزی دهاک را سی و چهار سال نوشته اند . او در این مدت با آرامی و آسایش پادشاهی کرد . دربار وی تجمل و شکوه بسیار داشت . درباریانش جامه های ارغوانی میپوشیدند و یاره زرین می آویختند و شاه بیشتر بشکار و ورزش های گوناگون بسر میبرد .

در زمان این پادشاه بزرگان کشور که بسبب فتوحات هوخشتر بدولت رسیده بودند عشرت و تن آسانی پیشه کردند و سپاهیان با وی نیز در دوران سلطنت وی چون جنگی پیش نیامد سست و تن پرور شدند . آزی دهاک در اواخر پادشاهی چون اوضاع بابل را

آشفته دید از پی تصرف آن برخاست و بر بین النهرین تاخت ولی در همان حال کوروش بزرگ از پارس سر بمخالفت او برداشت و چنانکه در شرح پادشاهی کوروش خواهیم گفت در سال ۵۵۰ پیش از میلاد دولت ماد بدست آن پادشاه منقرض گردید.

تمدن مادی

از پادشاهان ماد هیچگونه کتیبه ای که معرف خط و زبان ایشان باشد بدست نیامده است. آنچه هم که مورخان قدیم نگاشته اند کوتاه و ناقص است و مطالبی که درباره تمدن مادیها گفته میشود بیشتر از آثار و کتیبه های هخامنشی یا آشوری و بابلی استنباط شده است.

پیش از تأسیس دولت ماد طوایف مادی حکومت ملوک الطوائفی داشته و هر یک باستقلال زندگی میکرده اند. پادشاهان ماد تدریجاً رؤسای طوایف را فرمانبردار خویش ساخته از اختیارات آنان کاسته اند.

از میان طبقات مردم در ماد طبقه روحانیان یعنی مغان بیش از دیگران در کشور نفوذ داشته اند ولی از اصول مذهب مادیها بدرستی آگاه نیستیم و بحدس باید گفت که چون اقوام قدیم همگی پرستنده عناصر طبیعت و مخصوصاً آفتاب بوده اند شاید مهرپرستی در ماد هم مرسوم بوده است.

از خط و زبان مادیها هم چون هیچگونه کتیبه ای پیدا نشده است درست آگاهی نداریم همینقدر میدانیم که زبان مادی و پارسی با هم اختلاف بسیاری نداشته است، زیرا هر دو قوم ایرانی و از یک نژاد بوده اند.

چون مادیها عمارات خود را بیشتر از خشت خام میساخته اند اثری از ابنیه آنان

دیده نمیشود. از آثار عهد مادها شیری سنگی در حوالی همدان و چند نقش در کوههای کرمانشاهان و لرستان کشف شده است. هخامنشیان بسیاری از اصول تمدن خود را از مادها گرفته اند حتی بقول مورخان یونانی طرز لباس را هم از آنان تقلید میکرده اند.

در نقوش تخت جمشید مادها با کلاه نمدین و قبای آستین دار نموده شده اند.

فصل دوم

دولت هخامنشی

مقدمات تشکیل دولت هخامنشی

پارسیها چنانکه پیش از این اشاره شد از اقوام آریائی بودند. ولی آمدنشان بفلات ایران معلوم نیست. نام پارسواش و پارسوا در کتیبه های آشوری بسیار دیده میشود و معلوم است که مردم پارسواش نخست در اطراف دریاچه اورمیه (رضائیه) میزیسته اند و از آنجا بجنوب مهاجرت کرده بناحیه‌ای که بنام ایشان پارس نامیده شد رفته‌اند.

سرسلسلهٔ سلاطین هخامنشی چیش پش نام داشته و از فرزندان او پیش از کوروش بزرگ نیز شش تن در پارس پادشاهی کرده اند.

آغاز پادشاهی هخامنشیان در پارس معلوم نیست ولی بحدس میتوان گفت که پادشاهی چیش پش اول در اواخر قرن هشتم پیش از میلاد بوده است.

کوروش بزرگ

درباره کودکی و جوانی کوروش بزرگ، و رسیدن او بپادشاهی و منقرض کردن دولت ماد مورخان یونانی و رومی روایات گوناگون نوشته اند. ولی چون روایت هرودوت بحقیقت نزدیکتر مینماید بنقل اجمالی آن قناعت میکنیم:

هرودوت مینویسد که آژی دهاک پادشاه ماد خوابی وحشتناک دید. مغان

در تعبیر خواب گفتند آیندهٔ کشور ش در خطر است. او چون بترسید که اگر دختر خویش را یکی از بزرگان مادی دهد داماد وی مدعی سلطنت گردد او را به کامبوزیاد کمبوجیه، پادشاه پارس که مردی نجیب زاده و ملایم طبع بود داد.

پس از این واقعه باز در خواب دید که از شکم دخترش تاکی برآمد و شاخ و برگ بر همه آسیا بگسترد. از این خواب چنان بیمی بر او مستولی شد که دختر را از پارس نزد خویش خواند و او را مانند محبوسی نگاه داشت. دختر چون بار برداشت پس از چند ماه پسری آورد. آژی دهاک آن پسر را بیکی از بستگان خود که هارپاک نام داشت سپرد تا هلاک کند و او را از تشویش برهاند.

هارپاک مردی عاقل بود و از ارتکاب چنین جنایتی بیم داشت که مبادا آژی دهاک بزودی درگذرد و دخترش جانشین وی گردد و از او انتقام گیرد. پس کودک را بیکی از شبانان شاه سپرد تا او را در کوهستان پیش جانوران وحشی افکند.

زن این چوپان همان روز پسری مرده زائیده بود. چوپان چون بخانه آمد زن او را راضی کرد که دخترزادهٔ شاه را نگاه دارند و کودک مردهٔ خویش را بجای او بکوه افکنند.

کوروش در خانهٔ چوپان بزرگ شد و همبازی امیرزادگان گردید. روزی که کودکان او را در بازی بشاهی برگزیده بودند پسر یکی از بزرگان ماد را که از فرمانش سرپیچیده بود بسختی تنبیه کرد و آن پسر پیش پدر شکوه نمود و داوری نزد آژی دهاک بردند. شاه چوپان را با پسر پیش خواند و از شباهت آن پسر با خود متحیر شد و عاقبت از چوپان حقیقت امر را دریافت و نسبت بهارپاک که در انجام فرمانش کوتاهی کرده بود خشمگین گردید و فرمان داد



پیکر کوروش بزرگ
در پاسارگاد

(مقابل صفحهٔ ۱۲)



آرامگاه کورش بزرگ
درپاسارگاد

تا پسر او را کشتند.

پس از آن آزی دهاک مغان را که دانشمندان ماد بودند طلبید و حقیقت واقعه در میان نهاد و رأی ایشان را پرسید. مغان در جواب گفتند که خواب شاه بحقیقت پیوسته است زیرا کودکان نوه اش را بشاهی برگزیده اند و دیگر خطری در پیش نیست. آزی دهاک شاد گشته کوروش را با مادرش بپارس بازگردانید.

پس از چندی هارپاک که پیوسته در صدد گرفتن انتقام بود نهانی با کوروش قرار داد که بر آزی دهاک طغیان کند و جمعی از بزرگان ماد را بیاری او برانگیخت. چون خبر طغیان کوروش بآزی دهاک رسید سپاهی گرد آورد و سرداری آنرا از نادانی بهارپاک سپرد. هارپاک بجای جنگ تسلیم دشمن شد و آزی دهاک چون خود بجنگ کوروش رفت شکست یافت و اسیر گشت ولی کوروش او را بمهربانی نزد خود نگاه داشت و کشور ماد را بتصرف آورد.

تسخیر لیدی

پس از تسخیر ماد کوروش متوجه مشرق ایران شد و باختریها و سکاها را که از طوائف دیگر آریائی بودند نیز مطیع ساخت.

پس از مرگ آلیاتس پادشاه لیدی پسرش کرزوس بشاهی رسیده بود. این پادشاه چون در سلطنت رقیبی نداشت از پی توسعهٔ متصرفات پدر برخاست و قسمت بزرگی از آسیای صغیر تا دریای اژه مطیع خویش ساخت و تمام اقوامی که در مغرب رود هالیس بسر میبردند باطاعت آورد و شهر سارد را وسعت داد.

پایتخت لیدی در زمان او چنان وسیع و زیبا شده بود که از معروفترین شهرهای

دنیا بشمار میرفت .

تسلط کوروش بر آژی دهاک و انقراض دولت ماد کرزوس را اندیشناک ساخت و مصمم شد که تا دولت تازهٔ پارس نیرومند نشده است با آن دولت نبرد کند و کوروش را از پیشرفت در کشور های مغرب بازدارد .

کرزوس در این قصد بسواران منظم و جنگاور خویش و سربازان مزدور یونانی و ثروت بی پایان خود دلگرم بود ولی بزرگان لیدی با رأی او مخالف بودند و از جنگ پارسیان هراس داشتند .

کرزوس پیش از آنکه از رود هالیس بگذرد و به متصرفات سابق ماد بتازد با نبونید پادشاه بابل و آمازیس فرعون مصر از در اتحاد در آمد و آن دو نیز با وعدهٔ کمک دادند ضمناً کسی را با مبالغ گزاف برای مزدور کردن سربازان یونانی روانه کرد ولی این مرد گریخته نزد کوروش رفت و او را از مقاصد کرزوس آگاه ساخت .

کوروش چون از خیالات کرزوس آگاه گردید بر آن شد که تا متحدین پادشاه لیدی بدو نپیوسته اند او را از پای در آورد و لشکر بزرگی فراهم کرده بسوی لیدی رفت .

کرزوس هم پس از آنکه سپاهش آماده شد از رود هالیس گذشت و وارد کشور ماد گردید ولی پس از نبرد سختی چون در خود یارای پایداری ندید شبانه بطرف سارد عقب نشست و گمان داشت که کوروش بسبب سختی زمستان بسارد حمله نخواهد برد و ممکن است شاه بابل از قفا بر کوروش بتازد .

کوروش بر خلاف گمان او نخست با شاه بابل از در دوستی در آمد ، پس از آن

بطرف سارد تاخت. کرزوس که انتظار حملهٔ او را نداشت و قسمتی از سپاه خود را مرخص کرده بود پریشان شد و سواران آزمودهٔ خود را فرمان داد که در دشت شرقی سارد راه بر سپاه کوروش بگیرند ولی آنان شکست یافتند و کوروش شهر سارد را محاصره کرد و در اندک زمانی تسخیر نمود.

چون سارد بتصرف کوروش درآمد کرزوس آتشی افروخت تا خود و کسانش را بسوزاند چنانکه پادشاه آشور نیز پس از سقوط نینوا چنین کرده بود ولی کوروش امر بفرو نشانیدن آتش و رهانیدن او داد و او را نزد خویش گرامی داشت.

پس از فتح لیدی کوروش متوجه مهاجرنشینهای یونانی آسیای صغیر گردید و سرداران خود را مأمور کرد که رفته رفته آن نقاط را مسخر نمایند و خود بایران بازگشت.

فتوحات مشرق

چندی پس از فتح لیدی کوروش بتصرف نواحی شرقی ایران پرداخت. از کیفیت جنگهای او درین قسمت درست آگاه نیستیم. همینقدر معلوم است که با اقوام مختلفی میان دریای خزر و رود سند جنگیده و نواحی پارت (خراسان)، وهرات و خوارزم و باختر و سُغد و نواحی شرقی و جنوبی افغانستان کنونی و زرنگ (سیستان) را بتصرف آورده و از شمال شرقی تا حدود رود سیحون پیش رفته و در کنار آن رود قلعهٔ ساخته است. این قلعه تا زمان اسکندر هم باقی بود و شهر کوروش نام داشت و بامر اسکندر ویران شد.

فتح بابل

کوروش چون از کار کشورهای شرقی فارغ شد در بهار سال ۵۳۹ پیش از میلاد قصد تسخیر بابل کرد و از رود دجله گذشته وارد خاک

کلده گردید. سلطنت بابل پس از نبوپولسر به پسرش بخت النصر که پادشاهی کاردان و مدبر بود رسید ولی پس از مرگ این پادشاه احوال سلطنت بابل مشوش شد و کاهنی نبونید نام که با شاهان پیشین نسبتی نداشت و مردی بی کفایت بود جانشین وی گردید.

کوروش برای گذشتن از سد بزرگی که بخت النصر در شمال بابل میان رودهای دجله و فرات ساخته بود فرمان داد تا مسیر رود دجله را تغییر دادند و از راه آن رود از سد مزبور گذشت. پس از آن بطرف شمال تاخت و بر قسمتی از سپاه بابل حمله برد و ارتباط آن سپاه را با بابل قطع کرد. ضمناً یکی از سردارانش بجنوب تاخته سپاه دیگر بابل را که نبونید سردار آن بود درهم شکست و وارد شهر بابل گردید و نبونید ناچار تسلیم شد (۵۳۹ پیش از میلاد)

سپاه ایران بفرمان کوروش در بابل از یغماگری و کشتار خودداری کردند و معابد را محترم داشتند و کوروش برای حفظ انتظامات یکی از سرداران خود را با اختیارات بسیار بحکومت بابل گماشت و دستور داد با مردم مهربانی رفتار کنند.

کوروش برای جلب قلوب مردم بابل در آن شهر بیان نامه ای صادر کرد که عین آن را در کاوش خرابه های بابل بدست آورده اند.

پس از تسخیر بابل کوروش اسرای یهود را که بخت النصر از فلسطین بآن شهر آورده بود آزاد کرد و اجازه داد بفلسطین بازگردند و فرمانی صادر کرد تا معبد اورشلیم را که بخت النصر ویران کرده بود از خزانهٔ دولت بسازند. بنا بر اجازهٔ کوروش ۴۲۰۰۰ تن از اسرای یهود راه فلسطین پیش گرفتند و بساختن معبد پرداختند.

پس از تصرف بابل تمام مستملکات آن دولت نیز بتصرف ایران درآمد و حدود کشور

کوروش از مغرب بمصر و دریای مدیترانه رسید. کوروش چند ماه پس از تسخیر بابل پسر خود کمبوجیه را بپادشاهی آنجا منصوب کرد.

مرگ کوروش

درباره سالهای آخر زندگانی کوروش و مرگ او روایات مختلف است هرودوت مینویسد کوروش میخواست مسکن اقوام ماساژت را که میان دریای خزر و دریاچه آرال بوده است بگیرد و نخست ملکه آن قوم را بزنی خواست ولی آن زن درخواست او را با تحقیر و توهین رد کرد و کوروش بکشور او حمله برد و در جنگ کشته شد. (۵۲۹ پیش از میلاد)

ایرانیان جسد کوروش را بپارس بردند و در مقبره ای که امروز بمقبره مادر سلیمان معروف است نهادند.

کوروش یکی از بزرگترین مردان تاریخ جهان است و همه مورخان نام او را با احترام وستایش برده اند. در سیاست و شجاعت و قوت عزم و اراده و کشورداری بی نظیر بود و بنیروی همین صفات از امیری پارس بشاهنشاهی ایران رسید و سه دولت بزرگ عصر خویش یعنی ماد و لیدی و بابل را زیر فرمان آورد. رفتار او با ملل مغلوب نیز کمتر در عالم نظیر داشته است. با عقاید دینی ملل کاری نداشت و بمقدسات ملی دیگران بدیده احترام مینگریست معابد ملل مغلوب را میساخت و شهرهائی را که بدست جنگجویان پیش ویران شده بود آباد میکرد. چنانکه معابد خدایان بابل را تجدید نمود و شهر صیدا از مراکز فنیقی را که بدست بخت النصر ویران شده بود رونق تازه داد و برای بنی اسرائیل در اورشلیم از نو معبد بنا کرد.

پادشاهی کمبوجیه

پس از مرگ کوروش بنابر وصیت او پسر بزرگش کمبوجیه بجای وی نشست که در کتب یونانی نام او را کامبوزس نوشته‌اند. کمبوجیه چنانکه پیشتر اشاره کردیم پس از فتح بابل پادشاه آنجا شد و در غیاب کوروش ظاهراً عنوان نیابت سلطنت داشته است.

کوروش غیر از کمبوجیه پسر کوچکتری داشت بنام بَردیا که در زندگانی پدر حکمران پارت (خراسان)، و گرگان و باختر و خوارزم بود. مورخان یونانی نام او را اِسمِردیس نوشته‌اند. کمبوجیه چون بپادشاهی رسید برخی از حکام ایران از اطاعت وی سر پیچیدند و او نزدیک بچهار سال بمطیع ساختن ایشان مشغول بود. پس از آن در صدد لشکرکشی بمصر برآمد ولی پیش از حرکت برادر کوچک خود بَردیا را نهانی هلاک کرد زیرا مردم ایران او را بیش از کمبوجیه دوست میداشتند و کمبوجیه میترسید که در غیبتش از ایران مایهٔ رونق کار برادر گردد و پادشاهی از دستش بدر رود.

تسخیر مصر

کمبوجیه در سال ۵۲۶ پیش از میلاد بخیال دنبال کردن فتوحات پدر عازم تسخیر مصر گردید. پادشاه مصر آمازیس مردی با کفایت بود و چون از قصد شاه ایران آگاه شد از پی دفاع برخاست و بگمان اینکه شاهنشاه ایران از راه دریا بوسیلهٔ کشتیهای فنیقیه بمصر روی خواهد نهاد قبلاً از آن راه در صدد جلوگیری برآمد ولی کمبوجیه بر خلاف گمان او از راه دریا حمله نبرد. چه یکی از سرداران یونانی که از احوال مصر بخوبی آگاه بود از آن کشور بایران گریخت و کمبوجیه را برآن داشت که از شمال دریای احمر

یعنی از راه شبه جزیره سینا بمصر رود.

چون در این راه بسبب کمیابی آب عبور سپاهیان ایرانی دشوار بود کمبوجیه با رؤسای طوایف عرب قرار دادی بست تا چندین هزار شتر با مشکهای پرآب در آن راه آماده کنند. اتفاقاً در همین اوان آمازیس که پادشاهی کاردان و با کفایت بود درگذشت و پسرش پسامتیک سوم جانشین او شد که در لیاقت و تدبیر بپدر نمیرسید.

در نزدیکی رود نیل جنگ سختی میان دو سپاه درگرفت و عاقبت سپاه مصر درهم شکست و پسامتیک با آنکه بشهر ممفیس گریخت اسیر شد. کمبوجیه در آغاز با او بمهربانی رفتار کرد ولی چون معلوم شد که تحریکاتی مشغول است او را کشت یا بگفته دیگر بشوش فرستاد.

کمبوجیه برای جلب خاطر مصریان سیاست پدر را پیش گرفت یعنی لباس مصری پوشید و آداب دینی مردم را محترم داشت و چون بشهر سائیس رفت بمعبد آلهه بزرگ مصری داخل شد و تمام آداب دینی مصریرا در آنجا مرعی داشت و امر داد قسمتی از سپاهیان ایران که پیش از ورود او در آنجا جای گرفته بودند بیرون روند و خساراتی که از ایشان بمعبد رسیده بود جبران کرد.

پس از آن کمبوجیه خواست کشورهای اطراف مصر و از آنجمله حبشه را نیز تسخیر کند و چندین لشکرکشی برای این مقصود کرد و امّا در هیچکدام کامیاب نشد و لشکریانش در بیابانها نابود گردیدند.

مرگ کمبوجیه

کمبوجیه از کودکی مصروع بود ناکامی او در لشکرکشی باطراف مصر نیز مایه شدت بیماری او گردید و حال وی بدیوانگی نزدیک شد و بحرکات ناپسندی پرداخت که از بزرگی نام او در تاریخ

کاسته است. گفته اند هنگامی که از جنگ حبشه به ممفیس بازگشت مصریان چون گاو آپیس تازه ای یافته بودند جشنی برپا کرده و بشادی و سرور مشغول بودند. کمبوجیه بگمان اینکه از شکست او شادی میکنند در خشم شد و جمعی از بزرگان و کاهنان شهر را هلاک کرد و امر داد تا گاو مقدس را نزد وی بردند و با شمشیر ضربتی بر ران آن حیوان زد و او را بکشت. چون از مصر بیرون آمد و عازم ایران شد در شام خبر یافت که مغی از مردم ایران خود را بردیا پسر کوروش خوانده و بر تخت نشسته است. پس از نومیدی خود را زخمی زد و درگذشت (۵۲۲ پیش از میلاد)

گئوماتای غاصب

چنانکه سابقاً اشاره کردیم کمبوجیه زمانیکه میخواست از ایران بمصر رود برادر خود بردیا را کشت. ولی هیچکس از این کار آگاه نبود. چون سفر کمبوجیه در مصر بطول انجامید مغی بنام گئوماتا که به بردیا برادر شاه شباهت بسیار داشت بیاری برادر خود که نگاهبان کاخهای شاهی بود بر تخت سلطنت نشست و با ادعای اینکه برادر شاه است مردم را باطاعت خویش خواند. مردم ایران نیز او را برادر شاه پنداشته سر باطاعتش نهادند و گئوماتا مدت هفت ماه پادشاهی کرد.

در این مدت برای اینکه مردم او را نشناسند هیچگاه از قصر شاهی بیرون نمی آمد و بزرگان پارسی را نیز بار نمیداد ولی سرانجام راز او فاش شد و هفت تن از بزرگان ایران که داریوش نیز از آن جمله بود بقصر شاهی رفته او را با برادرش کشتند و داریوش را که از طرف پدر خویشاوند کوروش بزرگ بود پادشاه کردند.

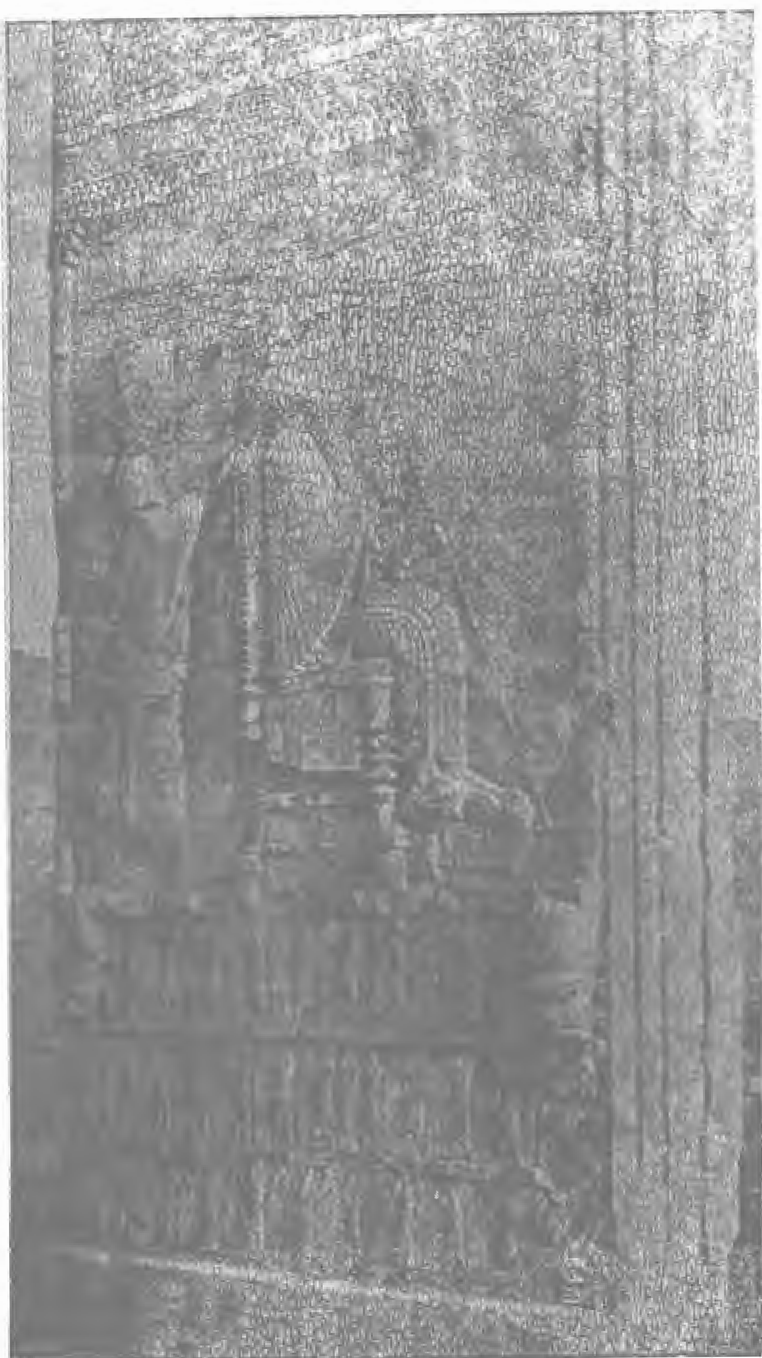


سر یك مرد هخامنشی



داریوش بزرگ

(مقابل صفحهٔ ۳۰)



پیکر داریوش بزرگ و پسرش خشیارشاه درتخت جشید

پادشاهی داریوش بزرگ

داریوش در آغاز پادشاهی خود با مشکلات سخت روبرو شد ولی بر تمام آنها فائق آمد. در اواخر پادشاهی کمبوجیه بسبب غیبت طولانی او از ایران و خروج گئوماتا روابط حکومت مرکزی با کشورهای دیگر تابع ایران سست شده بود و در آغاز شاهی داریوش غالب کشورهای فرمانبر سر بشورش برداشتند.

چنانکه داریوش خود در کتیبه بیستون بتفصیل نگاشته است در اکثر کشورهائی که بتصرف ایرانیان بود شورشهائی برخاست و در هر ناحیه اشخاصی بر داریوش قیام کردند. ولی او در مدت دو سال بر تمام مخالفان غلبه کرد و ایشانرا از میان برداشت و تصویر نه تن از ایشان که دستگیر شده و بکیفر رسیده اند با نام هر یک در کتیبه بیستون دیده میشود.

پس از آن داریوش از شورشی هم که نزدیک بود در آسیای صغیر ظهور کند جلوگیری کرد و چون شنید که مصر نیز آرام نیست بسرزمین فراعنه رفت و بجلب قلوب کاهنان مصری که در آن کشور صاحب نفوذ بسیار بودند پرداخت و برای اینکه بدرفتاریهای کمبوجیه را جبران کرده باشد در سوگواریهای مصریان هنگام مرگ گاو آپیس شرکت کرد و فرمان داد گاو آپیس تازه ای با علامات مخصوص آن پیدا کنند. همچنین برای آمون خدای مصر معبدی ساخت و چون بمعابد مصر داخل شد نسبت بخدایان مصری احترام بسیار مرعی داشت و کاهن بزرگ سائیس را بمرمت معابد فرمان داد. قسمتی از راههای بازرگانی مصر را نیز اصلاح کرد و آموزشگاه پزشکی مصر را که پیش از آن در معبد نیت در شهر سائیس بود

بار دیگر دائر نمود.

داریوش برای اینکه دریای مدیترانه را از راه نیل بدریای احمر اتصال دهد فرمان داد تا میان رود فربور و دریای احمر نهری ساختند و امروز کتیبهٔ او راجع بآن نهر در نزدیک ترعهٔ سویس بدست آمده که بچهار زبان پارسی قدیم و الامی و آشوری و مصری است و مضمون آنچه بزبانهای سه گانهٔ اول و بخط میخی نوشته شده از اینقرار است:

« داریوش شاه گوید اهورا مزدا خدای بزرگ آسمان و زمین و بشر را آفریده و خوشی را به بشر عنایت فرموده و داریوش را شاه کرده و او را بشاهی کشوری رسانیده که بزرگ است و اسبان و مردان خوب دارد.

« داریوش شاه گوید: منم داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهائی که دارای همه نژادها است. شاه این زمین پهناور تا سرزمین های بسیار دور، پسر ویشتاسب هخامنشی.

« داریوش شاه گوید: من پارسی ام، از پارس مصر را گرفتم و فرمان دادم تا این ترعه را بکنند از رود نیل که در مصر جاری است تا دریائی که از پارس بدان روند. این ترعه کنده شد چنانکه فرمان دادم و کشتی ها روانه شدند چنانکه ارادهٔ من بود ».

داریوش در اوضاع کشوری مصر تغییری نداد ولی برای حفظ آرامش آنجا سپاهیانی در مراکز مختلف مصر نهاده بایران بازگشت.

لشکرکشی بسرزمین سکاها

در سال ۵۱۵ پیش از میلاد داریوش بسرزمین سکاها لشکر کشید این قوم در جنوب روسیهٔ کنونی یعنی در شمال

دریای سیاه، و کوههای قفقاز بسر میبردند و مسکن برخی از قبایل ایشان تا آسیای مرکزی و حدود ترکستان شرقی نیز امتداد مییافت.

سکاها که آبادی و شهری نداشتند از پیش داریوش عقب نشستند و آن پادشاه ایشانرا دنبال کرد ولی دانست که از اینکار نتیجه ای نمیتواند گرفت و کمی آذوقه نیز سپاه او را تهدید میکرد. پس از تعاقب آن قوم چشم پوشیده بازگشت و هشتاد هزار سپاه را بسرداری مغابیش در اروپا مأمور گرفتن تراکیه و مقدونیه نمود و این سرداران دو کشور را تا دریای آدریاتیک با قسمتی از جزایر ترازه بتصرف آورد.

سه سال بعد داریوش متوجه هندوستان شد و نواحی پنجاب و سند را تسخیر نمود و یکی از یونانیان موسوم به اسکولاکس را مأمور کرد که با کشتی از رود سند و دریای عمان بسواحل عربستان و دریای احمر رود و از ترعه ای که میان آن دریا و رود نیل ساخته شده بود بدریای مدیترانه داخل شود. اسکولاکس این امر را بانجام رسانید و این نیز یکی از اقدامات بزرگ آن پادشاه است.

یکی از وقایع مهم پادشاهی داریوش لشکرکشی او بیونان است.

× لشکرکشی بیونان — درزمان داریوش مهاجرنشینهای یونانی در آسیای صغیر و تراکیه و مقدونیه (در اروپا) در تبعیت و حمایت ایران بودند و در قسمت های دیگر شبه جزیرهٔ یونان نیز شهرها و دولتهای مستقل کوچکی وجود داشت که از آن میان دو دولت آتن و اسپارت از دیگران معروفتر بودند. آتن حکومت ملی و اسپارت حکومت اشرافی داشت.

در سال ۵۰۰ پیش از میلاد در برخی از شهرهای یونانی آسیای صغیر شورشهائی پدید آمد و برای اینکه بتوانند در مقابل ایرانیها مقاومت کنند از شهرهای اسپارت و آتن نیز یاری خواستند. مردم اسپارت بآنها کمکی نکردند ولی آتن بیست کشتی با جمعی سپاه بیاری فرستاد. پس شهر سارد پایتخت لیدی حمله بردند و چون در آنجا سپاه قابلی نبود آن شهر را تسخیر کرده آتش زدند.

پس از آن سپاه ایران از هر سو بر شورشیان تاختند و در نزدیکی بندر میله توس ایشان را درهم شکستند (۴۹۶ پیش از میلاد) و جنگیان آتن بشهر خود بازگشتند.

داریوش از همدستی مردم یونان با شورشیان آسیای صغیر در خشم شد و مصمم گشت ایشان را گوشمال دهد. پس نخست در صدد اصلاح امور داخلی مستعمرات یونانی آسیای صغیر برآمد و به ارتافرن والی لیدی امر داد تا مالیاتها را تعدیل کند و وسائل آسایش یونانیان تابع ایران را فراهم سازد. سپس داماد خود مردونیه را با اختیارات تام و سپاه فراوان بآسیای صغیر فرستاد و او را مأمور کرد که اصلاحات کشوری مستعمرات را تکمیل کند و تراکیه و مقدونیه را بار دیگر بتصرف آورد.

مردونیه بار و پا لشگر کشید و تراکیه و قسمتی از مقدونیه را تسخیر نمود ولی در همان حال بسبب طوفان دریا به سیصد کشتی از سفاین ایران آسیب رسید.

پس از آن چون هنوز مردم آتن و برخی دیگر از شهرهای یونان دست از تحریکات خود در مستعمرات یونانی آسیای صغیر برنداشته بودند داریوش رسولانی بیونان روانه کرد و آنانرا باطاعت خواند.

قسمت بزرگی از شهرهای یونانی قبول اطاعت کردند ولی مردم آتن و اسپارت



یکی ازنقوش برجستهٔ کاخ داریوش درتخت جشید
در بالای تصویر داریوش بزرگ برتخت شاهنشاهی ایران دیده‌میشود

(مقابل صفحهٔ ٢٤)



آرامگاه داریوش بزرگ
در نقش رستم

فرستادگان داریوش را کشتند و این کار ناپسند مایهٔ ظهور جنگ تازه گردید (۴۹۰ پیش از میلاد)

این بار داریوش سرداری سپاه را به داتیس نام از مردم ماد و ارتافرن پسر ارتافرن والی لیدی برادرزادهٔ خود داد و ایشان را مأمور کرد که یونان تاخته مخصوصاً شهر آتن را که در شورش یونانیان آسیای صغیر بیشتر دست داشت تسخیر کنند و مردم آن شهر را به آسیا فرستند. سپاه ایران با ششصد کشتی عازم اروپا شد و شبه جزیرهٔ آتیکا که آتن در آنجاست حمله برد و بنابر آنچه مورخان یونان نقل کرده اند مردم آتن با غوای یکی از بزرگان آن شهر موسوم به میلسیادس (۱) در دشت ماراتون (۲) با ایرانیان جنگ کردند و ایشان را شکست دادند.

داریوش در سال ۴۸۶ پیش از میلاد درگذشت و مرگ باو فرصت نداد که شکست ماراتون را جبران کند.

داریوش گذشته از اینکه دولت هخامنشی را از خطر زوال رهانیده در سازمان دادن به کشور و لشکر نیز کاردانی و فکر بلند خویش را ظاهر ساخته است.

این پادشاه کشور پهناور ایران را چنانکه خود در کتیبهٔ نقش رستم نوشته است بسی ایالت تقسیم کرد و بهر یک حاکمی برگماشت که او را شهربان (خشترپاون) میگفتند و این عنوان همان است که یونانیان ساتراپ نوشته اند.

گذشته از شهربان دو مأمور دیگر هم از مرکز بهر ولایت فرستاده میشد که یکی ریاست سپاه محلی را داشت و دیگری در امور کشوری دستیار شهربان بود، در حقیقت

Marathon -۲ Milthiades -۱

این دو مأمور مراقب رفتار و کردار شهربانان بودند.

بعلاوه همه سال برای رسیدگی با عمال مأمورین از مرکز بازرسانی با یک دسته سپاه بولایات میفرستند که ایشان را چشم و گوش شاه میخواندند و وظیفه ایشان رسیدگی با عمال شهربانان و بازرسی در امور حکومتی بود.

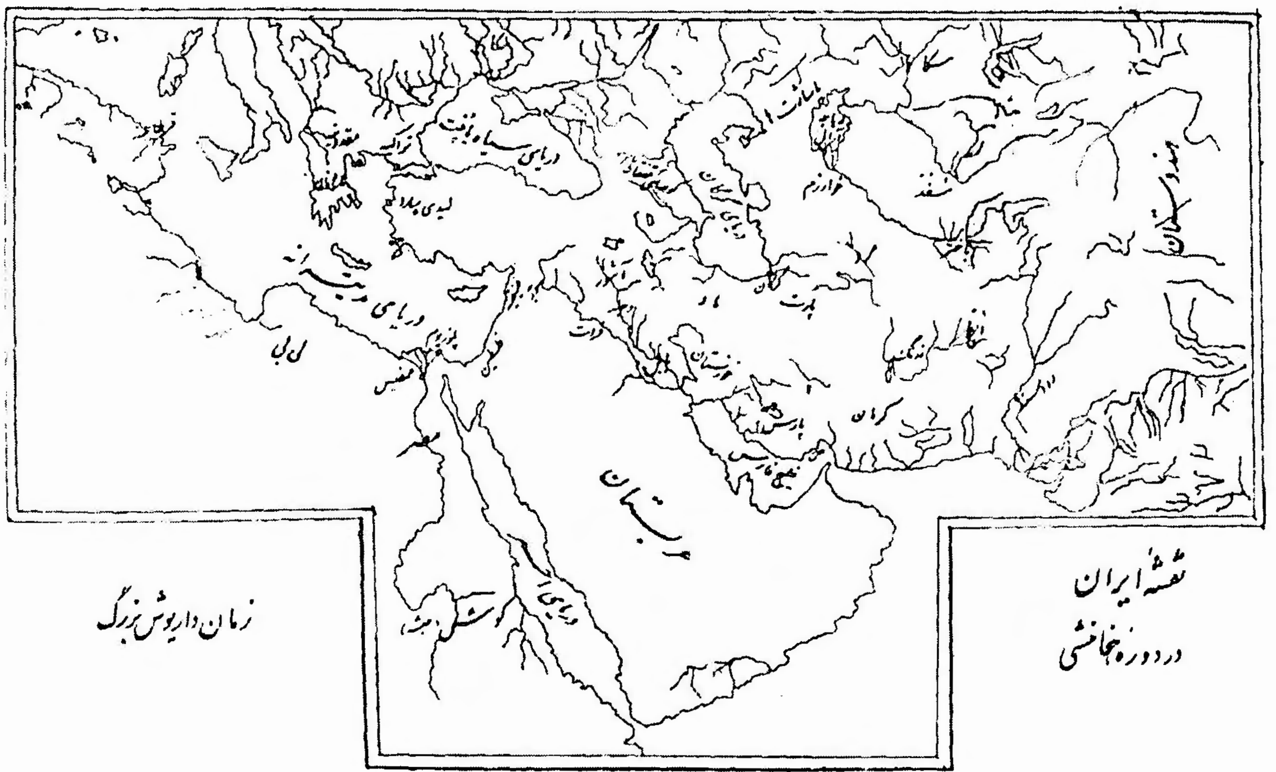
داریوش بساختن راهها و پیوستن نواحی مختلف کشور بیکدیگر نیز برای حفظ روابط مرکز با ولایات و تأمین وسائل لشگرکشی در مواقع جنگ و شورش دلبستگی و توجه مخصوص داشت.

درازترین راهی که در زمان شاهنشاهی او ساخته شد راه شاهی بود که از بندر یونانی افیسوس (۱) در آسیای صغیر آغاز میشد و از آنجا تا فرات امتداد میبافت و از راه ارمنستان و وادی رودهای دجله و دیاله بشوش میرسید

طول این راه نزدیک چهارصد و پنجاه فرسنگ بوده و چنانکه هردوت نوشته است در هر چهار فرسنگ محلی برای آسایش مسافرین و سربازانی برای حفظ امنیت راهها و چاپارخانهائی برای تبدیل اسب وجود داشته است و این راه دراز را با وسایل آن زمان کاروانها در ۱۱۱ روز و مسافران در ۹۰ روز می‌پیموده‌اند.

دیگر راهی بود که کشورهای شرقی ایران را بمتصرفات غربی متصل میساخت و این راه پیش از آنکه ترعه نیل بدریای احمر کنده شود از راه وادی دجله و فرات بسوریه امتداد میبافت و از آنجا از راه دریا و یا از راه فلسطین و شبه جزیره سینا بوادی نیل منتهی میشد.

۱ـ Ephèsos



نقشهٔ ایران
در دورهٔ هخامنشی

زمان داریوش بزرگ

ولی پس از آنکه با مر داریوش رود نیل را بحر احمر پیوستند و دریای مدیترانه با آن دریا اتصال یافت کشتیها از دریای مدیترانه در رود نیل مستقیما بدریای عمان وخلیج فارس میرفتند.

راههای دیگر هم شوش را باستخر و کرمان و سواحل خلیج فارس می پیوست و راههائی نیز از اکباتانه (همدان)، بشوش و بابل و ری و آذربایجان ساخته شده بود که از آن جمله راه ری بولایت کومش (سمنان و دامغان کنونی)، و پارت (خراسان) و ماوراالنهر منتهی میگشت.

گزنفون (۱) مورخ یونانی تأسیس چاپارخانه را از کارهای کوروش بزرگ دانسته است ولی هرودوت آنرا نیز از جمله تأسیسات داریوش میشمارد و مینویسد که هیچکس نمیتواند مانند چاپارهای ایرانی بسرعت حرکت کند زیرا که ایشان از دُرناهم تندتر میروند.

در این زمان برای اینکه اخبار مهم نواحی دوردست بزودی بشاه برسد در روی برج ها و تپه هائیکه برای این کار تعیین شده بود آتش میافروختند و خبر را با علامات خاصی بوسیله جنبانیدن مشعل میرسانیدند. چنانکه بگفته هرودوت مردونیه در زمان خشیارشا خبر تسخیر آتن را بدینوسیله بشاه که در سارد بود رسانید.

از جمله کارهای مهم داریوش تأسیس سپاه جاویدان است. این سپاه مرکب از ده هزار مرد جنگ آزموده بود و سبب اینکه آنرا جاویدان میگفتند آنکه هیچگاه از عده نفرات آن کاسته نمیشد، و اگر کسی از افراد آن میمرد یا کشته میشد بی درنگ دیگری را بجای وی میگماشتند. سپاه جاویدان پیوسته حاضر جنگ بود و بمحض صدور فرمان بمحل مأموریت حرکت میکرد.

۱- Xénophon

داریوش در مالیات کشور نیز ترتیب معینی داد. پیش از او این امر قراری نداشت و هرچه میخواستند میگرفتند. داریوش برای هر ایالتی با مطالعه در وضع اقتصادی و کشاورزی مالیات نقدی و جنسی خاصی معین کرد.

دیگر از کارهای معروف داریوش ترویج و تسهیل امر بازرگانی و زدن سکهٔ زر است که بگمان برخی از مورخان پیش از وی در ایران متداول نبوده است. سکهٔ طلای داریوش را دریک میگفته اند ظاهراً داریوش مایل بوده است که سکه های او از زر ناب باشد.

پادشاهی خشیارشا

پس از مرگ داریوش پسرش خشیارشا که از زمان پدر بولیعهدی انتخاب شده بود پادشاه شد. این پادشاه در آغاز سلطنت شورشهائی را که در مصر و بابل برخاسته بود فرو نشاند و برای تلافی شکست ماراتون در صدد لشکرکشی بیونان برآمد و با سیصد هزار سپاه بجانب یونان حرکت کرد. در تنگهٔ هلس پونت «داردانل کنونی» بفرمان شاهنشاه با قایق پلی ساختند و سپاه ایران از روی آن پل بارو پا رفت.

خشیارشا ولایات شمالی یونان را بآسانی گرفت و شهرهائی را که

نبرد ترموپیل

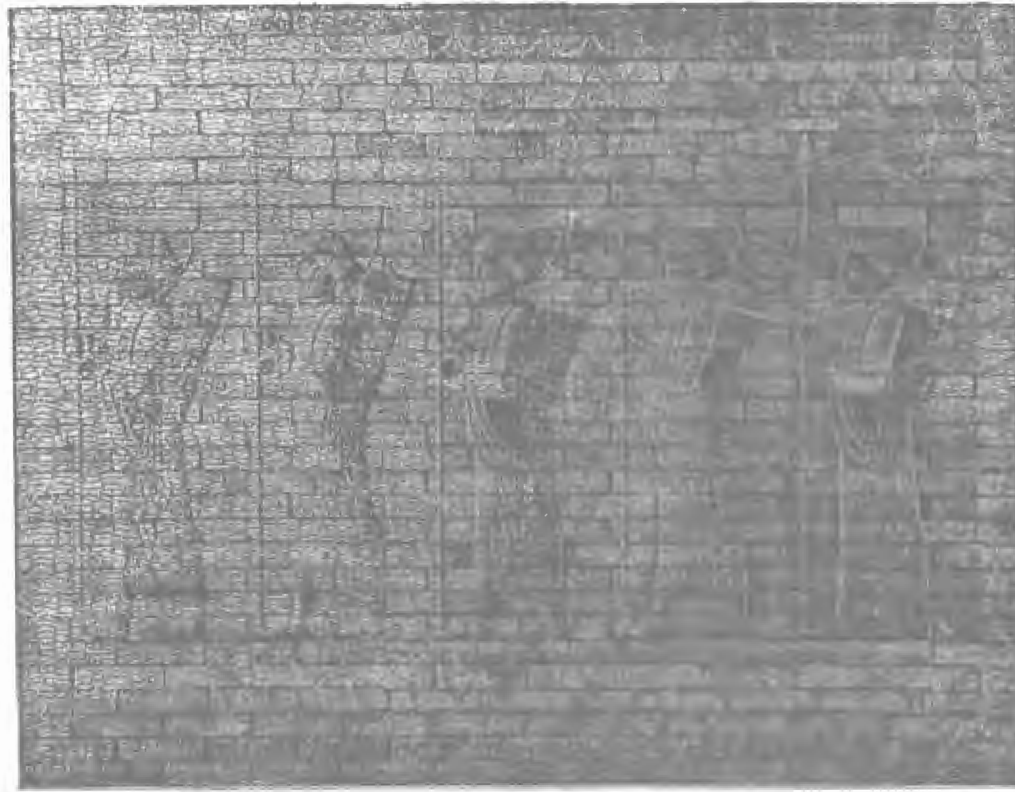
در بین راه بودند مطیع ساخت. مردم آتن در آغاز کار حاضر بجنگ و دفاع نبودند ولی یکی از بزرگان آتن که «تمیستوکلس»[۱] نام داشت ایشانرا بجنگ برانگیخت پس از اسپارت و شهرهای دیگر یونان یاری خواستند و برای جلوگیری از حملهٔ خشیارشا سپاهی بسرداری «لئونیداس»[۲] پادشاه اسپارت به تنگهٔ

۱- Themistocles ۲- Léonidas



تصویر یک سرباز هخامنشی
بر روی کاشیهای رنگین ازآثار شوش

(مقابل صفحهٔ ۲۸)



تصویر دسته ای از سربازان جاویدان داریوش
که بر روی کاشیهای رنگین در شوش پیدا شده است

ترموپولس(۱) فرستادند.

تنگه ترموپولس در شمال غربی آتن میان یک رشته کوه و ساحل دریا واقع شده و عرض آن در برخی قسمتها فقط باندازه ای بود که یک ارابه میتوانست عبور کند. درین تنگه میان سپاه ایران و یونان جنگ درگرفت ولی باآنکه سربازان ایرانی شجاعت بسیار نمودند بسبب پایداری اسپارتیها کاری ازپیش نرفت. عاقبت یکنفر یونانی دسته ای از سپاهیان ایران را ازراه کوهستانی نامعلومی به پشت سپاه دشمن رهبری کرد ویونانیان چون خودرا درخطر محاصره دیدند پراکنده گشتند. فقط لئونیداس با سیصد نفر سرباز اسپارتی پایداری کردند وجنگی کشته شدند.

تصرف آتن

هما نوقت که سپاه ایران درتنگه ترموپولس با دشمن میجنگید درساحل یونان نیز میان کشتیهای ایران ویونان جنگ سختی رویداد ودراین جنگ هم ایرانیان غلبه کرده کشتیهای یونانی ا بطرف خلیج سالامیس(۲) فراری ساختند.

پس ازفتح ترموپولس خشیارشا بسوی آتن حرکت کرد وبآسانی آنرا تسخیر نمود. ایرانیان ارگ آتن را بانتقام شهرسارد آتش زدند ومعبد آنرا غارت کردند.

نبرد سالامیس

چون شهرآتن بدست سپاه ایران افتاد کشتیهای ایرانی هم که درجنگ دریائی فاتح شده بودند ازپس دشمن به خلیج سالامیس رفتند. یونانیان نخست ازبیم جان درصدد گریز برآمدند ولی تمیستوکلس

Salamis -۲ Thermopyles -۱

چون خلیج سالامیس را برای جنگ دریائی مناسب میدانست حیله‌ای اندیشید و یکی از غلامان خود را بطرف کشتیهای ایران فرستاده پیغام داد که « یونانیان میخواهند بگریزند و موقع برای حمله مناسب است ». سرداران ایرانی پیغام او را باور کردند و برای اینکه از فرار دشمن جلوگیری کنند فرمان حمله دادند و نبرد سختی میان طرفین در خلیج سالامیس درگرفت.

در این نبرد کشتیهای ایران بچند علت کاری از پیش نبردند و بسیاری از آنها آسیب دید:

اولاً - چون خلیج سالامیس کوچک است تمام کشتیهای ایران نتوانستند در نبرد شرکت کنند.

ثانیاً - چون کشتیهای ایرانی بزرگ بود بسبب تنگی خلیج بیکدیگر برمیخورد و می‌شکست.

ثالثاً - جمعی از یونانیان آسیای صغیر که در خدمت ایران بودند خیانت کردند.

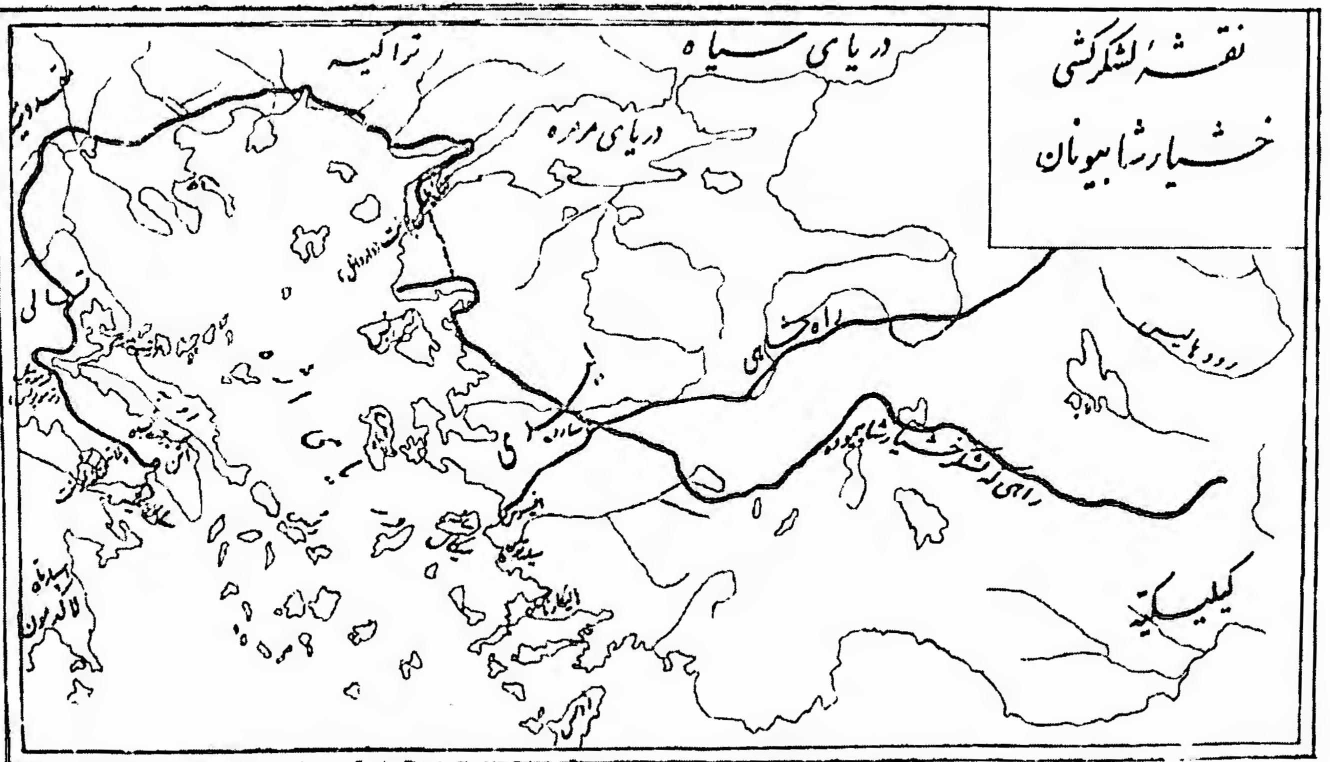
پس از نبرد سالامیس خشیارشا بآسیا بازگشت و مردونیه را با سپاه بزرگی مامور کرد که برای اتمام جنگ در یونان بماند.

نبرد پلاته

پس از بازگشت خشیارشا مردونیه نخست با یونانیان از در مسالمت درآمد و پیغام داد که اگر با شاهنشاه متحد شوند ایشان را در امور داخلی خود آزاد خواهد گذاشت و آنچه از آتن ویران شده است مرمت خواهد کرد ولی یونانیان شرایط او را نپذیرفتند. مردونیه ناگزیر بار دیگر بآتن تاخت و آن شهر را گرفته ویران کرد و مردم آتن باز بجزیرهٔ سالامیس گریختند.

پس از تسخیر آتن مردونیه چون اطراف آن شهر را برای جنگ مناسب ندید بطرف شهر تبس (۱) که مردم آن با ایران متحد بودند رفت و در محل پلاته (۲) نزدیک شهر مزبور نبرد

۱- Thèbes ۲- Platée



نقشهٔ لشکرکشی
خشیارشا بیونان
دریای سیاه
تراکیه
دریای مرمره
راه شاهی
راه لشکر خشیارشا بیونان
رود هالیس
کیلیکیه

سختی میان او و سپاهیان یونانی درگرفت. در این نبرد نخست سواره نظام ایران غالب شد و یونانیان را عقب نشاندند ولی چون مردونیه در ضمن جنگ کشته شد ایرانیان کامیاب نشدند.

نتیجه جنگهای ایران و یونان

بسیاری از مورخان بیگانه نوشته اند که لشکرکشی خشیارشا بیونان بشکست ایران پایان یافت ولی این مسئله مسلم نیست چه اولاً آنچه ما درباره این لشکرکشی میدانیم مطالبی است که یونانیان مانند هرودت و امثال او یعنی دشمنان ایران نوشته اند و از منابع ایرانی چیزی در دست نیست که حقایق امر را درست آشکار سازد. ثانیاً باید دید که مقصود خشیارشا از لشکرکشی بیونان چه بوده و آیا بمقصود خود رسیده است یا نه. چنانکه همه مورخان قدیم نوشته اند منظور خشیارشا از این لشکرکشی تنبیه مردم آتن که در زمان داریوش با شورشیان شهرهای یونانی آسیای صغیر یاری کرده بودند و جبران شکست ماراتون و آتش زدن آتن با نتقام شهر سارد بود و بتمام این مقاصد نائل شد. چه اولاً با سپاهی بزرگ وارد خاک دشمن گردید و قسمت وسیعی از آن را بتصرف آورد و با فتح ترموپولس شکست ماراتون را جبران کرد و شهر آتن را نیز دوبار تسخیر نموده آتش زد. پس نمیتوان گفت که خشیارشا در این لشکرکشی شکست یافت و بمقصود نرسید. فقط میتوانیم بگوئیم با آنکه قسمت بزرگی از یونان را گرفت آن را نگاه نداشت و رها کرده و رفت و بعدها نویسندگان یونان از راه خودپسندی و برای تحریک غیرت و همت همشهریان خود در قضایا مبالغه های بسیار بکار بردند و حقیقت را بکلی دیگرگون کردند. شماره سپاهیان ایران را میلیونها قلمداد نمودند و از هنرنمائی های اسلاف خود لافهای گزاف زدند.

مرگ خشیارشا

پس از بازگشتن خشیارشا از یونان در سال ۴۶۵ پیش از میلاد اردوان رئیس پاسداران خاصه سلطنتی و خواجه ای بنام مهرداد او را کشتند و پسرش اردشیر را بر تخت نشاندند.

پادشاهی اردشیر درازدست

در آغاز پادشاهی اردشیر برادرش ویشتاسب که در باختر حکومت داشت مدعی سلطنت او گردید ولی پس از دو جنگ مغلوب و کشته شد. پس از آن اردشیر کشندگان پدر را نیز بکیفر رسانید و چون در مصر شورشی برخاسته بود بدفع آن همت گماشت مصریان بتحریک مردم یونان سر بشورش برداشته برادر خشیارشا را که در آنجا حکومت میکرد کشته بودند. اردشیر پس از شش سال جنگ شورشیان را مغلوب کرد و بار دیگر مصر را تصرف آورد. در همان حال اهالی آتن با اردشیر از در صلح درآمدند و میان طرفین معاهده ای با شرائط ذیل بسته شد.

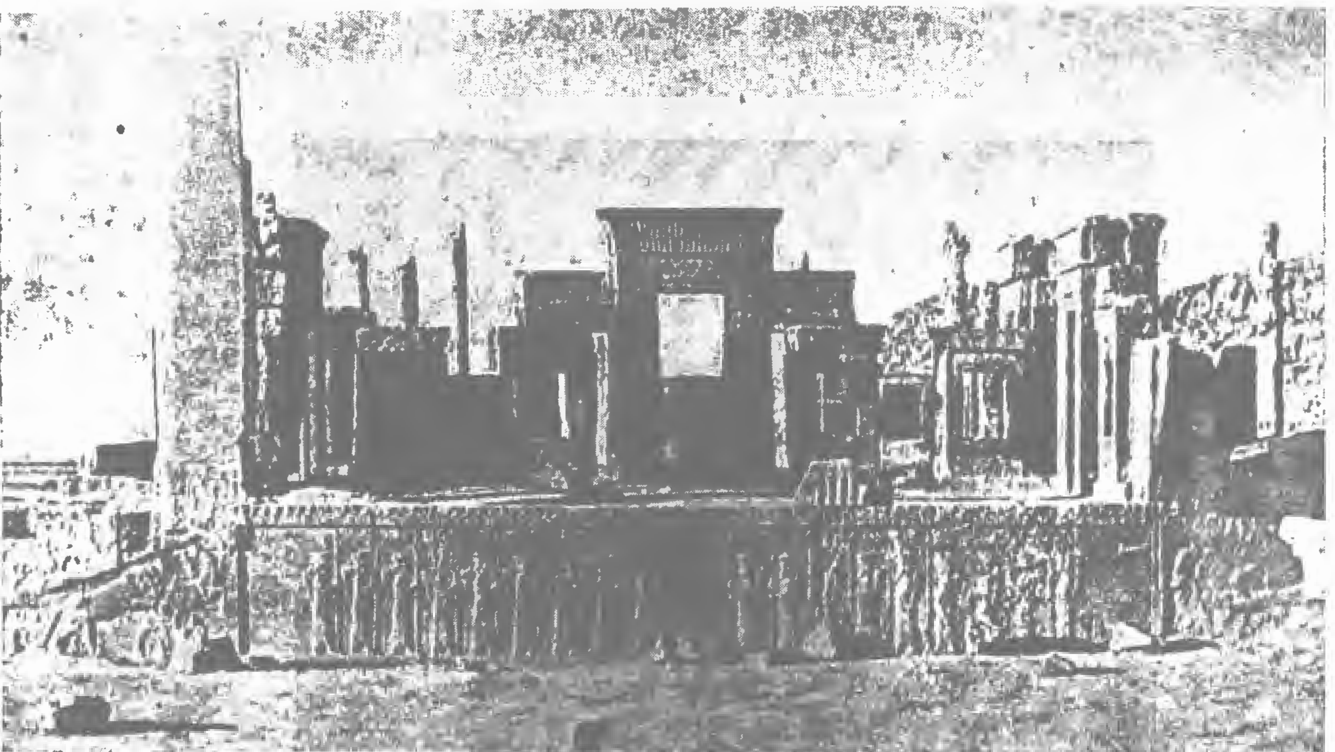
(۱) جزیرهٔ قبرس که در تصرف آتن بود با ایران تسلیم شد.

(۲) آتنی ها متعهد شدند که با اسلحه وارد متصرفات شاهنشاه ایران نشوند.

(۳) شاهنشاه تمام شهرهای یونانی آسیای صغیر آزادی و استقلال داخلی داد.

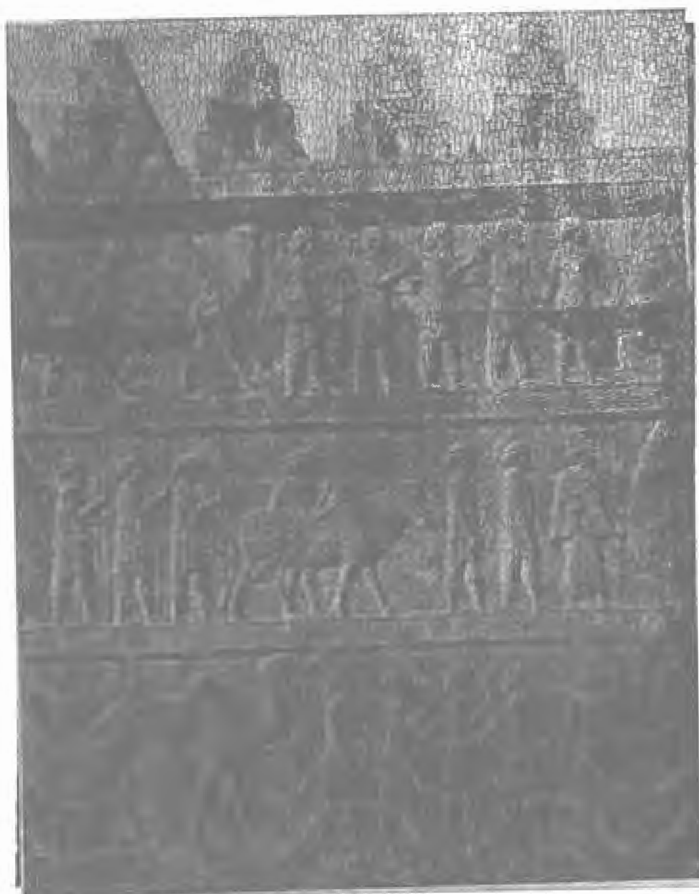
(۴) مقرر شد که کشتیهای ایران در دریای اژه از حد معینی پیشتر نروند.

اردشیر در سال ۴۲۴ پیش از میلاد درگذشت. در زمان او تمیستوکلس سردار معروف یونانی که از آتن تبعید شده بود بدربار ایران پناه برد. اردشیر نیز او را بخشید



کاخ داریوش در تخت جمشید

(مقابل صفحهٔ ۳۲)



نمونه ای از نقوش برجستهٔ تخت جشید
در این تصویر ملل تابع ایران که هدایائی برای شاهنشاه آورده اند
دیده میشوند

وحکومت چند شهر آسیای صغیر را بدو سپرد واو تا پایان عمر تابع ایران بود.

پادشاهی داریوش دوم

پس از مرگ اردشیر پسرش خشیارشای دوم پادشاه شد ولی چهل و پنج روز بیشتر سلطنت نکرد و بدست برادر خود سُغدیان کشته شد. سغدیان هم پس از شش ماه پادشاهی بدست داریوش برادر دیگر بقتل رسید.

درزمان داریوش دوم آتن واسپارت بسختی در جنگ بودند واین جنگها بجنگهای پلوپونزوس (۱) معروف است. داریوش برای اینکه جنگهای داخلی یونان بطول انجامد وآتن واسپارت هردو ضعیف شوند گاه باآتنی ها وگاه بااسپارتیها همراهی میکرد وسرانجام همان کمکهای پولی ایران سبب شد که اسپارت برآتن غلبه کرد ودرسال ۴۰۴ پیش از میلاد اسپارتی ها شهرآتن را تسخیر نمودند وحصار آنرا ویران ساختند یعنی هفتاد و شش سال پس از واقعهٔ سالامیس بازدولت ایران بدست اسپارتی ها ازمردم آتن انتقام گرفت.

درزمان داریوش بسبب مداخلات او درجنگ های پلوپونزوس شهرهای یونانی آسیای صغیر که آزادی داخلی یافته بودند باز مطیع ایران شدند وبرخی ازجزایر یونانی هم بتصرف ایران درآمد.

داریوش دوم درسال ۴۰۴ پیش از میلاد درگذشت وپسرش اردشیر جانشین وی گردید.

Peloponnèsus — ۱

پادشاهی اردشیر دوم

مهمترین وقایع پادشاهی اردشیر دوم جنگ او با برادرش کوروش است. کوروش در زمان داریوش دوم حکومت آسیای صغیر را داشت و در صدد بود برادر خود اردشیر را از ولیعهدی محروم سازد و خود پس از مرگ پدر جانشین او گردد و بهمین قصد با دولت اسپارت از در اتحاد درآمد. ولی داریوش از مقاصد او آگاه شد و او را بدربار خواست.

پس از مرگ داریوش هنگام تاجگذاری اردشیر دوم در پاسارگاد کوروش در صدد کشتن او برآمد ولی اردشیر از قصد وی اطلاع یافت و حکم بقتلش داد. هنگام اجرای امر شاه پریزاد مادر او کوروش را در آغوش گرفت و مانع کشتن او گردید و بالاخره اردشیر بشفاعت مادر از تقصیر او درگذشت و باز او را بحکومت آسیای صغیر روانه کرد. کوروش چون بمحل حکمروائی خود رسید بکمک سرداران اسپارتی سپاه بزرگی فراهم آورد و جمعی از یونانیان جنگ آزموده را نیز اجیر نمود و در سال ۴۰۱ پیش از میلاد با صد هزار سپاه ایرانی و سیزده هزار سرباز یونانی بجنگ برادر شتافت. اردشیر نیز از ایران با لشکری که عده آن را ۴۰۰۰۰۰ نوشته اند بجلوگیری برادر حرکت کرد و نزدیک بابل در محل کوناکسا(۱) نبرد سختی میان دو حریف درگرفت. در آغاز امر سپاهیان کوروش غلبه کردند ولی ناگاه خود او بسبب تهور بسیار کشته شد و این واقعه موجب شکست و فرار سپاه وی گردید. بقیه سپاه یونانی او هم که ده هزار تن بودند بسرپرستی گزنفون که از حکیمان و مورخان

Cunnaxa — ۱

بزرگ یونان است از راه کردستان و ارمنستان و دریای سیاه خود را بیونان رسانیدند
و این امر خود یکی از دلایل ضعف دولت هخامنشی در این زمان و مقدمات انقراض آن بوده است.

چون دولت اسپارت با کوروش یاری کرده بود اردشیر دوم بر ضد آن دولت با آتن متحد گشت و اتحاد کرد و بتقویت آتن پرداخت. آژزیلاس (۱) پادشاه اسپارت نیز بقصد تلافی با ده هزار سپاه بآسیای صغیر تاخت و بفتوحاتی نیز نائل شد ولی دولت ایران با پول شهرهای یونانی را بر ضد اسپارت برانگیخت و آژزیلاس ناگزیر بیونان بازگشت.

پس از آن دولت آتن بکمک ایران در دریا با اسپارتی ها شکستی سخت داد و دولت اسپارت ناچار باطاعت اردشیر دوم درآمد و متعهد شد که در کار شهرهای یونانی آسیای صغیر مداخله نکند و بموجب مصالحه ای که میان طرفین بسته شد تمام شهرهای یونانی آسیا و جزیرهٔ قبرس بتصرف ایران درآمد.

اردشیر دوم در سال ۳۶۲ پیش از میلاد درگذشت.

پادشاهی اردشیر سوم

پس از مرگ اردشیر دوم پسرش اُخُس بنام اردشیر سوم جانشین وی گردید. این پادشاه در آغاز سلطنت تمام شاهزادگان و نزدیکان خانوادهٔ سلطنتی را هلاک کرد و بفرونشاندن شورشهائی که در اواخر پادشاهی پدرش در متصرفات ایران پدید آمده بود همت گماشت.

۱ — Agesilas

در همین اوان فیلیپوس پادشاه مقدونیه قدرت یافته بفتح شهرهای یونانی پرداخته بود. مردم یونان که از وسعت یافتن مقدونیه اندیشناک بودند در صدد اتحاد با ایران برآمدند و به تشویق و تحریک دمستنیس (۱) سخنور معروف یونانی در دفع فیلیپوس از دولت ایران کمک خواستند. اردشیر سوم هم بحکام نواحی ساحلی آسیای صغیر فرمان داد که با یونانیان در مقابل پادشاه مقدونیه یاری کنند. ولی در همان حال بدست باگواس خواجه که از نزدیکان و سرداران لایق او بود مسموم شد و مرگ این پادشاه که لایق ترین جانشینان داریوش بزرگ بود مایهٔ پیشرفت کار فیلیپوس و جانشین او اسکندر گردید (۳۳۸ پیش از میلاد).

پادشاهی داریوش سوم

باگواس پس از آنکه اردشیر سوم را مسموم کرد پسر او ارشک «آرسس» را بجای او نشاند و برادران اردشیر را نیز هلاک ساخت تا شاه تازه کاملا مطیع وی گردد. ارشک چون از جنایتهای خواجه آگاه شد در سال سوم پادشاهی خویش در صدد کشتن او برآمد ولی باگواس پیشدستی کرد و ارشک را نیز بقتل رسانید و یکی از نوادگان داریوش دوم موسوم به کُدُمان را که بعد از آن بداریوش سوم معروف شد بر تخت نشانید (۳۳۶ پیش از میلاد) و او همان است که در کتابهای ما دارا یا داراب خوانده شده است.

داریوش چون بپادشاهی رسید سر از اطاعت باگواس باز زد. خواجه مصمم شد که او را نیز از میان بردارد ولی شاه از قصد وی آگاه گشت و او را کشت. در زمان داریوش

۱ — Demosthènes

سوم اسکندر مقدونی بایران حمله برد و بشرحی که خواهیم گفت در سه جنگ بزرگ اورا شکست داد و سراسر ایران را تصرف کرد. داریوش هم که از پیش او میگریخت در خراسان کشته شد و سلطنت هخامنشی بپایان رسید.

تاختن اسکندر بایران

مقدونیه

مقدونیه کشوری بود در شمال شبه جزیرهٔ یونان در مغرب تراکیه. مردم اصلی این کشور از نژاد آریائی و در تمدن از یونانیان پست تر بودند ولی کم کم با یونانیان درآمیختند و با صول تمدن یونانی آشنا شدند.

مورخان یونانی اهالی مقدونیه را بشجاعت و جنگجوئی ستوده اند ولی باید گفت که اخلاق ایشان بوحشیگری نزدیکتر بوده است چنانکه در میان آنقوم کسی که دشمنی را نکشته بود مرد شمرده نمیشد.

مقدونیه پس از بازگشت داریوش بزرگ از سرزمین سکاها بتصرف ایران درآمد ولی بعد از شکست مردونیه در پلاته این کشور نیز استقلال یافت و یک سلسله سلاطین در آنجا سلطنت کردند که آخرین و بزرگترین ایشان فیلیپوس دوم پدر اسکندر است.

پادشاهی فیلیپوس

این مرد در سال ۳۵۹ پیش از میلاد بسلطنت رسید چون جوانی کاردان و جاه طلب بود در صدد برآمد که سپاهی قوی فراهم کند به نیروی آن سراسر یونان را بتصرف آورد و یونانیان را برضد ایران متحد ساخته بآسیا و متصرفات دولت هخامنشی بتازد.

فیلیپوس نخست سپاه بزرگی که از حیث انتظام و قدرت و خوبی سلاح در یونان بی نظیر بود فراهم کرد و با آن سپاه بانجام مقاصد خود یعنی تصرف شهرهای شمال مقدونیه و مطیع ساختن سایر دولتهای یونانی پرداخت. کشورهای مشرق و مغرب مقدونیه تسخیر شد ولی شهرهای بزرگ یونان و مخصوصاً آتن در برابر او پایداری کردند. مشوق و محرک آتنیها در پایداری و جنگ با فیلیپوس دمستنس سخنور بزرگ یونانی بود که از دولت ایران پول میگرفت و مردم یونان را باتحاد با ایران و مخالفت با فیلیپوس دعوت میکرد. ولی فیلیپوس سرانجام آتنیها و متحدین یونانی ایشان را در هم شکست و تمام دولتهای یونانی را باطاعت خویش درآورد و مردم یونان را مجبور کرد که او را بفرماندهی کل سپاه یونان انتخاب کنند و بریاست او با دولت ایران بجنگ پردازند. سپس در صدد حمله بآسیای صغیر برآمد ولی در همان اوان کشته شد و پسرش اسکندر بجای او نشست.

اسکندر در بیست سالگی پادشاه شد. او جوانی باهوش و دلیر و زورمند

اسکندر و جاه طلب بود. در زمان پدر مکرر میگفت «پدرم جائی نمیگذارد که من فتح کنم». فیلیپوس تربیت روحی و معنوی او را بارسطو فیلسوف بزرگ یونان رجوع کرد و اسکندر در خدمت او تعلیم یافت و بفلسفه و علوم طبیعی آشنا شد.

اسکندر در آغاز پادشاهی بجنگهای داخلی و شورش مردم تب و آتن و بسیاری از شهرهای یونان گرفتار شد و مخصوصاً دمستنس در تحریک یونانیان بر ضد او کوشش بسیار میکرد ولی اسکندر سرانجام بر مخالفان غلبه کرد و شهرهائی را که بر او شوریده بودند باطاعت آورد و شهر تب را که در برابر او پایداری سخت کرده بود بکلی ویران ساخت پس از آن چون از طرف

یونان آسوده خاطر شد با سی هزار پیاده و چهار هزار و پانصد سوار و صد و شصت کشتی جنگی عازم فتح ایران گردید و از تنگهٔ هلس پنت قدم به آسیا نهاد (۳۳۴ پیش از میلاد)

گرانیکوس رودخانهٔ کوچکی است که در مغرب آسیای صغیر به دریای

نبرد گرانیکوس — مرمره میریزد. نخستین جنگ اسکندر با سپاه ایران در کنار این رودخانه روی داد. عدهٔ سپاه ایران در این جنگ از سوار و پیاده ظاهراً در حدود چهل هزار بوده است.

در نبرد گرانیکوس نزدیک بود که اسکندر کشته شود زیرا یکی از سرداران دلیر ایران سپهرداد که داماد داریوش بود زوبینی بر شانهٔ راست او زد و او را مجروح کرد ولی خود بدست اسکندر کشته شد. برادر سپهرداد هم که بیاری وی آمده بود با شمشیر ضربتی سخت بر کلاه خود اسکندر نواخت چنانکه آنرا بدو نیم کرد و میخواست ضربتی دیگر زند که سرداری مقدونی در رسید و شمشیری بر دست او زد و اسکندر را از مرگ نجات داد. جنگ گرانیکوس بسبب کشته شدن جمعی از سرداران بزرگ ایران بفتح اسکندر خاتمه یافت. اسکندر شهر سارد پایتخت لیدی را نیز تسخیر کرد و بر مهاجرنشین های یونانی و قسمت بزرگی از آسیای صغیر هم دست یافت.

در این اوان ممنن سردار یونانی داریوش که مردی کاردان و دلیر بود در صدد برآمد که از راه دریا بمقدونیه تازد و یونانیان را بر ضد اسکندر بشوراند و بدین طریق او را از آسیا باروپا بازگرداند. بدین قصد با سیصد کشتی بتسخیر جزایر دریای اژه پرداخت و بسیاری از آن جزایر را بتصرف آورد. مردم آتن و اسپارت هم با مقاصد او همراه بودند ولی از خوشبختی اسکندر این سردار باکفایت ناگهان بیمار شد و درگذشت و پس از مرگ و

اسکندر با خیال آسوده راه ایران را پیش گرفت .

چون خبر شکست گرانیکوس و پیشرفت اسکندر بداریوش رسید از هر سوی

نبرد ایسوس ایران سپاهی گرد آورد و با لشکری بزرگ عازم جلوگیری دشمن

گردید . داریوش و اسکندر در نزدیکی شهر ایسوس روبرو شدند .

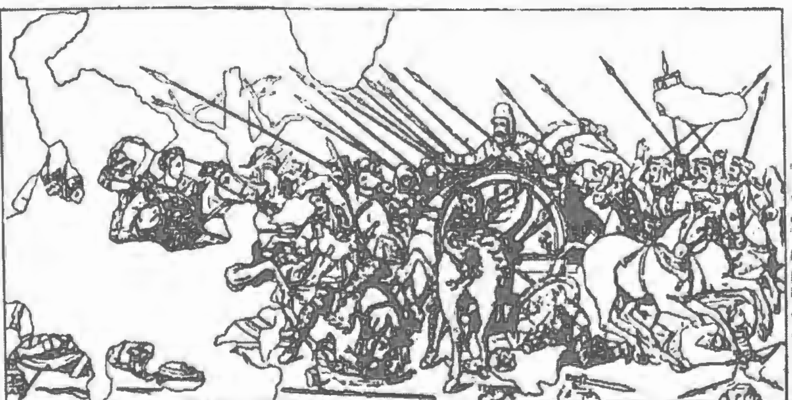
ایسوس شهری بوده است در کنار خلیج اسکندرون در گوشهٔ شمال شرقی دریای مدیترانه و نزدیک این شهر دشتی بود که جنگ در آنجا روی داد . این دشت از طرف شمال به تپه هائی محدود بود و از طرف جنوب بدریا منتهی می شد . عرض آن را در حدود دو هزار و پانصد متر نوشته اند و البته جنگ در چنین میدان تنگی برای سپاه عظیم ایران آسان نبود .

در جنگ ایسوس نخست سپاهیان ایران راه اسکندر را از پشت بستند و بیم آن بود که سپاه مقدونی محاصره و نابود شود ولی اسکندر از این امر نهراسید و بجنگ پرداخت .

در این کارزار بسیاری از سربازان دو طرف کشته شدند و اسکندر خود بجانب گردونهٔ داریوش حمله برد . سرداران داریوش برای حفظ جان او کوشش بسیار کردند و بسیاری از سران سپاه دشمن را بخاک افکندند و اسکندر نیز مجروح شد ولی چون اسبان گردونهٔ داریوش بسبب زخمهائی زیادی که برداشته بودند رم کردند داریوش هراسان شد و در گردونهٔ دیگر نشست و چون دسته از سپاهش گریختند او نیز از معرکه جان بدر برد .

پس از فرار داریوش شکست در ایرانیان افتاد و لشکرگاه بغارت رفت و از آن جمله مادر و زن و دختر و پسر داریوش هم بدست اسکندر افتادند .

اسیر شدن مادر و زن و فرزندان داریوش را بر آن داشت که از اسکندر درخواست صلح

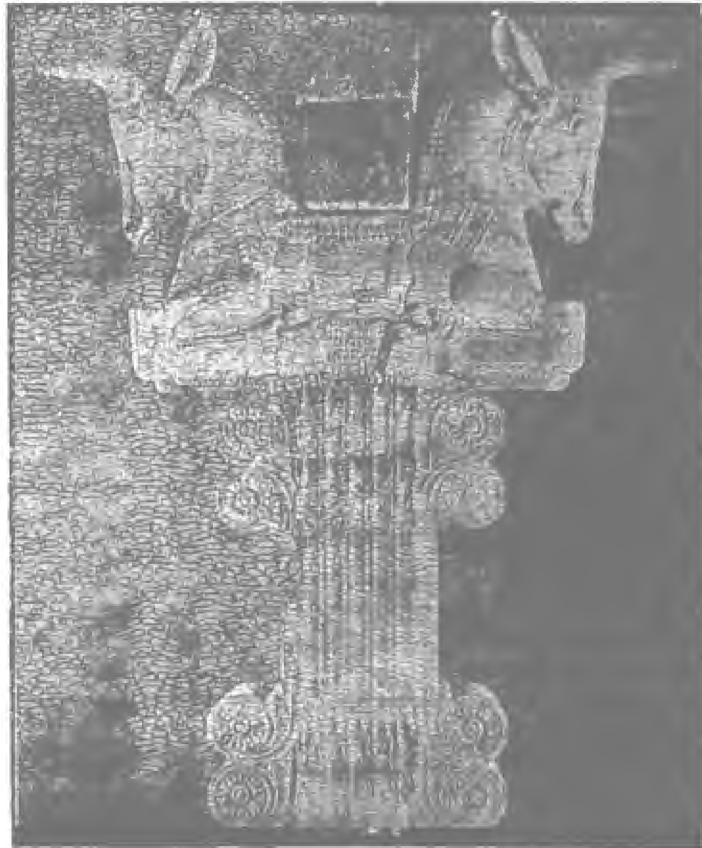


جنگ اسکندر باداریوش درایسوس

(مقابل صفحهٔ ٤٠)



جام نقره
ازآثار هخامنشی



سرستون کاخ شاهان هخامنشی ازآثار شوش

کند ولی او راضی نشد و چون در همین اوان سوریه را نیز گرفته بود بعزم تسخیر فنیقیه حرکت کرد. مردم شهر صیدا اطاعت اسکندر را پذیرفتند ولی شهر صور پایداری کرد و بسیاری از سپاهیان مقدونی را معدوم نمود و سرانجام اسکندر آن شهر را پس از هفت ماه محاصره گرفت و قتل عام کرد. پس از آن اسکندر عازم تسخیر مصر گردید. مصریان چون خبر فتوحات او را شنیده بودند با او از در اطاعت درآمدند و اسکندر بآسانی بر سراسر آن کشور دست یافت و فرمان داد در کنار دریای مدیترانه بنام او بندری ساختند که همان بندر اسکندریه است. سپس بعزم تعاقب داریوش و تسخیر ایران از مصر بسوریه بازگشت و از فرات و دجله گذشته در محل گوگمل نزدیک موصل امروزی با سپاه داریوش روبرو گردید.

در گوگمل چون عدهٔ سپاهیان ایران بسیار بود مایهٔ هراس سربازان اسکندر گردید ولی او ایشان را دل داد و بجنگ تحریض کرد. در جنگ گوگمل نخست ایرانیان غالب شدند و قسمتی از لشکرگاه مقدونی را غارت کردند ولی باز اسکندر چنانکه شیوهٔ او بود بطرف داریوش تاخت و باز و بینی ارابه ران او را از پای درآورد. افراد سپاه بگمان اینکه بجان شاه آسیبی رسیده است رو بفرار نهادند. داریوش نیز چون خود را تنها دید راه فرار پیش گرفت و اسکندر با آنکه امیدی بفتح نداشت فیروزی یافت.

داریوش از اربل بطرف همدان رفت. اسکندر نیز بطرف ایران حرکت کرد و شهرهای بابل و شوش را بسبب خیانت حکام این دو شهر بآسانی گرفت و خزائن و نفایس بسیار بچنگ آورد. سپس عازم پارس و تخت جمشید که یونانیان پرسپلیس گفته اند گردید. در دربند پارس (معبر تنگی در کوه کیلویه) یکی از سرداران ایران موسوم به آریو برزن با پنجهزار

ایرانی راه عبور او را گرفت و بسیاری از سپاهیان مقدونی را نابود کرد و کار را بجائی رسانید که اسکندر ناچار عقب نشست ولی عاقبت براهنمائی یکی از اسیران خود راه از بیراهه به پشت سپاه ایران رسانید و آریوبرزن را با لشکریان او محاصره کرد و سردار دلیر ایرانی چون خود را محصور دید با پنجهزار سوار بر سپاه مقدونی حمله برد و جمعی از ایشان را هلاک ساخت و به نیروی شجاعت صف دشمن را شکافته بطرف تخت جمشید رفت ولی چون یک دسته دیگر از سربازان اسکندر در سر راه او قرار گرفته بودند نتوانست بدان شهر رسد و ناگزیر بازگشته با دشمن بجنگ پرداخت و آنقدر جنگید تا خود و تمام سربازانش بخاک افتادند و در راه میهن خویش جان سپردند.

اسکندر تخت جمشید را هم بآسانی گرفت و جمع فراوانی از مردم بیگناه را کشت و شهر را بباد غارت داد. ستمکاری و بدرفتاری او در این شهر بپایه‌ای رسید که تاریخ از بیان آن ننگ دارد. بسیاری از ایرانیان خانه های خود را سوختند و خویشتن را کشتند. کاخهای شاهی ایران لگدکوب سربازان بی سروپای مقدونی شد و خزاین شاهنشاهان بزرگوار هخامنشی بدست آن قوم وحشی بیغما رفت. سربازان اسکندر بر سر تقسیم غنائم خون یکدیگر را میریختند. آنچه از غارت خزاین تخت جمشید بدست دشمنان افتاد در حدود دو هزار و ششصد و چهل میلیون ریال پول امروزی بود.

پس از آن شبی در مستی اسکندر بتحریک یک زن بدکاری کاخ شاهنشاهان هخامنشی را آتش زد و با این کار ناشایست خاکستر بدنامی بر سر خویش ریخت. او از نادانی گمان داشت که با سوختن قصر تخت جمشید به شاهنشاهی ایران خاتمه خواهد داد. غافل که دولت او چند روز است و شاهنشاهی و استقلال ایران باز با بنیان استوار برپا میشود و از آن کشورگشائی بی سیاست در تاریخ ایران جز نامی ننگین برجای نمیماند.

دولت اسکندر
و راه لشکرکشی او

اسکندر چون از یغماگری و سوختن تخت جمشید فارغ شد بهمدان رفت و آنچه را از غارت خزاین بابل و شوش و تخت جمشید گرد آورده بود با ششهزار مقدونی در آن شهر نهاد و از پی داریوش عازم خراسان گردید

داریوش چنانکه گفتیم پس از شکست گوگمل بهمدان رفته در صدد تهیه سپاه بود و چون خبر حرکت اسکندر را از تخت جمشید شنید بطرف خراسان رفت تا در آنجا سپاهی گرد آورده و باز با اسکندر مصاف دهد ولی در نزدیکی دامغان دو تن از سرداران او یکی بسوس حکمران باختر و دیگری برزن حکمران رُخج، در جنوب افغانستان کنونی، او را کشتند و هر یک بجانبی گریختند (۳۳۰ پیش از میلاد). اسکندر امر داد تا جسد داریوش را با تشریفات سلطنتی به پاسارگاد برده در مقبره شاهنشاهان هخامنشی بخاک سپردند. بمرگ این پادشاه دولت دویست و بیست ساله هخامنشی بپایان رسید.

فصل سوم

تمدن ایران در زمان هخامنشیان

دولت هخامنشی در زمان داریوش بزرگ یعنی در دوره‌ای که سازمان کشوری بکمال وسعت خود رسید از مشرق محدود بود بهندوستان وحدود پامیر، از مغرب بدریای آدریاتیک وحدود غربی لیبی، از شمال تا آنسوی سیحون و دریای خزر و کوههای قفقاز و جنوب روسیه و از جنوب بدریای عمان و خلیج فارس و عربستان و حبشه. در این دولت بزرگ چنانکه از کتیبه‌های هخامنشی برمی‌آید سی ملت مختلف با حفظ زبانها و مذاهب و اخلاق خصوصی خویش در زیر فرمان شاهنشاهان ایران زندگی میکردند. داریوش سراسر ایرانرا بسی بخش کرد و هر بخش را بحاکمی سپرد که او را خشترپاون یا شهربان میگفتند. در مرکز هر قسمت هم برای حفظ امنیت آن پادگانی وجود داشت.

مستعمرات یونانی آسیای صغیر و جزیرهٔ قبرس و همچنین مقدونیه و شهرهای فنیقیه و متصرفات ایران در حدود هندوستان در امور داخلی خود مستقل بودند. از آن میان بعضی از شهرهای یونانی حکومت آزاد داشتند و برخی دیگر مانند قبرس و ایالات هند بدست شاهان محلی اداره میشد ولی در هر حال حکام ایران در کلیات امور ایشان نظارت میکردند.

پادشاهان هخامنشی از زمان داریوش برای رسیدگی و بازرسی بکارهای حکام و

شاهان محلی و جلوگیری از ستمکاری ایشان سالی دو بار مأمورین مخصوص به ولایت میفرستادند که ایشان را چشم و گوش شاه میگفتند.

شاهنشاه در ایران عهد هخامنشی شخص اول کشور و مورد ستایش و احترام ایرانیان بود. سلطنت او را از جانب اهورامزدا و اراده او را اراده خدائی میپنداشتند.

شاه

شاهنشاه دارای قدرت کامل بود و بر تمام سازمان کشوری و لشکری و دینی ریاست داشت. اراده او مانند قانون محترم شمرده می شد هیچکس را با آن یارای مخالفت نبود ولی شاهنشاهان هخامنشی در کارهای مهم کشور با بزرگان مشورت میکردند.

لباس شاهنشاه هنگام صلح قبائی از دیبای ارغوانی چین دار بلند بود که آستینهای فراخ داشت و در زیر آن پیراهن بلندی می پوشید که تا زانو میرسید و مغزی سفید داشت و کمربندی روی آن می بست. کفش شاه نیز زرین و پاشنه دار و نوک تیز بوده است.

تاج شاهان هخامنشی را یونانیان تیار و گیداریس خوانده اند و ظاهراً یکی از جمله تاج های گوناگون ایشان کلاهی مخروطی برنگ آبی یا ارغوانی بوده که دستاری سفید گرد آن می پیچیدند و شاید همین کلاه را دیهیم می گفتند. شاه عصائی زرین در دست میگرفت که نشان ریاست او در امور قضائی و داوری بود و جواهر گرانبهای بسیار از خود میآویخت که مورخان یونانی بهای آنرا تا هفتاد و شش میلیون ریال نوشته اند.

از نزدیکان و درباریان شاه گذشته از رؤسای خانواده های ششگانه اول یکی وزیر بزرگ بود که او را هزارپد میگفتند و مقام او بزرگترین مقامات دولتی بوده است.

پس از آن رئیس روحانیان و دبیربد، وقایع نگار، و انباربد، خزانه دار، و حاجب سالاران و پزشکان و خوان سالاران وغیرآن.

در دوره هخامنشی طبقات مردم ایران از اینقرار بوده است:

طبقات ۱، طبقه بزرگان ۲، طبقه مغان یا روحانیان ۳، برزگران ۴، بازرگانان ۵، پیشه وران.

در میان طبقات بزرگان هفت خانواده پارسی که رؤسای آنها باتفاق گئوماتای غاصب را کشتند و شاهنشاهی هخامنشی را بخانواده شاهان بازگردانیدند در مقام اول بودند و از آنجمله یکی خانواده شاهی بود. رؤسای شش خانواده دیگر میتوانستند بی اجازه داخل کاخ شاهی شوند. شاه در بیشتر کارهای کشوری با ایشان مشورت میکرد و زنان خود را از میان دختران ایشان برمیگزید و ریاست سپاه نیز با ایشان بود. از طبقه مغان اطلاع درستی نداریم همینقدر معلوم است که آداب و رموز دینی را فقط افراد این طبقه میدانسته اند و شغل ایشان هم موروثی بوده. از وظایف مخصوص مغان نگاهداری آتش و انجام مراسم دینی و قربانیها و رسیدگی بکارهای معابد و امثال آن بود.

شاهنشاهان هخامنشی بدادگستری و احقاق حق دلبستگی بسیار داشتند

دادرسی در هر یک از ولایات ایران دادرسانی برای رسیدگی بدعاوی مردم تعیین میشدند نظارت در کار آنان از جمله وظایف حکام بود.

هرگاه یکی از دادرسان از راه راست انحراف میجست بسختی مجازات میشد چنانکه کمبوجیه یکی از آنان را که رشوه گرفته بود کشت و فرمان داد تا پوستش را بکنند و بر جایگاه دادرسیش

گسترند. سپس پسرش را بجای پدر گماشت و بدو گفت هنگام داوری بر پوست پدر نظر کن تا از راستی و عدالت منحرف نشوی.

بنیان سیاست دولت هخامنشی بر اساس داد و راستی و حق پرستی بود. داریوش خود در کتیبه بیستون میگوید. «...... آهورامزدا و ایزدان دیگر از آنجهت مرا یاری کردند که من و دودمانم بد دل و دروغگوی و بی انصاف نبودیم. من موافق حق و داد پادشاهی کردم هیچ بنده‌ای را نیازردم و بر هیچ ضعیفی ستم روا نداشتم».

احکام دادرسان را فقط شخص شاه میتوانست تغییر دهد. جزای مجرمین سیاسی که در مرکز کشور بودند از طرف شاه یا دادرسان شاهی تعیین میشد و شاهنشاهان هخامنشی کسی را که سابقه جنایت و تقصیر نداشت کمتر محکوم باعدام میکردند.

پادشاهان هخامنشی نه تنها در ایران بداد گستری و جلوگیری از کارهای زشت دلبستگی داشتند بلکه سعی میکردند که این امر در کشورهای دیگر هم مراعات شود. یکی از شروط عهدنامه داریوش چنانکه در تاریخ فنیقیه هم گفته شد با مردم قرطاجنه این بود که باید از سوزاندن کودکان و قربانی کردن آنان در راه خدای خویش دست بکشند و گرنه گرفتار خشم وی خواهند شد.

قوانین ایران هیچگاه تغییر نمیکرد بقسمی که این امر در میان مردم سایر کشورها مثل شده بود.

مالیه

از آغاز دولت هخامنشی تا زمان شاهنشاهی داریوش بزرگ از رعایا و مردم تابع ایران مالیات معینی گرفته نمی شد و پادشاهان محلی

یا حکام هر بخش فقط هدایائی تقدیم میکردند.

داریوش بزرگ برای هر یک از ولایات و کشورهای تابع ایران دو گونه مالیات معین کرد یکی جنسی و دیگری نقدی. کشورهای تابع ایران را به بیست بخش کرده و برای هر بخش مالیاتی تعیین نموده بود. جمع مالیاتهائی که در سال گرفته میشد بپول امروز نزدیک چهارصد و پنجاه میلیون ریال بوده است.

سازمان لشگری — از وضع سازمان لشگری ایران عهد هخامنشی پیش از داریوش بزرگ اطلاع درستی نداریم. داریوش دسته سپاهی تشکیل کرد که عدهٔ افراد آن ده هزار بود و چون هیچگاه از این عده کاسته نمیشد و بجای کسانیکه میمردند یا در جنگی بقتل میرسیدند بی درنگ کسان دیگر انتخاب میشدند آنرا سپاه جاویدان میگفتند. این سپاه همیشه حاضر خدمت بود و افراد آن همه جنگ آزموده و دلیر بودند و در تیراندازی و سواری سرآمد سپاهیان ایران بشمار می‌آمدند. گذشته از سپاه جاویدان در مقر شاهنشاه و هر یک از ایالات و کشورهای تابع ایران هم پادگانهائی برای حفظ امنیت و جلوگیری از حملات همسایگان وجود داشت. عدهٔ افراد پادگانها به نسبت اهمیت و وسعت هر محل متفاوت بوده است.

سپاه ایران در مواقع جنگ از سربازان پیاده یا سواری که از ایالات و کشورهای تابع گرفته میشد تشکیل مییافت و بهمین سبب مرکب از اقوام و طوایف گوناگون بود که هر یک اخلاق و زبان و نژاد و لباس و اسلحهٔ خاصی داشتند.

این سپاه بدو دسته پیاده و سوار تقسیم میشد پیاده نظام مسلح به تیر و نیزه و کمان



نمونه‌ای از نقوش برجستهٔ تخت جمشید

(مقابل صفحهٔ ٤٨)

نمونه ای از خط میخی پارسی

دخنجر و فلاخن و کمند و سپر بود. افراد این دسته کلاه نمدی گردی بر سر میگذاشتند و پیراهن چرمی بلندی در بر میکردند که تا زانو میرسید و آستین بلند داشت. شلوار ایشان نیز از چرم بود که چون بساق پا میرسید تنگ میشد و بساقهٔ کفش چرمی ایشان منتهی میگشت. افراد سواره را زوبین کوچکی اضافه بر اسلحهٔ پیادگان بود و دسته‌ای که آنانرا سنگین اسلحه باید گفت زره و کلاه خود و ساقبند داشتند و بر اسبان خود نیز برگستوان (زره اسب) می پوشیدند. سربازان ایران در تیراندازی و سواری مهارت بسیار داشتند و بهمین سبب در جلگه و زمین هموار بهتر جنگ میکردند. تیراندازی ایرانیان مخصوصا در دنیا مثل بود و در جنگهای ایران و یونان چون یونانیان از تیراندازان ایرانی بیم داشتند همیشه میکوشیدند که خود را بسربازان ایرانی نزدیک ساخته با شمشیر جنگ تن بتن کنند.

پادشاهان آخرین هخامنشی در جنگهای خود سربازان مزدور یونانی هم داشته‌اند. از زمانی که فنیقیه تابع ایران گردید دولت هخامنشی بدستیاری فنیقیها صاحب نیروی دریائی بزرگی شد که مرکب از سه گونه کشتی بود: ۱) کشتیهای جنگی بزرگ که پاروزنان آن در سه ردیف یکی بالای دیگری قرار میگرفتند، و یونانیان این نوع کشتی را تریرم (۱) مینامیده‌اند. ۲) کشتی بزرگ بلند که مخصوص حمل سواران و اسبان بود. ۳) کشتیهای بارکشی که برای حمل و نقل آذوقه و بنهٔ سپاه بکار میرفت.

در سپاه ایران استعمال ارابه های جنگی نیز از زمان کوروش بزرگ معمول بود و در آخرین جنگ داریوش با اسکندر فیل جنگی هم بمیدان آوردند.

۱ - Trirème

کشاورزی وصنعت وبازرگانی

ایرانیان قدیم بکشاورزی وآبادی کشور دلبستگی تامی داشتند مخصوصا چون در آئین زردشت زراعت وپرورش درختان میوه دار وحیوانات اهلی از جمله کارهای مقدس شمرده شده است ازجهت دینی هم بدان اهمیت میدادند.

شاهنشاهان هخامنشی در سفرهای خود هرگاه مشاهده میکردند که حاکمی در آباد کردن زمینهای حوزهٔ حکمرانی خویش کوشش کرده وبرجمعیت آن افزوده است بدو پاداشهای گران میدادند وبر قلمرو او میفزودند وهرگاه ایالتی را ویران وکم جمعیت مییافتند حکمران آنرا سیاست یا معزول میکردند.

صنایع ایران هخامنشی دو نوع بوده است: یکی صنایع پارسی ومادی ودیگری صنایع ملل واقوام تابع ایران مانند بابلی ها وفنیقیها ومصریها ویونانیها وغیرآنها. صنایع معروف پارسی ومادی سنگتراشی ومعماری واسلحه سازی وزرگری وپارچه بافی وفلزکاری وکاشی سازی وساختن اثاثهٔ خانه مانند صندلی وتخت خواب ومیز وگلدانهای مرمر وظروف ومجسمه های فلزی وبافتن قالیهای گرانبها وامثال آن بوده است. بابل به قالی بافی وساختن کاشیهای زیبا، لیدی بزرگری ومجسمه سازی، مصر ببافتن پارچه های کتانی وتهیهٔ کاغذ از پاپیروس، پارتیا (خراسان) بساختن تیر وکمان وفنیقیه بتهیهٔ پارچه های ارغوانی واشیاء شیشه ای رنگارنگ وکشتی سازی معروف بودند.

بازرگانی هم در دورهٔ هخامنشی رونق بسیار داشت چه اولا پادشاهان هخامنشی

بساختن راههای تجارتی و تأسیس چاپارخانه ها برای حفظ روابط مرکز با ولایات و آسان کردن امر بازرگانی دلبستگی و توجه مخصوص داشتند و از راههائی که داریوش بزرگ ساخته بود در ضمن وقایع پادشاهی او نام برده ایم. ثانیاً پادشاهان هخامنشی بازرگانی از راه دریا را نیز تشویق میکردند چنانکه داریوش بزرگ برای تحقیق در راه دریائی هندوستان بمصر و مدیترانه هیئتی را بریاست اسکولاکس دریاسالار یونانی مأمور کرد که از سواحل هندوستان و دریای عمان بدریای احمر و مصر و مدیترانه رود و هیئتی دیگر را از دریای اژه بسواحل یونان و ایتالیا روانه کرد و برای نزدیک ساختن راه دریائی اروپا و آسیا بکندن ترعه ای میان رود نیل و دریای احمر همت گماشت. همچنین خشیارشا سداسپ نامی را مأمور کرد که گرد افریقا مسافرت کند و اطلاعاتی بدست آورد.

کالاهای بازرگانی اینزمان محصولات صنعتی و کانی و کشاورزی پارس و ماد و کشورهای تابع ایران بوده که یا در داخله ایران معامله می شده و یا بیونان و چین و کشورهای همسایه میفرستاده اند.

دین

ایرانیان قدیم چنانکه در ضمن تاریخ اقوام آریائی بیان کردیم در آغاز امر از مظاهر و قوای طبیعت بدو دسته از وجودهای نیکوکار و بدکار معتقد بودند و این دو دسته را دائماً بایکدیگر در جنگ میپنداشتند نور و آتش و باد و باران و آسمان را که منسوب بدسته اول بودند ستایش میکردند و برای اینکه از تاریکی و زمستان و قحطی و امراض و بلاهای دیگر که بگمان ایشان منسوب بدسته دوم بود در امان باشند بخواندن دعا و ... در ... می پرداختند و چنانکه سابقاً هم

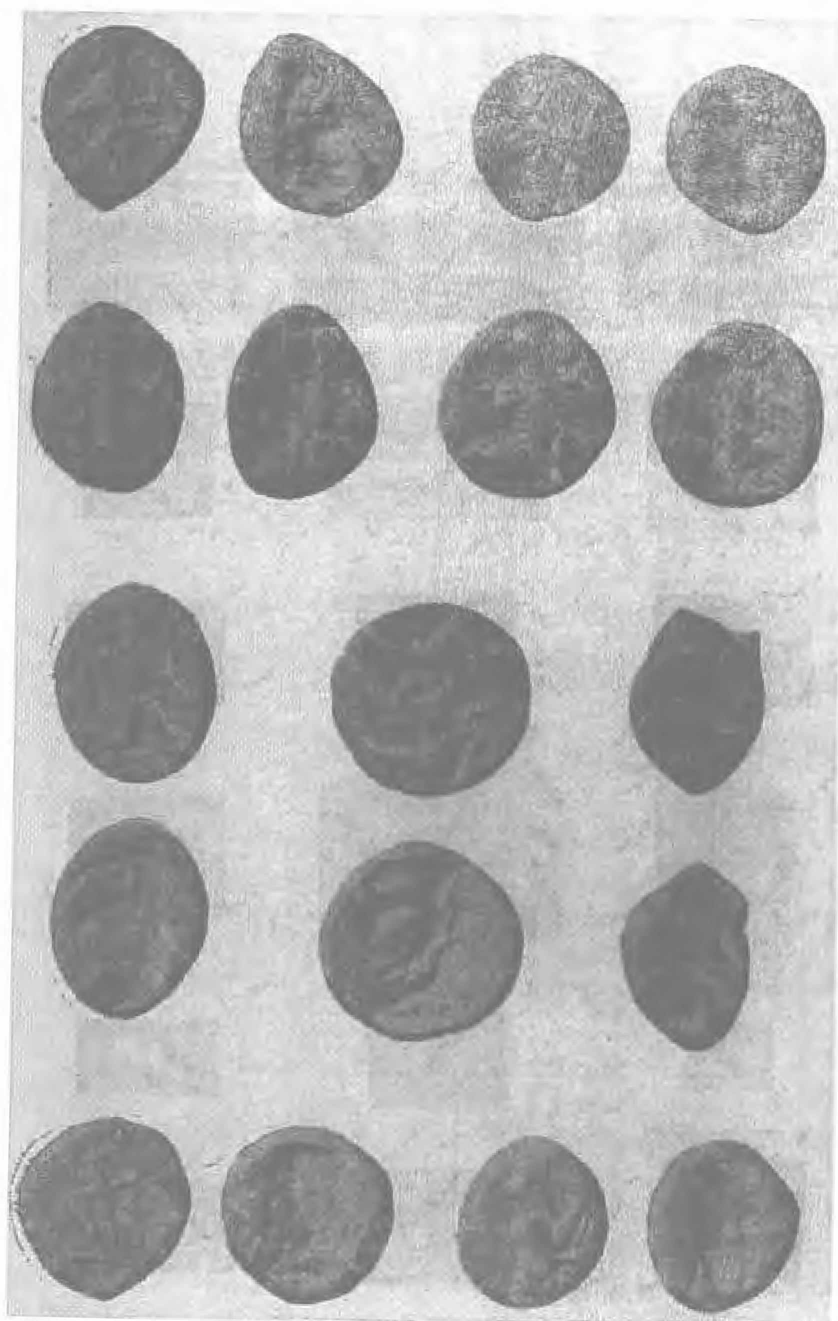
گفته شد همین عقاید کم کم پایهٔ ایجاد خرافات و رواج سحر و جادو گردید و زردشت برضد اینگونه عقاید برخاست.

زردشت یا زرتشترا پسر پورشسپ بود. دربارهٔ محل تولد و

زردشت تاریخ ظهور او اختلاف است. برخی او را از ارومیه آذربایجان و بعضی از ری و دسته‌ای از بلخ باختر (در شمال افغانستان کنونی) دانسته‌اند. زمان ظهور او را نیز با اختلاف از حدود شش هزار تا ششصد سال پیش از میلاد نوشته‌اند. زردشت را در سی سالگی خداوند مأمور کرد که مردم را بخدای یگانه دعوت کند و او بدین کار همت گماشت و باصلاح آئین قدیمی ایران پرداخت. ولی جمعی از روحانیان و جادوگران با او مخالفت کردند و بکشتن او کمر بستند. زردشت ناگزیر بمشرق ایران رفت و در حدود سیستان و افغانستان کنونی بتبلیغ دین خویش پرداخت و چون در این نواحی نیز بسبب مخالفت مغان کارش پیشرفتی نکرد و بدربار گشتاسپ (ویشتاسپ) پادشاه بلخ رفت و او را بدین خویش درآورد و بیاری جاماسپ وزیر او دین خود را رونقی داد ولی عاقبت در جنگی با مردم توران که ارجاسپ رئیس ایشان بود کشته شد.

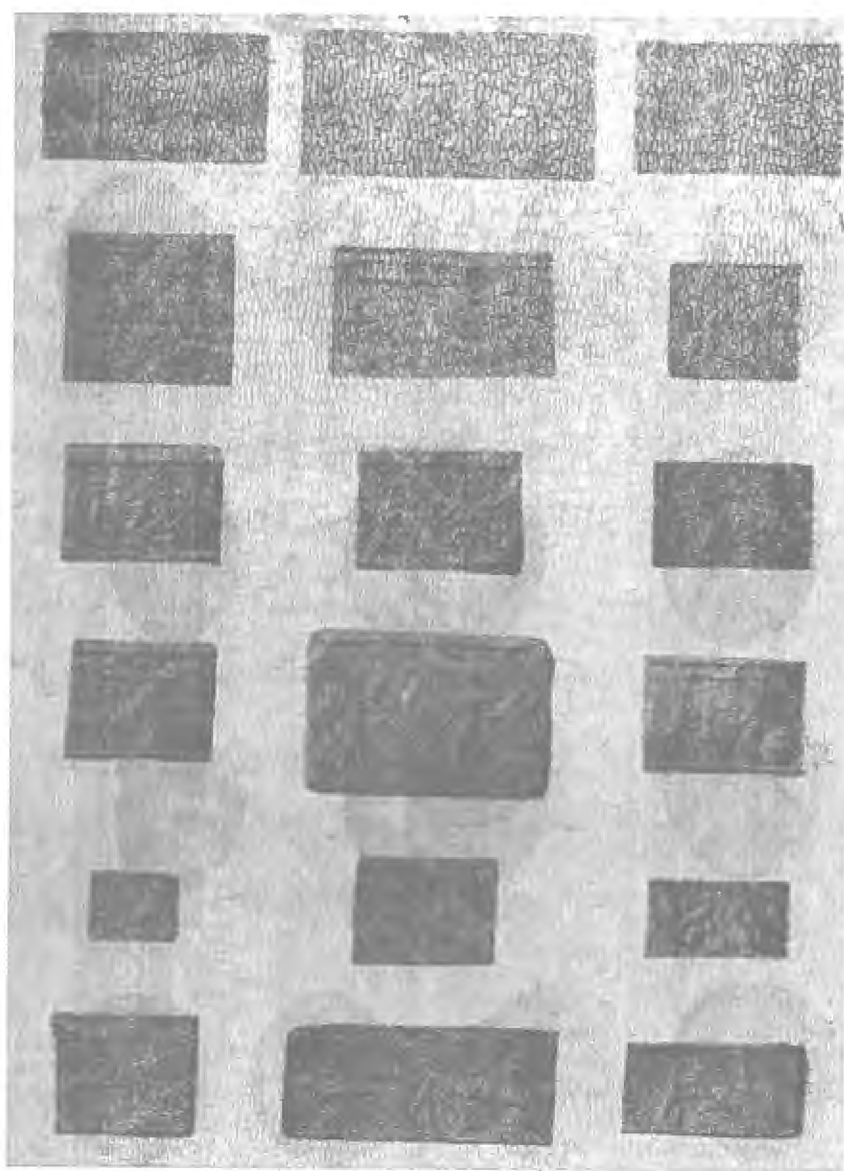
کتاب مقدس زردشتیان اوستا نام دارد و ظاهراً این کتاب

اَوِستا در زمان مادها بصورت نوشته درآمده است. از کتاب اوستا در زمان شاهنشاهان هخامنشی دو نسخهٔ رسمی وجود داشت که یکی در تخت جمشید بود و چون اسکندر کاخهای شاهی آنجا را آتش زد نسخهٔ مزبور هم



نمونه ای ازسکه های زر وسیم هخامنشی

(مقابل صفحهٔ ٥٢)



نمونهٔ مهرهای پادشاهان هخامنشی

سوخت. نسخه دیگر هم بدست یونانیان افتاد وایشان از آن نسخه آنچه را که مربوط بعلوم پزشکی و نجوم وامثال آن بود بیونانی ترجمه کردند و پس از انجام این کار آنرا نیز سوزاندند.

چنانکه در تاریخ اشکانیان خواهیم گفت بلاش اول پادشاه اشکانی فرمان داد تا اوستا را جمع آوری کنند واردشیر بابکان سر سلسلهٔ ساسانیان هم یکی از روحانیان دانشمند ایران را مامور کرد که اوستا را مرتب نماید. پس از وی پسرش شاپور اول هم قسمتهائی را که مردم یونان و هند و سایر کشورها در پزشکی و نجوم و فلسفه وامثال آن از اوستا گرفته بودند گرد آورده بر آن افزود. در زمان ساسانیان تفسیری هم بر اوستا بزبان پهلوی نوشتند و آنرا زند نامیدند. امروز از اوستای کهن تردیک بیک چهارم باقیست وبقیه از میان رفته است.

اصول دین زردشت

زردشت میگفت عالم بر دو اصل نیکی و بدی یا روشنائی و تاریکی قرار دارد که پیوسته باهم در جنگند. نیکی ها متعلق باهورا مزدا و بدیها مربوط به انگره مینو یا (اهریمن) است. اهورا مزدا (هرمزد) دنیا را بدستیاری شش فرشته بنام (امشاسپندان) یا پاکان جاودان) اداره میکند و آن شش فرشته بهمن، اردیبهشت، شهریور، اسفندارمذ، خرداد، امرداد نام دارند. هریک از این شش فرشته سرپرست قسمتی از موجوداتست و زیر دست آنها نیز فرشتگان بسیار دیگر هستند.

اهریمن نیز شش دیو در زیر فرمان دارد که در کارهای بد دستیار او هستند و از بدیها تقویت میکنند.

زردشت میگفت اهورامزدا دنیا را بروشنائی و بهروزی و نیکی رهبری میکند و برای اینکه نیکی در گیتی بر بدی چیره شود و اهریمن نابود گردد افراد بشر نیز باید با لشکر اهریمن جنگ کنند و اهورامزدا را یاری بدهند. کشاورزی و پرورش جانوران اهلی مانند گاو و گوسفند و سگ و خروس و امثال آنها که مخلوق اهورامزدا هستند و از میان برداشتن جانوران موذی مانند مار و پروانه و حشرات و جانورانی که بزراعت آسیب میرسانند و مخلوق اهریمنند بر هرکس واجب است. آب و آتش و خاک باد را باید از هرگونه آلایشی برکنار داشت و از آلودن آتش و آب باجساد مردگان خودداری باید کرد. هرکس باید بکوشد که اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک داشته باشد. از دروغ پرهیز کند و خود را براستی و درستی خو دهد.

آداب و اخلاق

هرودت تاریخ نویس یونانی که در قرن پنجم پیش از میلاد میزیسته و با چند تن از شاهنشاهان هخامنشی همعصر بوده مینویسد ایرانیان بفرزندان خود از پنج سالگی سه چیز می آموختند: سواری، تیراندازی و راستگوئی. همین مورخ میگوید ایرانیان دروغگوئی را بدترین عیبها میدانند و حتی از وام خواستن هم خودداری میکنند، چه کسی که وامدار باشد ممکن است مجبور بدروغ گفتن شود.

باز بگفته همین مورخ ایرانیان از آب دهان افکندن و قضای حاجت در معابر و در حضور دیگران خودداری میکرده اند و حتی در آب روان دست و رو نمی شسته و آب روان را بکثافات نمی آلوده اند.

ایرانیان قدیم جوانان را از کودکی بورزش و دویدن و تحمل سرما و گرما و بکار بردن اسلحهٔ گوناگون و سواری و ارابه رانی عادت میدادند و بزرگترین صفات ایشان دلیری و مردانگی و شجاعت بود.

گزنفون مینویسد ایرانیان اطفال را در دادگاهها حاضر میکردند تا دادرسی را بچشم مشاهده کنند و باصول عدالت و دادگستری آشنا شوند. همچنین خاصیت گیاهها را بجوانان می آموختند تا از آنچه مفید است استفاده کنند و از آنچه زیان آور است بپرهیزند. ایرانیان همسایگان خود را محترم میداشتند. بکسانی که در راه حفظ کشور خدماتی کرده بودند پاداشهای بزرگ میدادند. از گرفتن رشوه و دزدی و تصرف مال غیر خودداری میکردند. از شکم پرستی و پرخواری پرهیز می نمودند. هنگام راه رفتن چیزی نمیخوردند. شکار را از جهت اینکه ورزشی بود دوست میداشتند.

خط و زبان

خطی که کتیبه های شاهنشاهان هخامنشی بدان نوشته شده خط میخی است. این خط را ایرانیان از مردم الام و کلده و آشور و آنها از سومریها گرفته بودند ولی ایرانیان خط را آسان و روشن کردند چنانکه خط میخی ایرانی بمراتب آسانتر از خط میخی آشوری و الامی است زیرا در خط آن اقوام هر علامت یک کلمه است و بهمین سبب خط آشوری هفتصد و خط الامی ۳۰۰ علامت داشت ولی ایرانیان فقط ۴۲ علامت از خط میخی را گرفته با آن الفبا ترتیب دادند.

کتیبه های شاهنشاهان هخامنشی بخط میخی پارسی نوشته شده و در برخی از کتیبه ها

همان مطالب بزبانهای الامی و آشوری و یا آرامی نیز دیده میشود. خط میخی از چپ براست نوشته میشده و ظاهرا بیشتر در نوشتن کتیبه ها بکار میرفته است.

احکام و فرمانهائی که به کشورهای تابع ایران فرستاده میشد بزبان و خط مردم آن کشورها بود. چنانکه در بابل کتیبه هائی از کوروش و داریوش بزبان بابلی و در مصر بخط و زبان مصری و آرامی بدست آمده است.

در خواندن خط میخی دانشمندان آلمانی و فرانسوی و انگلیسی زحمات بسیار کشیده اند و یکی از ایشان رالینسن[1] انگلیسی است که کتیبهٔ بیستون را خواند.

زبان فارسی قدیم که در زمان هخامنشی متداول بود با زبان اوستائی از یک ریشه است. درست معلوم نیست که اوستا در چه زمان نوشته شده، قدیمترین اثری که از زبان پارسی قدیم بدست آمده کتیبه های کوروش بزرگ است و مفصلترین آنها کتیبهٔ داریوش بزرگ در کوه بیستون است. از کتیبهٔ داریوش بیش از چهار صد لغت پارسی قدیم بدست آمده است.

نویسندگان یونانی هم برخی از اسامی و لغات پارسی قدیم را در کتابهای خویش آورده اند که تا حدی بروشن ساختن این زبان کمک میکند.

آثار

مهمترین آثار شاهنشاهان هخامنشی در پاسارگاد و تخت جمشید و شوش است و آنچه در پاسارگاد است قدیمترین آنهاست.

یکی از آثار مهم پاسارگاد مقبرهٔ کوروش بزرگ است که مردم محل آن را

١ - Rawlinson

مشهد مادر سلیمان میگویند. این بنا اطاق کوچکی است که بر روی پایهٔ بلندی قرار گرفته و بلندی آن نزدیک یازده متر است. در نزدیکی مقبرهٔ کوروش کتیبه ای هم از آن پادشاه بدست آمده است.

بیشتر کاخهای تخت جمشید که آثار آنها امروز باقیست از داریوش بزرگ و خشیارشاست از قسمتهای مهم آن یکی تالار بارعام یا آپادانه است که کتیبه ای از خشیارشا در آنجا دیده میشود. دیگر کاخ صدستون و کاخ تخچر یا کاخ زمستانی و آثار کاخهای دیگر.

در نقش رستم که در حدود سه ربع فرسنگ از تخت جمشید دور است مقبرهٔ داریوش بزرگ و برخی دیگر از شاهنشاهان هخامنشی واقع شده. این مقابر را جلگی در کوه کنده اند و در مقبرهٔ داریوش کتیبه ای از آن پادشاه موجود است.

در شوش هم آثاری از داریوش اول و خشیارشا و اردشیر دوم بدست آمده که قسمت مهمی از آنها امروز در موزهٔ لوور[۱] فرانسه است.

از شاهنشاهان هخامنشی کتیبه های چند در تخت جمشید و نقش رستم و بیستون و شوش باقی است که مهمترین و مفصلترین آنها کتیبهٔ بیستون از داریوش بزرگ است و این کتیبه ها همه بخط میخی است.

از جملهٔ آثار مهمی که در سالهای اخیر از دورهٔ هخامنشی بدست آمده چهار لوحهٔ زر و سیم است از داریوش بزرگ که در تخت جمشید پیدا شده و آن پادشاه بر روی آنها حدود کشورهای خود را معین کرده و مضمون لوحه های مزبور این است:

۱- Louvre

«داریوش، شاه بزرگ شاه شاهان، پسر ویشتاسپ هخامنشی»

«داریوش شاه میگوید: اینست کشوری که من دارم از سکاها که پشت سغد هستند تا کوش (حبشه)، و از هندوها تا سپرد (سارد)، که مرا اهورامزدا بزرگترین خدایان بخشیده است. اهورامزدا مرا و خاندان مرا نگاه بدارد».

فصل چهارم

اوضاع ایران از انقراض دولت هخامنشی تا ظهور اشکانیان

مرگ اسکندر

پس از آنکه داریوش سوم کشته شد اسکندر خراسان و باختر را هم تسخیر کرد و بسوس قاتل داریوش را دستگیر ساخته کشت. سپس از شمال شرقی ایران تا کنار سیحون پیشرفت و از آنجا بازگشته عازم هندوستان گردید. در هندوستان هم قسمتی از جلگهٔ پنجاب و اطراف رود سند را بتصرف آورد ولی چون لشکریانش حاضر نشدند از آنجا فراتر روند در سال ۳۲۴ پیش از میلاد از جنوب ایران به بابل بازگشت و یکسال بعد در سی و سه سالگی در آن شهر درگذشت.

صفات اسکندر

اسکندر جوانی دلیر و جهانجوی و متهور ولی جاه طلب و خودخواه بود. بکشورستانی اشتیاق بسیار داشت و از رموز کشورداری آگاه نبود. اسکندر شش سال بر ایران حکومت راند ولی در این مدت کار نمایانی نکرد.

سازمان کشوری و طرز ادارهٔ ایران بهمان صورتی که از داریوش بزرگ بیادگار مانده بود باقی ماند و این اساس بقدری استوار بود که اسکندر نتوانست در آن

تغییری دهد. اسکندر زمانی که برایران تسلط یافت میخواست آداب و رسوم و تمدن یونانی را برایرن کشور تحمیل کند ولی دیری نگذشت که خود بلباس پادشاهان هخامنشی درآمد و تاج کیانی بر سر نهاد و دوستان و نزدیکان خود را برآن داشت که در پیش او مراسم درباری ایران را رعایت کنند. حتی بسپاهیان مقدونی خویش که بیاری و جانفشانی ایشان برایران دست یافته بود فرمان داد که بقدونیه بازگردند و لشکری از ایرانیان گرد آورد.

در ساختن راههای بزرگ و حفظ رابطه متصرفات خود هم اقدام موثری نکرد. نوشته اند اسکندر شهرهای زیاد ساخته و از آنجمله هفده شهر بنام اسکندریه بنا کرده که اسکندریه مصر یکی از آنهاست. ولی شهرها و بناهای بزرگی را مانند صور و غزه و تخت جمشید و شهر کورش (در کنار سیحون) ویران کرد. شرح کشتارها و خونریزیهای او در این کتاب نمیگنجد همینقدر کافی است گفته شود که در ولایت سند ۱۲۰ هزار نفر را سر برید و برای یکی از دوستان خود که از پرخواری مرده بود هزاران نفر را قربان کرد. چنانکه گفته شد اسکندر از کشورداری و سیاست بی خبر بود. برای خود جانشینی هم معین نکرد و پس از مرگش ملک پهناور او باقی نماند و چندین پاره گشت.

جانشینان اسکندر — پس از مرگ اسکندر چنانکه در ضمن تاریخ یونان گفته شد متصرفات او در آسیا و اروپا و افریقا بسه بخش تقسیم گردید و از آن میان سوریه و ایران بتصرف یکی از سرداران او بنام سلوکوس درآمد.

سلوکوس سرسلسلهٔ پادشاهان سلوکی پسر آنتیوکوس از سرداران فیلیپوس پدر اسکندر بود واورانیکاتور یعنی فاتح میگفتند. این سردار پس از مرگ اسکندر بسبب لیاقت وکاردانی بحکومت بابل رسید وچندی بعد خوزستان وماد را هم بر متصرفات خویش افزود واز سال ۳۰۶ پیش از میلاد خود را شاه خواند.

سلوکوس بزودی در آسیا دولت وسیعی تشکیل داد که از طرفی بهندوستان واز سوئی بدریای مدیترانه وآسیای صغیر محدود بود. پایتخت او نخست شهر سلوکیه (در ساحل راست رود دجله) بود که خود او بنا کرد. ولی بعد از آن شهر انطاکیه را در کنار رود اُرُنتِس (۱) نزدیک دریای مدیترانه ساخت وآنرا پایتخت خود قرار داد.

سلوکوس متصرفات خویش را به ۷۲ بخش نموده وبرای هر یک حکمرانی معین کرده بود. پس از مرگ او در سال ۲۸۱ پیش از میلاد پسرش آنتیوکوس اول وپس از وی پسر او آنتیوکوس دوم بپادشاهی رسیدند. در زمان آنتیوکوس دوم اشکانیان در سرزمین پارتیا (خراسان) بریاست ارشک نامی برا شوریدند ودولت اشکانی را تأسیس کردند (۲۵۰ پیش از میلاد).

یکی از پادشاهان سلوکی آنتیوکوس سوم است که قسمتی از لیدیه وآسیای صغیر را بتصرف آورد وبسرزمین ماد وایران غربی تاخت وتا حدود گرگان هم پیش رفت ولی چون نتوانست بر پادشاه اشکانی غلبه کند با او صلح کرد واستقلال اشکانیان را تصدیق نمود.

۱ - Orontes

پس از مرگ آنتیوکوس سوم، دولت سلوکی گرفتار جنگهای داخلی و حملهٔ دولتهای بزرگ اشکانی و روم گردید و سرانجام دوران تسلط پادشاهان سلوکی در ایران در زمان پادشاهی فرهاد دوم اشکانی (اشک هفتم)، با شکست سختی که او به آنتیوکوس ششم داد به پایان رسید. در سوریه هم بساط دولت سلوکی در سال ۶۴ پیش از میلاد بدست رومیان برچیده شد.

باب دوم

تاریخ اشکانیان

فصل اول

پادشاهان اشکانی

سلسلهٔ پادشاهانی را که پس از سلوکیها در ایران سلطنت کردند ما اشکانیان میخوانیم ولی مورخان قدیم ایشان را از قوم پارت دانسته و مسکن اصلی این قوم را پارتیا نامیده اند.

مسکن اصلی و نژاد او

مقصود از پارتیا قسمت شرقی گرگان و خراسان کنونیست که داریوش بزرگ آنرا در کتیبه های بیستون و نقش رستم پَرثَوَ خوانده است.

پارتیا از مغرب بدامغان و ساحل جنوب شرقی دریای خزر، از شمال بصحرای ترکستان از مشرق بر ود تجن و از جنوب بکویر نمک و سیستان محدود بوده است.

بنا بر تحقیقاتی که در زبان و عادات و اخلاق پارتها شده به ثبوت رسیده است که این اقوام از نژاد آریائی بوده اند.

تاریخ قدیم پارتی ها پیش از تأسیس سلسلهٔ اشکانی بکلی تاریک است و چنانکه

گفتیم فقط نامی از این سرزمین در کتیبه های داریوش دیده میشود حتی تاریخ پادشاهان اشکانی هم کاملاً روشن نیست واطلاعات ما محدود بمطالبی است که مورخان یونانی یارومی درباره روابط پادشاهان مزبور با دولتهای خویش نگاشته اند.

در تاریخ یونان دیده که پس از اسکندر مقدونی دولتش تقسیم شد وسوریه وایران بیکی از سردارانش رسید که سلوکوس نام داشت واو سلسله‌ای تاسیس نمود که بمناسبت اسم موسسش سلسله سلوکیان خوانده میشود. سلوکیان چون نمی توانستند کشور پهناور ایرانرا اداره کنند آنرا بچندین حکومت تقسیم نمودند که هریک برای خود مستقل بودند باینجهة مورخان ما آن دوره را ملوک الطوایف نامیده اند ولیکن پادشاهان سلوکی بر ملوک الطوایف سمت ریاست داشتند. مورخان ما از تاریخ اشکانیان هم چندان آگاه نبودند امینست که برای دانستن سرگذشت آن پادشاهان ناچاریم که بنویسندگان خارجی مراجعه کنیم وخلاصه آنچه بدست میآید امینست.

تاسیس سلسلهٔ اشکانی

در سال ۲۵۰ پیش از میلاد ارشک نام از روسای طوایف پارت در زمان آنتیوکوس دوم بسبب بدرفتاری حکمران سلوکی پارتیا سربشورش برداشت وآن سرزمین را پس از جنگهای متعدد بتصرف آورده مستقل گردانید وسلسلهٔ اشکانی را تاسیس کرد.

ارشک تا سال ۲۴۷ پیش از میلاد بدفع مدعیان مشغول بود ودراین سال از دست نیزه دار خود مجروح شده درگذشت. پادشاهان اشکانی که پس از ارشک

بسلطنت نشستند برادیده احترام و ستایش مینگریستند وا ورا بعنوان نامدار و دلیر که یونانیان اپی فانس (۱) میگفته اند ملقب ساخته بودند و بمگی با فتخار نام او خود را ارشک مینامیدند. کلمه ارشک کم کم باشک مبدل شد و پادشاهان این سلسله را اشکانیان گفتند.

اشک دوم تیرداد اول

پس از کشته شدن ارشک برادرش تیرداد بجای وی نشست و سرزمین گرگان را بر متصرفات خود افزود. سلوکوس دوم پادشاه سلوکی بقصد دفع او بایران تاخت و تا پارتیا پیش رفت ولی از تیرداد شکست یافت و بقولی اسیر شد.

تیرداد مدت سی و چهار سال پادشاهی کرد. اشکانیان سال جلوس او یعنی ۲۴۷ پیش از میلاد را آغاز تاریخ خود قرار داده بودند. پایتخت تیرداد بگفته مورخان یونانی شهر هکاتم پیلس (۲) یعنی صد دروازه بوده است. ولی محل این شهر بدرستی معلوم نیست. برخی از محققان آن را در جنوب غربی دامغان میدانند.

تیرداد در ۲۱۴ پیش از میلاد مرد و پسرش اردوان جانشین او گردید. این پادشاه نیز در آغاز سلطنت در متصرفات سلوکیها بتاخت و تاز پرداخت و مازندران و ری را تا حدود همدان تصرف آورد ولی چون آنتیوکوس سوم پادشاه سلوکی بجنگ وی آمد شکست خورد و بگرگان گریخت و عاقبت با یکدیگر صلح کردند و پادشاه سلوکی استقلال دولت اشکانی را تصدیق کرد.

پس از اردوان پسراو فری یاپیت پادشاه شد و ۱۵ سال پادشاهی کرد پس

۱ - Epiphanes ۲ - Hécatumpylos

از وی نیز پسر ششم فرهاد اول بسلطنت رسید و او قسمتی از مازندران وری را بر متصرفات خود افزود و در سال ۱۷۴ پیش از میلاد درگذشت.

اشک ششم مهرداد اول

جانشین فرهاد برادر او مهرداد اول بود که یکی از بزرگترین پادشاهان اشکانی است. در زمان این پادشاه بر وسعت کشور اشکانی افزوده شد چه مهرداد از ضعف دولت سلوکی استفاده کرده در مشرق قسمتی از باختر را گرفت و در مغرب همدان و آذربایجان و ارمنستان را تصرف کرد. سپس خوزستان و پارس و بابل را نیز تسخیر نمود و باز بر باختر تاخت و قسمتی دیگر از آن کشور را هم ضمیمه خاک خود ساخت و از مشرق تا پنجاب پیشرفت.

در زمان مهرداد پادشاه سلوکی دمتریوس[1] که از فتوحات او بیمناک شده بود بایران حمله برد و بدستیاری یونانیانی که در بابل و خوزستان و مغرب ایران اقامت داشتند مردم آن نواحی را بر مهرداد شورانید و در چند جنگ او را شکست داد، ولی عاقبت مهرداد بحیله دمتریوس را اسیر کرد و بگرگان فرستاد.

مهرداد ۳۸ سال پادشاهی کرد. در زمان او دولت کوچک اشکانی وسعت گرفت چنانکه از طرفی با هندوستان و از جانبی با بین النهرین و آسیای صغیر همسایه شد و دولت شاهنشاهی ایران دوباره زنده گردید و ملوک الطوائف از میان رفتند. این پادشاه در سازمان کشوری و اداری نیز اصلاحاتی نمود. در

۱- Demetrius

کارهای کشوری با دو مجلس مشورت میکرد. یکی مجلس شاهزادگان و افراد خاندان شاهی دیگر مجلس اشراف و روحانیان بزرگ که مورخان رومی آنرا مجلس سنا خوانده اند. هر وقت که این دو مجلس با هم تشکیل میشد آنرا مجلس مهستان میگفتند. مهرداد چون متصرفات خویش را توسعه داد مانند پادشاهان هخامنشی خود را شاهنشاه خواند.

اشک هفتم
فرهاد دوم

بعد از مهرداد پسرش فرهاد دوم پادشاه شد. در آغاز پادشاهی او دمتریوس دو بار از زندان مهرداد گریخت ولی باز گرفتار شد. مقصود مهرداد از نگهداشتن دمتریوس این بود که بنام او آسیای صغیر و شام را از برادرش آنتیوکوس هفتم بگیرد و ضمیمه کشور خویش سازد.

آنتیوکوس چون از خیالات فرهاد آگاه شد با سیصد هزار سپاه بجنگ وی آمد و چون اهالی مغرب ایران نیز با او همداستان شدند بآسانی بر بابل و سلوکیه دست یافت. فرهاد چون قسمتی از مردم ایران را نیز با خود مخالف دید ناچار از در صلح درآمد ولی آنتیوکوس باو تکلیف کرد که تنها بسرزمین پارتیا قناعت کند و باجگزار پادشاه سلوکی گردد.

فرهاد که نمیتوانست چنین شرایط دشواری را بپذیرد در صدد چاره جوئی برآمد و دمتریوس را از زندان خویش رها کرد تا بسوریه رود و مدعی پادشاهی برادر گردد.

در همان حال مردم ایران که از ستمکاری سربازان آنتیوکوس بجان آمده بودند بفرهاد پیوستند. پادشاه اشکانی بیاری ایشان بر آنتیوکوس غلبه کرد و

پادشاه سلوکی برای آنکه اسیر نشود خود را هلاک ساخت.

شکست آنتیوکوس هفتم دوران تسلط سلوکیها را بر ایران بکلی خاتمه داد و دست ایشان از این کشور کوتاه گردید.

در همین اوان دسته ای از اقوام سکائی که در حدود رودهای سیحون و جیحون میزیستند بسبب حملهٔ طوایف زرد پوست آسیای مرکزی بمشرق ایران فرود آمدند و در افغانستان و سیستان کنونی ساکن شدند. از این زمان (نیمهٔ قرن دوم پیش از میلاد) زرنگ را سکستان یعنی سرزمین سکاها نامیدند و سکستان کم کم سیستان شد.

فرهاد در جنگ با آنتیوکوس از سکاها یاری خواسته بود ولی ایشان زمانی بکمک او آمدند که جنگ خاتمه یافته و دشمن شکست خورده بود. بهمین سبب فرهاد از پرداختن مزدی که بسپاهیان سکائی وعده کرده بود خودداری نمود. آنقوم نیز در خشم شده در ایران تاختند و تاز پرداختند و فرهاد در یکی از جنگهائی که با ایشان کرد بسبب خیانت یونانیانی که در سپاه خود داشت کشته شد (۱۲۵ پیش از میلاد).

اشک نهم
مهرداد دوم

یکی از پادشاهان نامدار اشکانی مهرداد دوم است زیرا در دورهٔ پادشاهی خود بفتوحات بزرگ نائل شد و بر وسعت کشور پدران خویش افزود. پس از رسیدن بپادشاهی با آنکه جوان بود با سکاها و اقوام دیگری که از مشرق و شمال شرقی

مایه زحمت ایران گشته و دو پادشاه اشکانی را کشته بودند بجنگ پرداخت و به نیروی شجاعت برایشان غلبه کرد و قسمتی از سیستان و باختر را مطیع خویش ساخت و بقولی تا حدود هندوستان پیش رفت. سپس لشکر بارمنستان کشید تا پادشاه آن کشور را که سر از اطاعت وی پیچیده بود مطیع سازد. در ارمنستان از قدیم دولت مستقلی وجود داشت که پایتخت آن شهروان بود. این دولت زمانی مورد حملهٔ پادشاهان آشور بود و پس از آنکه دولت آشور منقرض شد جزء دولتهای ماد و هخامنشی گردید و تا حملهٔ اسکندر دست نشاندهٔ دولت هخامنشی بود. اسکندر خود بارمنستان نرفت ولی پس از مرگ او آن سرزمین بتصرف سلوکوس اول درآمده بود و حکمران سلوکی داشت. در زمان مهرداد اول پس از آنکه آن پادشاه نواحی غربی ایران را بتصرف آورد مردم ارمنستان نیز بر پادشاه سلوکی شوریدند و ادعای استقلال کردند و یکی از شاهزادگان اشکانی بنام والارشک بر تخت پادشاهی ارمنستان نشست.

این حال تا زمان مهرداد دوم باقی بود. زمانی که مهرداد در مشرق با اقوام سکائی می جنگید پادشاه ارمنستان با وی از در مخالفت در آمد ولی مهرداد پس از آنکه در مشرق کامیاب شد چنانکه گفتیم بارمنستان تاخت و پادشاه ارمنستان را مطیع ساخته پسرش تیگران را گروگان با خود بایران آورد.

دیگر از وقایع مهم دوران پادشاهی مهرداد ایجاد روابط سیاسی میان ایران و روم است.

چنانکه در تاریخ روم اشاره کردیم سولا سردار رومی در سال ۹۲ پیش از میلاد برای دفع مهرداد ششم پادشاه پُنت (یا پُنتوس)، مامور آسیا گردید. در همین اوان تیگران پادشاه ارمنستان که پس از مرگ پدر از گروگان رها گشته بجای وی نشسته بود با پادشاه اشکانی مخالفت میکرد و قسمتی از کردستان را بتصرف آورده بود ضمناً با مهرداد ششم پادشاه پنت نیز متحد شده دختر او را گرفته بود و با او برضد روم یاری میکرد بنابراین ایران و روم هر دو برانداختن تیگران و مهرداد ششم دلبستگی داشتند بهمین سبب مهرداد پادشاه اشکانی چون شنید که سولا بآسیای صغیر آمده است سفیری نزد وی فرستاد و پیشنهاد اتحاد کرد ولی سولا چون از جانب مجلس سنای روم اجازه نداشت پیشنهاد او را نپذیرفت و تنها روابط دوستانه‌ای میان ایران و روم برقرار گشت.

احوال دولت اشکانی تا پادشاهی ارد

مهرداد پس از ۴۸ سال پادشاهی در ۷۶ پیش از میلاد درگذشت تاریخ اشکانیان از مرگ مهرداد دوم تا پادشاهی اُرُد (۵۵ پیش از میلاد) روشن نیست و درست نمیدانیم که در این مدت چند پادشاه بسلطنت رسیده اند. آنچه مسلم است پس از مرگ مهرداد دولت اشکانی گرفتار کشمکشها و اختلافات داخلی گشته و ضعیف بوده است.

اشک سیزدهم ارد اول

مقارن جلوس ارد بر تخت شاهی کراسوس از سرداران سه گانهٔ روم چنانکه در تاریخ آن کشور هم اشاره کرده‌ایم بآسیا آمد و بخیال خود میخواست ایران و هندوستان را

تسخیر کند. در آغاز امر نیز پیشرفتی کرد و چند شهر از بین النهرین را تسخیر نمود ولی بسوریه بازگشت.
در همین حال اُرُد سفیرانی نزد وی فرستاد و پیغام داد که «اگر از طرف دولت روم مأمور جنگ با ایران هستی جنگ خواهیم کرد ولی شنیده ایم بی اجازهٔ روم و سرخود بخاک ایران آمده ای در اینصورت بر پیری تو رحم میکنیم و بسربازان رومی که در شهرهای ایران داخل شده اند اجازه بازگشت میدهیم» کراسوس بفرستندگان ارد گفت که «جواب شاه شما را در سلوکیه خواهم داد».
شهر سلوکیه که یکی از پایتخت های پادشاهان سلوکی بود پس از انقراض آن سلسله مقر پادشاهان اشکانی شده بود. مقابل آن در کنار دجله شهر تیسفون واقع بود که بعد ها مداین نامیده شده و پایتخت حقیقی اشکانیان و ساسانیان بوده است.
در جواب این سخن کراسوس یکی از فرستادگان ارد کف دست خود را باو نشان داده باخنده جواب داد که «اگر در اینجا موئی می بینی سلوکیه را نیز خواهی دید» پس از آن کراسوس با چهل و دو هزار سپاه بسوی بین النهرین و سلوکیه حرکت کرد و پادشاه ارمنستان هم با او همداستان شد.
ارد نیز سپاه خویش را دو قسمت کرد. خود با دسته ای از لشکریان پیاده برای ارمنستان تاخت تا آن سرزمین را پیش از آنکه پادشاهش کمکی به کراسوس دهد بتصرف آورد. سپس سپهسالار ایران را که سورن میگفتند و پس از شاه دارای بزرگترین مقامات دولتی بود با تمام سپاه سوار بدفع کراسوس مأمور کرد.
سورن در نزدیکی شهر کاره از شهرهای شمال بین النهرین با کراسوس مصاف داد

و در جنگ سختی بیست هزار سپاه رومی را کشت و ده هزار نفر را اسیر کرد. در همین جنگ پسر دلیر کراسوس هم کشته شد و مرگ او کراسوس و سپاه روم را بکلی از فتح مأیوس نمود. پس از آن کراسوس بصلح راضی شد و مقرر گردید که برای امضای معاهده سورن و کراسوس یکدیگر را در محلی ملاقات کنند. در این ملاقات میان گروهی از سربازان ایرانی و رومی نزاع درگرفت و کراسوس در آن میان بقتل رسید (۵۳ پیش از میلاد).

پس از کشته شدن کراسوس سورن سر او و پسرش را برای ارد که در ارمنستان بود فرستاد.

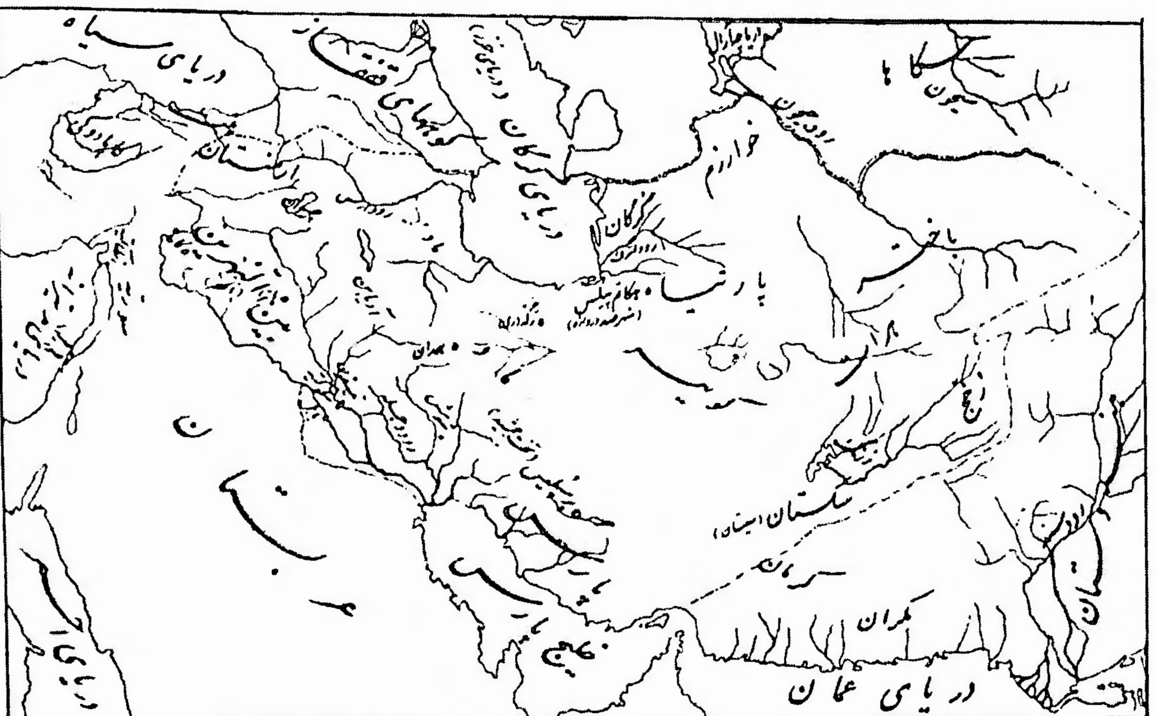
ارد در این زمان با پادشاه ارمنستان صلح کرده و خواهر او را برای پسر خود پاکر گرفته بود و سر کراسوس را در مجلس عروسی پیش پای وی می افکندند.

در نتیجه شکست سپاهیان روم تمام بین النهرین تا رود فرات بتصرف ایران درآمد و ارمنستان نیز تا مدتی مطیع دولت اشکانی گردید ولی سورن مورد حسد شاه واقع شد و با آنکه خدمات فراوان به ارد کرده بود پس از چندی بفرمان او بقتل رسید.

در سال ۵۱ پیش از میلاد ارد پسر خود پاکر را مأمور کرد که بسوریه تاخت و تاز کند. او از رود فرات گذشته در متصرفات آسیائی روم بتاخت و تاز پرداخت و به پیشرفتهائی نائل آمد ولی چون در محاصرهٔ شهرهای سوریه بر سپاه ایران تلفات زیاد رسید و از طرفی به ارد خبر دادند که پسرش بتحریک سرداری رومی در صدد کشتن اوست پاکر را احضار کرد و جنگهای ایران و روم مدت نه سال متروک ماند.

در این مدت دولت روم نیز گرفتار منازعات پومپیوس و قیصر بود و ارد میتوانست

۱- بتاریخ روم رجوع شود



نقشهٔ دولت اشکانی

از این امر استفاده کند ولی نکرد. مورخان رومی نوشته‌اند که پومپیوس میخواست با پادشاه اشکانی برضد رقیب خود قیصر متحد شود ولی چون ارد مساعدت او را مشروط به گرفتن سوریه نمود پومپیوس از این خیال چشم پوشید. پس از آنکه پومپیوس از قیصر شکست خورد و در مصر بقتل رسید قیصر بعنوان تلافی شکست کراسوس عازم آسیا و جنگ با ارد گردید ولی پیش از انجام این مقصود کشته شد.

کشته شدن قیصر چنانکه در تاریخ روم نیز گفته شده است سبب ظهور جنگهای داخلی در آن کشور گردید.

ارد از این پیش آمد استفاده کرد و در سال ۴۰ پیش از میلاد باز پسر خود پاکر را با یکی از سرداران رومی که در خدمت ایران بود باموریت تسخیر سوریه نمود و سپاهیان اشکانی از طرفی تمام سوریه و فنیقیه را غیر از شهر صور بتصرف آوردند و از طرفی نیز تا تنگهٔ هلس پونت[1] (داردانل کنونی) پیش رفتند. ولی در همانحال آنتونیوس از سرداران گانهٔ دوم روم یکی از سرداران کارآزمودهٔ خود را بدفع ایشان فرستاد و پس از چند جنگ سپاه ایران عقب نشست و پاکر در یکی از این جنگها کشته شد (۳۹ پیش از میلاد).

ارد نیز پس از مرگ پاکر از سلطنت کناره گرفت و سلطنت را به پسر دیگر خود فرهاد سپرد (۳۷ پیش از میلاد).

اشک چهاردهم
فرهاد چهارم

فرهاد چهارم چون بسلطنت رسید پدر را با تمام برادران خود هلاک کرد و جمعی از بزرگان دولت اشکانی را نیز بکشت. بدین سبب گروهی از بزرگان کشور

۱- Hellespont

ایران را ترک گفتند. از آنجمله یکی از سرداران بزرگ ایران به آنتونیوس سردار رومی پناه برد و او را بجنگ با پادشاه اشکانی برانگیخت. آنتونیوس بتحریک این سردار با ۱۱۳ هزار سپاه بجانب ایران آمد و با دستیاری پادشاه ارمنستان وارد خاک آذربایجان شد ولی در چند جنگ از پادشاه اشکانی شکست یافت و ناگزیر با فرهاد صلح کرده عقب نشست و بمصر رفت (۳۶ پیش از میلاد). دو سال بعد باز آنتونیوس بتحریک پادشاه محلی آذربایجان از مصر بجانب ایران آمد و ارمنستان را تسخیر نمود ولی در همان اوان گرفتار رقابت اکتاویوس گردید و بجانب روم بازگشت.

فرهاد نیز موقع را مغتنم شمرده بار دیگر ارمنستان و آذربایجان را مطیع ساخت. یکسال بعد جمعی از بزرگان ایران بسبب بدرفتاری فرهاد بر او شوریدند و چون او بمشرق ایران گریخت تیرداد نامی که سرکردهٔ شورشیان بود بر تخت نشست و پادشاهی او سه سال دوام یافت. در سال ۳۰ پیش از میلاد فرهاد چهارم با سپاهی از اقوام سکائی با ایران بازگشت و تیرداد چون یارای مقاومت نداشت پسر کوچک او را برداشته نزد اوکتاویوس سردار رومی که اینزمان در سوریه بود رفت.

اوکتاویوس تیرداد را بمهربانی پذیرفت و پسر فرهاد را بگروگان نگاهداشت ولی از جنگ با ایران خودداری نمود. هفت سال بعد زمانی که اکتاویوس بامپراطوری رسیده بود فرهاد چهارم با او از در صلح درآمد و تسلیم تیرداد و پسر خود را خواستار شد. اوکتاویوس پسر او را باز فرستاد و خواهش کرد که او نیز در عوض پرچمهائی را که ایرانیان در شکست کراسوس بدست آورده اند بروم باز دهد.

فرهاد تا چندی از باز دادن پرچمهای رومی که نشانهٔ فتح ایران بود خودداری نمود ولی عاقبت آنها را بروم رد کرد و میان دولتین روابط دوستانه برقرار گردید و تا یک قرن دوام یافت.

فرهاد چهارم از زنی رومی که اکتاویوس برای او فرستاده بود پسری داشت بنام فرهادک. مادر این پسر میکوشید که او را جانشین فرهاد چهارم سازد و چون پادشاه اشکانی پس از مصالحه با دولت روم بتحریک همین زن پسران دیگر خود را نزد امپراطور فرستاده بود برای انجام این مقصود مانعی وجود نداشت. پس درصدد کشتن فرهاد چهارم برآمد و در ۲ سال پیش از میلاد فرهادک بتحریک او پدر را مسموم ساخت و بجای وی بر تخت نشست.

اوضاع ایران پس از مرگ فرهاد چهارم

فرهاد پنجم پس از رسیدن بپادشاهی درصدد برآمد که برادران خود را بچنگ آورده هلاک سازد ولی اکتاویوس اگوستوس امپراطور روم او را غاصب سلطنت خواند و بتسلیم برادرانش راضی نشد. سرانجام فرهاد پنجم بموجب معاهده ای از ارمنستان چشم پوشید تا دولت روم او را بپادشاهی بشناسد ولی بهمین سبب جمعی از بزرگان بر او شوریدند و او را از پادشاهی خلع نموده کشتند.

حضرت عیسی در زمان سلطنت فرهاد پنجم و چهار سال پیش از کشته شدن او بدنیا آمد.

پادشاهان اشکانی این دوره همواره در سر ارمنستان با دولت روم کشمکش داشتند اما هنری نشان ندادند تا نوبت سلطنت باشک بیست و دوم یعنی بلاش اول رسید که یکی از بزرگان آن پادشاهان است.

اشک بیست و دوم
بلاش اول

این پادشاه پس از آنکه شورشهای داخلی را فرونشاند
بر ارمنستان حمله برد و آن کشور را تسخیر نمود و برادر
خود تیرداد را در آنجا بشاهی نشاند. دولت روم
یکی از سرداران معروف خود کربولو را (۱) مأمور باز
گرفتن ارمنستان کرد و جنگ ایران و روم بر سر ارمنستان مدت یازده سال
(از ۵۲ تا ۶۳ م.) دوام یافت. عاقبت طرفین صلح کردند و قرار بر آن نهادند که تیرداد
برادر بلاش پادشاه ارمنستان باشد ولی بشهر روم رود و تاج سلطنت را از امپراطور
روم بگیرد.

تیرداد در سال ۶۶ میلادی با جمعی از بزرگان و سه هزار سوار اشکانی از آسیا
باروپا رفت و در شهر رُم او را با احترام بسیار پذیرائی کردند پس با تشریفات مخصوص
امپراطور تاج شاهی ارمنستان را بر سر او نهاد و تیرداد پس از نه ماه بکشور خود باز گشت.
امپراطور روم در این هنگام نرُن بود که در تاریخ روم او را شناخته اید و یکی از
امپراطورهائی است که بستمکاری معروف است. از آن زمان تا سال ۱۱۵ میلادی
که ترایانوس امپراطور روم با ایران حمله کرد روابط دولتین دوستانه بود.
بلاش در سال ۷۸ میلادی درگذشت. این پادشاه بسیار کاردان و عاقل
و با عزم بود و از جمله کارهای بزرگ او یکی جمع آوری اوستاست که از زمان حمله اسکندر
بایران پراکنده شده بود.

۱ - Corbulo

عدهٔ جانشینان بلاش اول تا سلطنت خسرو

اشک بیست و چهارم — اشک بیست و چهارم درست معلوم نیست.

خسرو — در سال ۱۰۷ خسرو بر تخت سلطنت اشکانیان نشسته است.

در زمان این پادشاه بار دیگر دوستانهٔ ایران و روم بر هم خورد و ترایانوس امپراطور روم بایران حمله کرد. سبب اصلی این اختلافات جاه طلبی و جهانجوئی ترایانوس و ضعف دولت اشکانی بود. ترایانوس بهانه کرد که شاهنشاه ایران پادشاه ارمنستان را بدون اطلاع دولت روم معین کرده است بنابرین با سپاه فراوانی عازم مشرق گردید.

در ضمن این احوال خسرو بپادشاهی رسید و او چون مایل بجنگ با دولت روم نبود سفیری با هدایای بسیار نزد ترایانوس فرستاد و حاضر شد که پادشاه ارمنستان را بمیل دولت روم تغییر دهد ولی امپراطور روم هدایای او را رد کرد و گفت که چون بسوریه برسم هر چه مقتضی بدانم خواهم کرد.

پادشاه ارمنستان هم بتصور اینکه اگر بتواضع نزد امپراطور رود تاج ارمنستان را باو خواهد داد بارد وی وی رفت ولی ترایانوس او را بنامردی کشت و از سوی دیگر بارمنستان تاخت و آن کشور را با حدود شمالی رود ارس وقسمتی از کردستان و بین النهرین تسخیر کرد. سپس بر شهرهای بابل و سلوکیه و تیسفون نیز دست یافت و تا خلیج فارس پیش رفت.

خسرو پادشاه اشکانی بی آنکه در برابر سپاه روم پایداری کند خزائن

خویش را برداشته از تیسفون عقب نشست و یکی از دختران وی با تخت زرین اشکانیان بدست ترایانوس افتاد و او این پیش آمد را بفال نیک گرفت و خود را اسکندر دوم نامید.

خسرو در همانحال که از پیش سپاه روم عقب می نشست میکوشید که مردم بین النهرین و سایر قسمتهائی را که ترایانوس تسخیر کرده بود بر او بشوراند و عاقبت نیز بدین مقصود نائل گشت و چون شورش قسمتهای مزبور بکلی رابطهٔ امپراطور روم را با سوریه و اروپا قطع میکرد جز عقب نشستن و از فتوحات خویش چشم پوشیدن چاره ای نیافت. پس یکی از شاهزادگان اشکانی را در تیسفون بسلطنت نشاند و بجانب بین النهرین عقب نشست. پس از رفتن او خسرو به تیسفون رفت و دست نشانده ترایانوس از پیش او بمتصرفات آسیائی روم گریخت و قسمتهای جنوبی بین النهرین باز بتصرف دولت ایران درآمد.

یکسال بعد (۱۱۷ م.)، ترایانوس درگذشت و هادریانوس جانشین وی گردید. امپراطور تازه با دولت ایران از در صلح درآمد و آنچه را که ترایانوس گرفته بود باز داد و در بارهٔ ارمنستان نیز مقرر گردید که مانند پیش یکی از شاهزادگان اشکانی از طرف دولت روم در آنجا پادشاه باشد. سپس هادریانوس در مرز روم و ایران با خسرو ملاقاتی کرد و دختر او را که ترایانوس باسیری برده بود باز داد و بنیاد روابط دوستانهٔ دولتین استوارتر گردید.

خسرو در حدود سال ۱۳۰ میلادی درگذشت.

اشک بیست و ششم
بلاش سوم

بلاش سوم در آغاز پادشاهی در صدد برآمد که بر ارمنستان تاز د و نفوذ دولت اشکانی را باز در آن

کشور برقرار نماید ولی آنتونینوس امپراطور روم که مردی صلح جوی بود او را نصیحت کرد و از جنگ منصرف گردانید.

چون آنتونینوس درگذشت و پسرخوانده اش مارکوس اُرلیوس بجای وی نشست بلاش موقع را برای جنگ مناسب دانست و بارمنستان تاخت و پادشاه آن کشور را که دست نشاندهٔ روم بود بیرون کرد و کسی را از جانب خود در آنجا بپادشاهی نشانید سپس بسوریه و فلسطین حمله برد.

در اینحال لوسیوس ورُوس (۱) سردار رومی مامور جنگ با ایران گردید و چند تن از سرداران بزرگ دیگر روم نیز با وی همراه بودند که بزرگترین و معروفترین ایشان آویدیوس کاسیوس (۲) نام داشت.

کاسیوس در سال ۱۶۴ میلادی بلاش را شکست داد و مجبور کرد که از سوریه بیرون رود و سپس بارمنستان تاخت و آن سرزمین را نیز بار دیگر برای دولت روم تصرف کرد و از آنجا به بین النهرین حمله برد و مانند ترایانوس بابل و سلوکیه و تیسفون را تسخیر کرد و شهر سلوکیه را که در آنزمان چهارصد هزار جمعیت داشت آتش زد. در تیسفون هم قصر تابستانی بلاش را ویران کرد و از آنجا تا حدود ماد پیشرفت ولی ناگهان مرض طاعون در لشکرگاه رومیان ظهور کرد و جمع کثیری از ایشان را هلاک ساخت و حتی بوسیله ایشان باروپا نیز سرایت نمود.

Avidius cassius - ۲ Lucius Verus - ۱

پس از بروز طاعون سپاه روم از ایران عقب نشست ولی ارمنستان و قسمتی از
بین النهرین در تصرف دولت روم ماند و از دست ایران بدر رفت .

بلاش سوم در سال ۱۹۱ میلادی وفات یافت

اشک بیست و هشتم
بلاش چهارم

و پسرش بلاش چهارم جانشین وی گردید .
در آغاز پادشاهی او مردم قسمتی از بین النهرین
علیا که در تصرف روم بود بر ضد آن دولت قیام
کردند امپراطور که سپتیموس سوروس (۱) نام داشت با سپاه فراوانی از فرات
گذشت و نصیبین را که از قلعه های محکم بین النهرین علیا بود با قسمتی از کردستان
گرفت ولی چون شنید که یکی دیگر از مدعیان امپراطوری در اروپا قدرتی یافته است
از تعقیب فتوحات خود چشم پوشیده بازگشت . پس از رفتن سوروس بلاش بر
کردستان و بین النهرین تاخت و سپاهیان رومی را از آن نواحی بیرون کرد .
لکن سوروس بزودی با سپاه بازگشت نخست ارمنستان را مطیع ساخت و از آنجا
با کشتی از راه دجله بطرف سلوکیه فرود آمد . چون بلاش در برابر دشمن مقاومتی
نکرد رومیان با آسانی بر تیسفون و سلوکیه و بابل دست یافتند و سوروس تیسفون را
قتل عام کرد و صد هزار تن از مردم آن شهر را باسیری برد (۱۹۷ م.) .

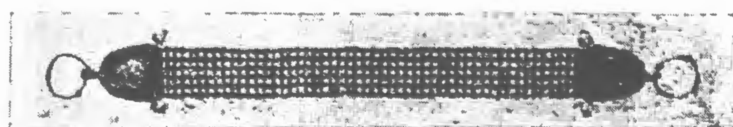
بلاش چهارم پس از این شکست متجاوز از ده سال دیگر پادشاهی کرد ولی
چون دولت اشکانی در این زمان بسیار ناتوان شده بود برای بازگرفتن ارمنستان

۱ - Septimus Severus



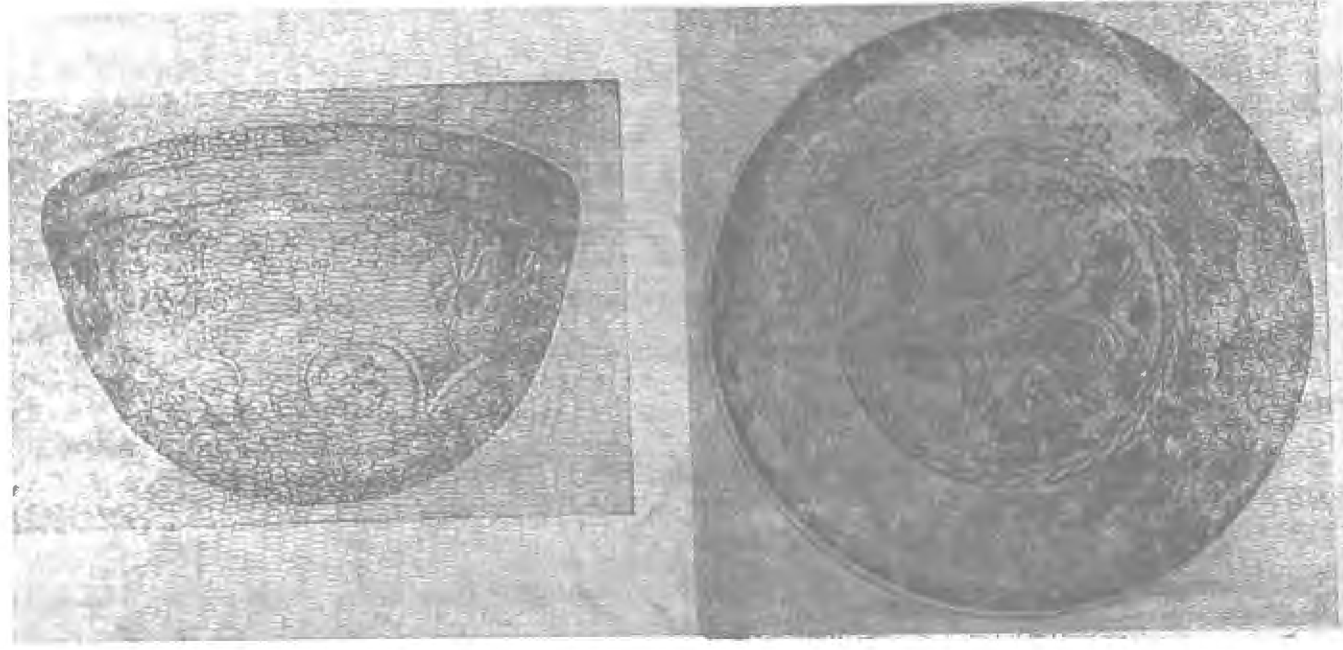
سر یک مرد اشکانی

گوشوار زر
از دورهٔ اشکانی



دست بند زر
از دورهٔ اشکانی

(مقابل صفحهٔ ۸۰)



ظروف زر وسیم
از دورهٔ اشکانی

وقسمت شمال بین النهرین که رومیان در تصرف داشتند اقدامی نمود .

اشک بیست ونهم
اردوان پنجم

درزمان اشک بیست ونهم یعنی اردوان پنجم امپراطور روم کاراکالا[۱] نام داشت واو مردی خودخواه و سبک مغرور شهوتی ومتکبر بود وچون از اختلافات داخلی ایران آگاه شد بخیال دست اندازی بایران افتاد ولیکن ابتدا فرستادگانی باهدایای فراوان نزد اردوان روانه کرد و دختر پادشاه اشکانی را خواستار شد اردوان چون بدوستی کاراکالا اعتماد وایمان نداشت خواهش او را رد کرد ولی امپراطور بار دیگر سفرائی نزد او فرستاده تاکید نمود که ازین ازدواج جز تحکیم روابط دوستانه دولتین مقصودی ندارد . اردوان ناچار راضی شد وقرار برآن نهادند که امپراطور خود برای بردن عروس بایران آید .

کاراکالا با سپاه فراوانی بایران آمد . اردوان نیز با جمعی از بزرگان بی حربه وسلاح باستقبال وی رفت ولی چون ایرانیان بچادر کاراکالا وارد شدند ناگهان سپاهیان رومی برسر ایشان ریخته همگی راکشتند وجز اردوان کسی جان بسلامت نبرد .

کاراکالا پس از این خیانت وناجوانمردی باغنائم واسیران بسیار بازگشت وبسیاری از شهرها ودهکده های ایران را غارت کرد وآتش زد ولی در راه بدست یکی از سربازان خود کشته شد (۲۱۷ م .)

Caracalla — ۱

پس از بازگشتن کاراکالا اردوان سپاهی فراهم ساخته در صدد جنگ و انتقام بود ولی پیش از آنکه از مرز متصرفات روم بگذرد ماکرینوس(۱) جانشین کاراکالا سفرائی نزد او فرستاد و از در صلح درآمد.

اردوان گفت در صورتی صلح میکنم که رومیان گذشته از باز دادن اسرا و پرداختن غرامت و ساختن شهرهای ویران شده بین النهرین علیا را نیز بایران بسپارند و چون ماکرینوس بقبول این شرایط تن نداد طرفین بجنگ پرداختند. در این جنگ ایرانیان غالب شدند و ماکرینوس ناچار با اردوان صلح کرد و مبلغ هنگفتی بعنوان غرامت جنگ پرداخت.

پس از این فتح دولت اشکانی تا حدی قدرت یافت ولی در همانحال مدعی زورمندی برای تاج و تخت اشکانیان پیدا شد و اردشیر بابکان از فارس مرکز دولت هخامنشی بمخالفت اردوان برخاست و در دشت هرمزگان در میان بهبهان و شوشتر کنار رود جراحی، پس از سه جنگ او را مغلوب و مقتول ساخت و بشرحی که در تاریخ ساسانیان خواهیم گفت دولت اشکانی را منقرض نمود (در حدود ۲۲۶ م.)

مدت پادشاهی اشکانیان در ایران از سال ۲۵۰ پیش از میلاد تا سال ۲۲۶ میلادی یعنی نزدیک به ۴۷۶ سال بوده است.

روایات ایرانی تاریخ قدیم — تاریخ ایران بطوریکه تاکنون برای شما باختصار حکایت کردیم از نوشته های مورخان یونان

---

۱ - Macrinus.

و روم گرفته شده است که در ضمن تاریخ خود شان بمناسبت روابطی که با ایران داشته‌اند نقل کرده اند. بعضی کتیبه‌ها که در ابنیه و آثار پادشاهان باقی مانده و بزبانهای قدیم ایرانی نوشته شده نیز این اواخر خوانده شده و آنچه را مورخان یونان و روم نوشته‌اند تأیید و تکمیل و تصحیح کرده است. از سکه‌های پادشاهان اشکانی هم بعضی معلومات بدست آمده است.

علت اینکه از قول مورخان ایرانی چیزی نقل نکردیم اینست که کتابهای قدیم ایرانی بواسطهٔ استیلای اسکندر و یونانیان از میان رفته و از آنها تقریباً هیچ چیز باقی نمانده است. قدیمترین کتابهای ایرانی متعلق باواخر دورهٔ ساسانیان است و از آن نوشته‌ها پیداست که ایرانیان تاریخ کشور خود را فراموش کرده بودند و از تاریخ دورهٔ اشکانی فقط اسم بعضی از پادشاهان را شنیده بودند. از دورهٔ سلوکیان هم همینقدر میدانستند که ملوک الطوایف در ایران سلطنت میکردند. از هخامنشیان هیچ خبری نداشتند و از آن شاهنشاهان جز از اردشیر و دارا و جنگ دارا و اسکندر سخنی نمیگفتند و از دورهٔ پیش از اسکندر و دارا داستانهائی حکایت میکردند که آمیخته با افسانه است. نخستین سلسلهٔ سلاطین ایران را پیشدادیان مینامیدند و سلسلهٔ دوم را کیان میخواندند و اردشیر و دارا را کیانی میگفتند. این داستانها را فردوسی شاعر بزرگ قرن چهارم هجری در کتاب کلانی موسوم بشاهنامه که بزرگترین اثر ادبی و شعری ما و یکی از بهترین کتابهای دنیاست بنظم در آورده است. شاهنامهٔ فردوسی را همهٔ ایرانیان باید بخوانند. در آنجا نخستین پادشاه

ایران را کیومرث خوانده و حکایت کشته شدن پسر او سیامک را بدست دیو و اد انتقام کشیدن پسر او هوشنگ را از دیوان نقل میکند و از جمشید پادشاه بزرگ داستانها میسراید. همچنین از مسلط شدن ضحاک بر او و داستان کاوهٔ آهنگر که ایرانیان را بر ضحاک بشورانید و فریدون از نژاد جمشید را بسلطنت رسانید و او سراسر کشور را میان سه پسرش سلم و تور و ایرج قسمت کرد و سلم و تور بر ایرج حسد بردند و او را کشتند سپس منوچهر فرزندزادهٔ ایرج از سلم و تور انتقام خون جد خود را کشید و این امر سبب دشمنی ایرانیان و تورانیان گردید و پادشاه توران که افراسیاب نام داشت بجنگ ایران برخاست و در زمان سلطنت کیکاوس و کیخسرو جنگهای فراوان میان ایرانیان و تورانیان روی داد و رستم پهلوان بزرگ سیستانی در این جنگها هنرنمائیها کرد و سرانجام افراسیاب مغلوب کیخسرو گردید و کشته شد.

شاهنامه داستانهای شیرین بسیار دارد که باید دانست اما برای شما نقل نمیکنیم چون باید اصل آنها را بخوانید.

فصل دوم

تمدن اشکانیان

سازمان دولت اشکانی

حدود کشور وسیع اشکانی در دوره عظمت آن از مشرق تا هندوکش و حدود پنجاب، از شمال تا رود جیحون و دریای خزر و گاه تا کوههای قفقاز، از جنوب تا دریای عمان و خلیج فارس و از مغرب غالبا تا رود فرات بوده است:

بدیهی است که کشور اشکانی همیشه دارای این وسعت نبوده و چنانکه اشاره کردیم این حدود مربوط بدوره کمال عظمت و قدرت آنست.

البته گاهی نیز مثلاً در زمان ارد سپاهیان اشکانی در مغرب از رود فرات تجاوز کرده تا حدود انطاکیه و شهرهای پشت پیش رفته اند. ولی نواحی مزبور را جزء متصرفات این دولت نمی توان شمرد.

کشورهائی که از دولت اشکانی اطاعت میکردند بر دو نوع بودند: یکی کشورهائیکه دولت اشکانی برای آنها حکمران معین میکرد مثل بابل و همدان و ری و کومش (حدود دامغان کنونی)، و پارت و گرگان و زرنگ (سیستان)، وغیره و دیگر کشورهائی

که تابع دولت اشکانی بودند ولی از خود پادشاهی داشتند مانند آذربایجان و ارمنستان والام (خوزستان)، و پارس و امثال آنها.

پایتخت دولت اشکانی نسبت بتوسعهٔ متصرفات آن تغییر کرده است.

پایتخت ها زمانی که این دولت فقط در سرزمین پارتیا حکومت داشت پایتخت آن بقولی در شهر نسا (نزدیک عشق آباد امروزی)، و بقول دیگر در شهر اساک (نزدیک قوچان یا بجنورد)، بود. پس از آنکه دولت اشکانی بطرف مغرب توسعه یافت یعنی از زمان تیرداد اول پایتخت آن به هکاتم پیلس یا شهر صد دروازه (در نزدیکی دامغان کنونی)، انتقال یافت سپس چون مرز کشور اشکانیان از مغرب برود فرات رسید شهر تیسفون را که در جانب چپ دجله مقابل شهر سلوکیه (پایتخت سلوکیها)، ساخته بودند پایتخت قرار دادند. ولی در مدت سال بمناسبت فصول در شهرهای مختلف بسر میبردند و بهمین سبب است که مورخان قدیم شهرهای ری و همدان و گرگان تپه (در گرگان)، را نیز از جملهٔ مراکز حکومت اشکانی شمرده اند.

طرز حکومت پادشاهان اشکانی همه از خاندان اشک اول بودند و جز افراد این خاندان کسی بسلطنت نمیرسید.

شاه را مجلس مهستان یا (مغستان)، تعیین میکرد و این مجلس چنانکه سابقاً هم اشاره کرده ایم خود از دو مجلس مرکب شده بود. یکی مجلس شاهزادگان یا شورای خانوادگی و دیگر مجلس سنا یا مجلس بزرگان و روحانیان. مجلس مهستان همیشه پسر شاه را بجای او برمیگزید مگر وقتیکه پسر شاه کودک بود یا لیاقت پادشاهی

نداشت. در اینصورت برادر شاه یا عم او را بسلطنت برمیداشتند.

شاه پس از رسیدن بسلطنت در کشور حکمران مطلق میگشت و هرچه میخواست میکرد ولی گاه چنانکه در تاریخ اشکانیان دیده میشود مجلس مهستان او را از پادشاهی خلع مینمود.

سلاطین اشکانی خود را بتقلید پادشاهان هخامنشی شاهنشاه میخواندند و گاه عناوین برادر آفتاب و ماه و پسر خدا و عادل و امثال آن را بر نام خویش میافزودند.

تاج گذاشتن بر سر شاه از وظایف مخصوص سپهسالار بزرگ بود که او را سورن میگفتند و رئیس خانواده سورن از دودمانهای بزرگ اشکانی بود.

اشکانیان وجود شاه را مقدس میداشتند نام او را پس از مرگ با احترام وستایش ذکر میکردند و تقبولی مجسمه او را مانند ارباب انواع میپرستیدند.

حکامی را که پادشاهان اشکانی بکشورهای خود میفرستادند بیتاکسس (۱) یا ویتاکسا «بخش» میگفتند و عده اینگونه کشورها را از پانزده تا هجده نوشته اند.

کشورهای دیگر چنانکه پیشتر گفتیم از خود شاهی داشتند و در امور داخلی خویش مستقل بودند فقط در مواقع جنگ بامر شاهنشاه بکمک او میآمدند و بعضی از آنها نیز باجگزار شاهنشاه بودند.

علاوه بر این در کشورهای اشکانی عده ای شهرهای یونانی هم از زمان اسکندر و جانشینان او وجود داشت که در حکومت خود مستقل بودند و فقط خراجی بشاهنشاه میدادند. از جمله این شهرها یکی سلوکیه پایتخت سلوکیها بود که جمعیت آنرا از ۴۰۰ تا ۶۰۰ هزار نفر

۱ - Bistaxes (Vitaxa)

نوشته‌اند.

ظاهراً عده شهرهای یونانی در کشورهای اشکانیان از ۶۰ متجاوز بوده است. وجود این شهرها در کشور ایران سبب انتشار آداب و اخلاق یونانی در مشرق زمین گردید تا آنجا که پادشاهان اشکانی خود را فیلهلین(۱) یعنی دوستدار یونان میخواندند و این کلمه بر روی سکه‌های ایشان دیده میشود.

سپاه

اشکانیان ظاهراً سپاه دائمی نداشته‌اند و چون جنگی روی میداده بجمع آوری لشکر از کشورهای تابع خویش میپرداخته‌اند.

سپاه اشکانی دو دسته بود: سوار و پیاده. لشکر پیاده اهمیتی نداشت و افراد آن غالباً در پس صفوف جنگ بحفظ و حراست اردو و خدمات سواران مشغول بودند. لشکر سواره نیز بدو قسمت میشد یکی سنگین اسلحه و دیگر سبک اسلحه دستهٔ اول در جنگهای تن بتن بکار میرفت و اسلحهٔ کامل تعرضی و دفاعی داشت. افراد این دسته زرهی که تا زانو میرسید در بر میکردند و کلاه‌خودی از آهن یا پولاد بر سر میگذاشتند و شلوار چرمی فراخی میپوشیدند. سلاح ایشان نیزه‌ای بلند و تیر و کمان و شمشیر بود. اسبان را هم روز جنگ با زره یا برگستوانی چرمین می‌پوشاندند

سواران سبک اسلحه زره و کلاه‌خود نداشتند و اسلحهٔ تعرضی ایشان منحصر به تیر و کمان بود.

Philhéléne. - ۱

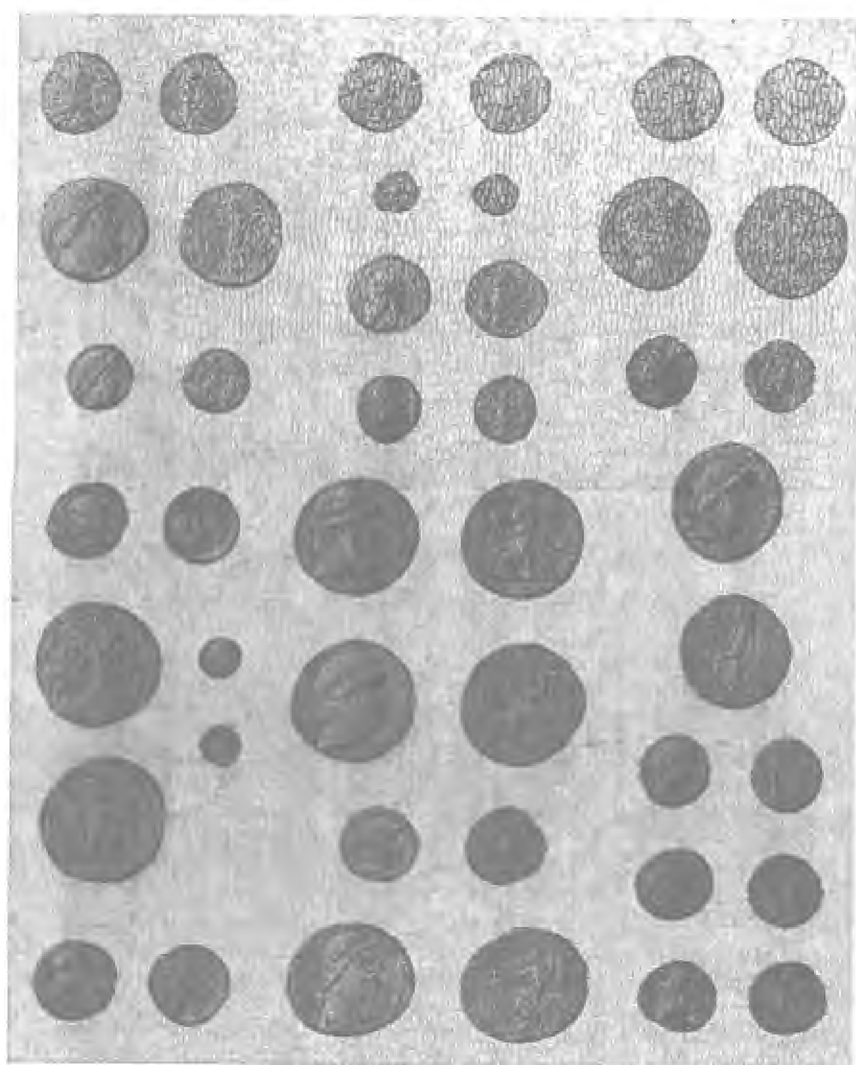


یکی ازنقوش برجستهٔ دورهٔ اشکانی



تصویر خیالی یکی ازعمارات اشکانی هنگام آبادی آن

(مقابل صفحهٔ ۸۸)



سکه‌های سیم
از پادشاهان اشکانی

در جنگها تأثیر دستهٔ دوم در مغلوب ساختن دشمن بیشتر بود زیرا بسبب نداشتن اسلحهٔ سنگین بسیار چست و چالاک بودند و میتوانستند بآسانی بر سپاه دشمن تاخته آن را زیر باران تیر گیرند و چون خصم درصدد دفاع برآمد بچابکی جنگ گریز کنند. اساساً ترتیب جنگ اشکانیان این بود که از پیش سپاه دشمن عقب می نشستند و او را بدرون کشور خود و غالباً به بیابانهای بی آب و گیاه میکشیدند سپس ارتباط ورا با مرکزش میبریدند و راه آذوقه را براو می بستند و با حملات پیاپی سواران سبک اسلحه کار او را می ساختند.

اشکانیان مخصوصاً چون در سواری و تیراندازی ماهر بودند از جنگ در نواحی کوهستانی احتراز میکردند. در قلعه گیری و فن محاصره نیز مهارتی نداشتند و اصولاً در جنگهای دفاعی ماهرتر بودند. فیلها و ارابه های جنگی هم در سپاه اشکانی نبوده کشتی جنگی هم نداشته اند.

مذهب اشکانیان

اشکانیان در آغاز امر یعنی زمانی که با سکاها آمیخته و معاشر بودند مانند همهٔ اقوام قدیم عناصر طبیعی و آفتاب و ماه و ستارگان را ستایش میکردند و نیاکان و بزرگان خویش را نیز با دیدهٔ پرستش مینگریستند. پس از آنکه بایران آمدند و با سایر اقوام ایرانی مربوط شدند بدین زردشتی درآمدند و چون اسکندر بایران تاخت و رب النوع پرستی یونانی در اثر حملهٔ او و پادشاهی سلوکیها در این کشور راه یافت از قبول این مذهب نیز دریغ نکردند. بنابراین کیش اشکانیان آمیزشی از مذاهب مذکور بوده است.

پرستش آفتاب و ماه در میان اشکانیان مرسوم بود. آفتاب را بنام مهر در هنگام طلوع ستایش میکردند و برای مهر و ماه معابد مخصوص داشتند. مهر به گمان اشکانیان نگاهبان خانوادهٔ شاهی بود. مردم پارتیا تمثال نیاکان و پادشاهان خویش را نیز در معابد در ردیف مجسمه هائی که برای مهر و ماه ساخته میشد قرار داده ستایش میکردند. پس از آنکه بدین زردشت درآمدند بستایش اهورامزدا و دشمن داشتن اهریمن نیز معتقد شدند و آتش را هم محترم و مقدس داشتند و بهمین جهت طبقه مغان در دولت اشکانی محترم و صاحب نفوذ گشتند. ولی باید دانست که ستایش آتش و نگاهداری آن در میان اشکانیان کم کم منسوخ شد چنانکه مردگان را در آتش میسوزاندند و با جسد پلید مرده آتش مقدس را آلوده میساختند و این کار برخلاف اصول دین زردشت بود.

کار مغان در این دوره منحصر بامور دین نبوده. بسیاری از ایشان پزشک و مدرس و آموزگار و منجم و سالنامه نگار هم بوده اند. مغان لباس سفید میپوشیده اند و به طبقه تقسیم میشده اند. اشکانیان بسایر مذاهب نیز آزادی کامل داده بودند و در دورهٔ ایشان پیروان ادیان بیگانه مانند یهودی و یونانی در انجام مراسم و آداب دینی خویش آزادی تام داشتند.

بلاش اول پادشاه اشکانی درصدد جمع آوری اوستا که در زمان اسکندر سوزانده و نابود شده بود برآمد ولی نتیجهٔ اقدام او معلوم نیست.

اخلاق و عادات

از اخلاق و عادات اشکانیان اطلاعات جامعی در دست نیست. آنچه از آثار مورخان معاصر ایشان بر میآید از اینقرار است:

1 اشکانیان زنان متعدد میگرفتند ولی پیش از یک زن عقدی اختیار نمیکردند در صورتیکه زن فرزند نمیآورد و یا بسحر و جادو میپرداخت و یا از اخلاق نیک منحرف میشد مرد میتوانست او را طلاق دهد. زنان در امور دولتی مداخله میکردند و با مردان آمیزش نداشتند.

۲ با اسیران مهربانی رفتار میکردند و کشتن ایشان را جایز نمی شمردند.

۳ بنگهداری قول خود دلبستگی بسیار داشتند و هرگز از پیمان برنمیگشتند

۴ رفتار ایشان با پیروان مذاهب مختلف کشور خوب بود.

۵ جنگ و شکار را دوست میداشتند و انواع بازیها و ورزشها در میان ایشان متداول بود.

زبان و خط

زبان اشکانیان زبان پهلوی بوده ولی زبان پهلوی پارتی شمال شرقی ایران با زبان پهلوی جنوب که در زمان ساسانیان متداول بوده اندکی تفاوت داشته است.

از زمان حمله اسکندر چون عده ای از سربازان یونانی او در نواحی مختلف ایران اقامت گزیدند لغت یونانی در ایران راه یافت. تسلط سلوکیها و روابط اشکانیان با ایشان نیز بر رواج این زبان مخصوصاً در دربار و میان شاهزادگان و بزرگان افزود

چنانکه برخی از پادشاهان اشکانی با زبان و ادبیات یونان آشنا بودند و در دربار اشکانی تآترهای یونانی نمایش میدادند. سکهٔ برخی از سلاطین اشکانی نیز بخط و زبان یونانیست.

اشکانیان خط خود را از خط آرامی(۱) اقتباس کرده بودند و بر روی سکه های ایشان کلمات پهلوی با این خط نوشته شده است. ولی خط میخی نیز در این دوره منسوخ نشده بود و کتیبه هائی هم بخط مزبور از دورهٔ اشکانیان بدست آورده اند.

آثار اشکانی

چون اشکانیان بشهرنشینی دلبستگی نداشتند و بیشتر بجنگ و لشکرکشی مشغول بودند از خود آثار صنعتی مهمی باقی نگذاشته اند از جمله آثاری که باشکانیان نسبت میدهند یکی معبدیست در کنگاور که ظاهراً پرستشگاه دیانا(۲) (ربة النوع شکار در روم) بوده است. دیگر خرابهٔ قصر بزرگی در الحضر (هاترا) در ساحل راست رود دجله که یکی از شهرهای بین النهرین بود و از خود استقلال داخلی داشت.

دیگر نقش برجسته کتیبه ای از گودرز اشکانی در بیستون که بتقلید کتیبهٔ داریوش بزرگ کنده شده و نوشتهٔ آن بخط یونانیست. در این نقش گودرز بر اسبی سوار است و نیزه ای در دست دارد و ربة النوع پیروزی بر فراز سر او پرواز میکند. در این کتیبه گودرز خود را ساتراپ ساتراپها (یعنی شاهنشاه) خوانده است.

دیگر در سرپل زهاب نقش برجسته ای که یکی از پادشاهان اشکانی را نشان میدهد.

۱ـ آرامیها اقوامی بوده اند از نژاد سامی که در فاصلهٔ میان سوریه و دجله میزیسته اند. خط آرامی منشعب از خط عبری بوده است.

پادشاه سوار اسب است و گلی را از دست رعیتی میگیرد. شاه لباس تنگی در بر دارد ولی شلوارش گشاد است بقسمی که روی چکمه های او را پوشانیده است.

دیگر نقش برجسته ای در تنگ سراوک در کوههای بختیاری. در این نقش یکی از ملکه های اشکانی میان سه نفر مرد که از ایشان دو تن نیزه در دست دارند آرمیده و مُغی بخواندن دعا مشغول است. این مجلس حکایت میکند از اینکه شاه بشکار رفته و ملکه در انتظار بازگشت او نگرانست و مُغ برای سلامت شاه دعا میخواند. پانزده نفر تماشاگر نیز در دو صف پشت سر یکدیگر ایستاده اند.

بخط ابراهیم بوذری

فهرست

آغاز

بخش نخست

تاریخ ملل مشرق ، یونان ، روم

فصل پنجم - تاریخ مختصر روم

بخش دوم

تاریخ ایران

مقدمه ، کلیات :

باب اول ـ تاریخ دولت ماد و دولت هخامنشی

فصل اول ـ تاریخ دولت ماد

فصل دوم ـ دولت هخامنشی

فصل سوم ـ تمدن ایران در زمان هخامنشیان

فصل چهارم

باب دوم

تاریخ اشکانیان

فصل اول ـ پادشاهان اشکانی

فصل دوم ـ تمدن اشکانیان

تصویر ها :

نقشه ها